

[illegible]

سید سید علی حسینی

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

محمد فزوان حکیمی را شایان که از همین حکیم فرزند حبیبی است این را بنویسد که از این پیش شناسیده شد صاحب این
حاصل از این توفیق است که بنایاب در علم طب را جواب پندیدن هر سرور را به یقین است

فمنهم من كان فيهم فممن علي بن ابي طالب واما الصدوق فيقول في هذا ان سید علی بن ابي طالب فخرنا وادراكنا واما الصدوق

سعد باشد در او این
قول است که اگر چه
خشم و کینه و گونا

نمود و هوا صفا باشد و خضر
آرزو رسایه باید خشک
بگذرد اعتدال العید از رود

CHS 2007-2008

M.A. LIBRARY, A.M.U.
PE13330

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانک اللهم یا قدوس یا طیب النفس اتهم لنا انوار معرفتک اذ فی حلاوة سفرک شکر شیرین شربت حیات حکیمی را جل شانہ کہ فی نصیبان در
عرصہ امکان زامانہ وجودش رسیدہ و طلیعیان نہانجا نہ ہستی را از رواج وجود جان در تن ہستی میدہ مجردان فی تحت در بر اوقات جنتش قائم
ذات و لباس لہ شان عراض در بارگاہ خضرش شگون بشیون صفات بزم سازان پیشگاہ طاق علوی از کیفیت لطیف نہانی در بحر روشنی بی
سردیایان مجمل سفلی از کیت مایہ نملو و جوش از صکت بککش ابجدی سلوی با مہات سفلی نہایت ارتباط در روح مقدس با جسم مدلس غایت خط
از در الشغای جودش خاک کالبد معلول انسان کراہا را ایجاد و اخراجی ہر گل و خار در ترکیب ہر برگ و بار از صحبت نر از باغ سایہ پرور
از حجاب فیضش شرمی امید ببار و دشت خاک نشین را از بہار طغش گلہا رنگارنگ و جیب کنار مدبران کشور ناسوت در و ہفتانی روزگار
از قدرتش صاحب اقتدار خط خاک و نائب مناب امر کل کہ خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوا می افتخار لولہ از کراہ
بارگاہ کبریا کہ صاحب سریر لو کشف الغطا است از ارتباط از لیش مسند نشین دستگاہ و وصایت و والیان ولایت ارض و سما کہ امید ہر انوار
از قرب ابدیش امین امانت ولایت ولایت رخش خلی کشیدہ از انکوی کہ بیرون نیست از ما خوروی و بعد بر ناظران حقایق
مکشوف میدارو کہ چون والدین ذرہ بمقدار میر مجوز مان شکانی دلی طاب اللہ شراہ با وجود حدس صائب و غیرہ شایستگی
بدستوار جدا و کوتاہان ایجاد کوشیدہ و مجربات چند از مختلف گشتہ خواست کہ در سبک جمع و ترتیب آورده با آنچه این خادم مخدوم خیم محمد موسی
طیب محراب یافتہ و از صاحبان تجربہ اقتباس نمودہ مجموعہ ساز و بنا بر این لازم دانست کہ بقدر امکان در تشخیص ادویہ بار عایتہ اختصار در از
و باعث دیگر انکہ چون مولف اختیارات بدلیجی بلغت فارسی شستہ و مسایل بسیار تحقیق ادویہ و بیان خاص نمودہ و عطاران فی اعتباران
کردہ کتب معتبرہ متروک گشتہ و از جهت اشتباہات او اکثر ادویہ موثرہ بدل بعدیم انحصار گشتہ است و ہست کہ بقدر امکان آنچه تحقیق این
تحقیق نمودہ اند ہر چه صحت اختیار از ذکر نکرده در سبک تحریر آورده لہذا کتاب الایض الطیبہ کہ مشہور بحاج
ذہا الواقع مولف ان جزاہ اللہ تعالیٰ نہایت بذل جہد نمودہ ہر چه از جامع ابن بطیار و غیرہ از کتب کہ
و دقتہ از نامہری گذشتہ و ہر چه از کتاب ذکرہ اولوالالباب مشہور بحاج الطاک کی کشیدہ و او
و بعضی امور فریدی شستہ الحاق از او جبیدہ و بدو رہبر حق این مہمہ مولف مخفی نہ نوشتہ

[illegible]

[illegible]

و در داشته بدی جوهر لبریت بالغ باشد صوت بحس پیرو چون با این حال پیوست شد به غالب باشد صوت روی تکیا که خاصیتی نامیده اند
و اگر کبریت جبهه جوهر در برق روی جوهر باشد با عدم اسباب صیغ صوت حدی که عارض گردد و انقلاب بعضی بعضی با حال مخصوص که رفع بدی جوهر کبریت
است و غیر حکم الکریه بهم مرتب میباشد بعضی التفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی بسیار دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دو
ندانند از تحلیل اجزای او استنباط میتوان بود چه برگاه قدر صحن و الرقرع و انبثق قطره کنند سیال او اجزای مائی در بدن اجزای هوائی صاعدین اجزا
مائی و غلظش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امرجه توان نمود و طعم است چه در و طعم
از اکثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده غلیظه و غلیظه و متوسطه بینها و از فعل حاره و لطیف حراقت ظاهر شود و در غلیظه حرارت و در متوسطه طعمه و
فصل بارد و لطیف حموضه و در غلیظه عفوضه و در متوسطه قبوضه و از فعل معتدل الحرات و البروده و لطیف و سوسه و در غلیظه صلاوت و در متوسطه از
و غلیظه لغایت و تعریف هر یک بیان افعال آن بعد از این مکتور خواهد شد تشخیص ثانی در ذکر صفات او و میفرده و اغذیه مفرده و مرکبه بیان
کلیه و مشابه کلی تفسیر سامی لغاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سائر کتب ادویه مفرده و مرکبه است پوشیده نماند که او در اغذیه افعال
کلی میباشد تشخیص و تفریق حار و تبرید و کشیف بارد و نرم کردن و سیلان و منور و لطیف خشک کردن و اساک نمودن و اینها بر
مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلیست مانند تقطیع و تسدید و درج و تحلیل و امثال آن اغذیه مفرده را صفات منحصر در حجه قسم اول لطیف صالح
کثیر غذا مثل گوشت کبک شراب و زرده تخم نمش و دوم لطیف ردی الکیوس کثیر غذا مانند کبوتر بچه سوم لطیف صالح الکیوس قلیل غذا
مثل انار و سیب و کاه و چهارم لطیف ردی الکیوس قلیل غذا مانند ترب پیاز و هر چه تند و تلخ و شور و پیچ غلیظه صالح الکیوس کثیر غذا مانند گوشت
گوسفند و زرده تخم که زیاد و پنجه شده باشد ششم غلیظه ردی الکیوس کثیر غذا مثل گوشت کاه و سیب و گلبش هفتم غلیظه صالح الکیوس قلیل غذا
مانند امرو و دهم غلیظه ردی الکیوس قلیل غذا مثل گوشت قاق که قدیم گویند و مانند کوه نیمه متوسطه اللطافه و الکشافه که صالح الکیوس
کثیر غذا باشد مانند گوشت بره یک ساله که نقلی مانند دهم متوسط ردی الکیوس کثیر غذا مانند کلم و وحی که قلیط عبارت از دست یازدهم متوسط صالح
الکیوس قلیل غذا مانند انور و دوازدهم متوسط ردی الکیوس قلیل غذا مانند زردک سیزدهم متوسط صالح الکیوس متوسط غذا مانند چوبه که خوب خجسته باشد
چهاردهم متوسط ردی الکیوس متوسط غذا مانند چوبه که خوب خجسته نباشد پانزدهم لطیف صالح الکیوس متوسط غذا مثل نان کندم بسیار خوب خجسته باشد
شانزدهم غلیظه صالح الکیوس متوسط غذا مانند گوشت گوساله هجدهم لطیف ردی الکیوس متوسط غذا مثل نان پنجه هجدهم غلیظه ردی
غذا مانند کلم بوده در اکثر عبارت از دست تفسیر سامی بیان فعل هر یک صفات آن به ترتیب حروف بدین سبب حرف المالف اکالمه
یعنی خورند و عضو هر چه سبب افراد تحلیل و جدا تفریق و نفوذ و نقصان هر عضو نماید این اسم اصل یعنی یخ است اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد و عضو
بمعنی شامه است و مخصوص شجره گیاه ساقدار است اکلیل بمعنی تاج و ابرار یک و غیر آن آمده و در ادویه ملاز و خیزی بودن شکوفه و بار نباتات
است اکله و اکلیل جمع آن احصاء بمعنی فی زار است او و سه جمع وادی و معنی کار و رودخانه است الکباب مراد از و کاه شستن عضو است
بخار او ویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند احتیال چشم کشیدن چیزی است ششاق بهی کشیدن چیزی مانع که بسیار سیال باشد و ششاق
لشع بمعنی بدیده او و هر چه را طعم مرکب از حرارت و قبض باشد این اسم مانند بصیص نورانی و درخشنده بطایع رطبه که آب در جمع شده باشد
و بفارسی نژاد نامند بخور هر چه دو دارا استعمال نمایند ششک گره های که در ساق اشجار متشکون شود با و زهر اسم فارسی است
و گویند هر چه رفع سم کند مصنوع نباشد مخصوص این اسم است بر نور بفارسی نور نامند بخته بندی اشجاری گویند که شکوفه و دیوه هر دو
بر رانچه از نباتات درخت و در شرا باشد مثل ششاق با قور جمع بقبریت یا کوختین میوه که برسد تبر بر بدن بصاق و براق آب
بحر بفتح اول سرکین بکثر شر جان و کبر اول و شیر حرف التاء لفظه بمعنی بی مزه است مراد از طعمی است که لذیذ نباشد و مذکر و مؤنث
از طریق و تبیین و از جای بسیار تولید طعم نیست تریاق بفارسی یک نامند و هر چه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج
ضرر نم نماید این اسم بنا و گویند مخصوص نباتات است و این که افیون تریاق می نامند بخته حفظ قوت است که

اینست که باب تعلیق و یکنه گیری کردن که با اعضا مکرر جلدی می شود و گویند که آن متغیر شدن طعم است یا بویا هر دو کلمه
حار و کردن و سیراب نمودن و بهر برداشتن آمده و مراد از همیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت نفوذ و رحمت تاثیر و رفع کردن نفس و
آن خواه با حر و یا با یل و دیگر تصحیح آنچه با تشنه اند و مراد از او را صوفی فرماید و لطیف او را انداختن حرف التماس و شمشل و شمشل و
هر چه از نباتات با این شجره گویا و شکر و نباتات است مثل شکر و بهر مثال آن قلیل یعنی که آن را بطبع و در فعل بود و سیرج الزوال نباشد حر و
حر و شمشل و کوفته که بنوعی مانند حر که بر او میزد زمین سنگین و جبر که عضو شکسته را بسنن حالی یعنی پاک کننده و فعل او رفع کردن طبات
و جاذبه از سطح عضو و انزوت و هر چه با طین است اگر چه بی قوت مسهل با جاذبه یعنی کشنده و لطیف خود و فعل او تحریک و فصل است
حرارت از مکان آن کجایه و مثل نافیه و آنچه شده و آنچه باشد و پیکان خارا از عمق بدن بکشد مثل گوشت حارون جاذبه یعنی بسیده است که
او سیراب باشد و بهر فصل مثل نباشد مثل سوم و چهارم اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی جفاف خشکی حرف الحاح
ترش و فعل او لطیف و تقطیع و تنقیه مجاری و تری و تخفیف و تسکین صفرا و اطفا و تسکین و جمع و تولید ریاخ و ضرر عصب است و هر چه زار او گرد
تر جاذبه و تقطیع باشد جاذبه است حکما که آنچه از سایدن و چیزها شود و چیزها را باطن سازه و اندک حرارت در حوادث کند و
باشد شیرین و فعل او نفع و تسکین و جلا است و شیر غذا و جویب و قه و عطش و شکر و لطف یعنی گزیده است که اجزا او در زبان فرو رفته بسیار
و تفریق اجزا او و نفع و تحلیس و تنقیه و اطلاق و لطیف است بجهت شدت حرارت حار و بعضی تند است و آن که با تلخی و حرارت سرد
و فعل او مثل افعال اجزا است حلاق سترده حمل اعم از قتیله و فرزند است و آنچه در تر بار باشد و بی مثل کند و جو حلال بار نبات
اعم از تر و مشابه تر است حلیم شیر و تخمها و غیران و شیر تازه و شیده است و خشنیش گویا خشک و شیده باشد و گویند خصوص آن
که بر روی زمین نبوده با ساقی باشد و جاذبه زرد حرف الحاح و خاثر آنچه اجزای خلط را بهم آورد و تخفیف یعنی سبک و آنچه بر سطح
ی او و سیرج الزوال باشد حل یعنی برتر و در او بهر چه شبیه به بر سطح ظاهر او مثل آنچه بر رویه می باشد خام یعنی تمام کننده
و جاذبه است که سبب تخفیف در سطح حرارت تفرقی نگذاشته است بر رویه خلط بیرون رفتن استخوان از مکان خود و خلط
خلط صمغ است حر و گرین طبع و حرف الدال و سیم هر چه زبان نرم سازد و اجزا او را منبسط سازد بی اشد حرارت
و با هر سی چرب باشد و فعل او طریق و بلین و آرجانی اشد سخونه است و او اطلاق آنکه تاثیر کیفیت و جزو بدن نشود و او اشد آنکه با
کیفیت او زیاده بر تاثیر کیفیت باشد و او اشی که کیفیت تاثیر و مواضع مزاج بوده با نخا کشیده باشد مثل افیون و اشی که بجهت لزوم
کیفیت است پس مثل دق و هشی آنچه در جوهر چربی موجود باشد و باعث غثت اشتغال او گردد و مثل مغز و تخم و لوک یعنی بالیدن است و
مراد از آنچه از سببیت با انگشت بردن آن بالنده باب الال و فریب بوی و زور و آنچه سایه بی باقی بر عضو شیده و او اشی که
آنکه تاثیر بصورت نوعی که اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند باب الراء ص کو فتن زهر نرم و ست حرص خشخ اول و ثانی تبار
پرورده و در او بهر چه چار که زود شکن باشد زین آرمیده و خرد بار و در او بهر چه در متانته و خوش جوهر تمام باشد را و عسل
آنکه مولد را مانع بختن بعضی شده و عصارا قابل و رود آن سازد و در مقابل جذب است مصلحت غلیظه که در اطراف یک جمع شده
چسبیده باشد که آنکه مویس آنچه از او اخلاط غیر متبدل القوام و کیفیت متکون شود و جمع فضله و اول آن سبب نشین یا نبات
بر روی آن بایستد از اسباب نامند و روث سرگین حیوانا حرف الراء عوفه طعم بسیار کبریه و آنچه مرکب از مراره و ملوچه است
شکوفه زعب اول موی حیوانا بر آید و اسبخت است که سحر باشد و در او بهر چه بر سطح او چیزی شبیه بوی تازه باشد و عسل
باب السین سایل آنچه اجزا او در چهار طرف حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزا او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغن بسیار
استطی که سیاه حل کند و دریا سیم آنچه با هر سیاه سبب یته کیفیت و خاصینه مزاج فاسد سازد مانند شمشل
و اشد سیم و آنچه بسیار نرم سایه بهر سبک بودن گوشت و جوهر که از بدن بیستمل او

از حرف الشين شطب بضم اول ثانی از قانون الادب جوهر شمس و بفتح اول سکون ثانی از قاموس اللغة جدا کردید ثانی
ماند پوست باز کردن و در او دیده هر چه باین صفت باشد شطب که باین شیوه ثانی که با ساق خشبی باشد و کامل و آنکه با جزا استثنای ثانی
از کمر و ورق لیف و صمغ و بنر و قشر و اصل عصاره و حبث مثل دخت نخل شرف بضم اول و فتح ثانی لکڑی کوشک و در او
خراطاف او زواید و برآید گویا داشته باشد شرف نامند شمه آنچه بگویند شرف بفتح اول و ثانی دریدن پلک برین چشم شمشاد
شندق بفتح اول سکون ثانی فراخی کوشه دهان شمش شکستن فراخی و سپید برآید شمش غرض معنی ازیم باز
بست باب الصا و صفت بضم ثانی صحنه زمین بستان صفت بفتح اول سکون ثانی ابی که برادیم یا شمش بزم
بزم و در دو معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه صید ارد باز روی میل بجز داشته مستقیم باشد صفت صا صا صا صا صا صا
لی متولد گردد که همه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با دغیر طبعی باشد و خلط بدو هم نرسد حرف الصاد ضمها و آنچه از
اوام که مانع نرم باشد عضو مالند و بر بند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد حرف الطاء انا از رقیق القوام بر عضو باطل
بجو شامیه آب و از استعمال نماید طبع سکون ثانی خوشبو شود بدان پاکیزه طریقی از طبع خور کردن و طاحونه که بسیار
بسیار نام است طانی آنچه برآید حرف العین عصف کسیر فاطم تحت که زبان را درشت سازد و اجزا را برآید
و در هم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصدیع و خشونت و در عت عاصر آنچه با وجود هم آوردن اجزای عضو بفت رمانند
نه تمندی در بل و بهاری فشارنده گویند عشت بضم اول سکون ثانی گیاه است عصب آب افشوده از نباتات که منجمد ماند
صا به معنی عصا اما در آنچه بالمش و اقارب منعقد کرده باشد استمال نمایند عفو و خوشه نباتات و عنایه جمیع است عطر
ش حرف الغین عطره معنی او مختلف است که از حلق آید و مراد از حرکت دادن نباتات و حلق و فرو بردن آن عضو صا صا
نباتات عسل بضم ثانی شست و شویند و آنچه جلا بر سطح عضو با عسله رطوبه نماید و بداند با بر شمع عسله معنی کثیف است و راقیه
تست اول است و استعمال لفظ کثیف در او دیدنیاده حرف الفاقه معنی شافه که مخصوص بر شافه شافه که قبل و رحم را مخصوص
شد و قری معنی رنگ بفت است فاقه بضم ثانی شمش ازیم جدا شدن حرف القاف القاص طعم گیرنده را نامند که اجزای
م آورد و درشت سازد و فعل او تبرید و تخفیف و تلذذ و تقویت است و در طعم مراد از حالب است که سبب هم آوردن اجزای عضو
س و استمال نماید بطور آنچه در گوش و اعضا چکانند فاقه شمر بر چکاند خالی باشد که حرکت از سطح استخوان تواند زد و در سطح صا صا
اتل آنچه سبب جنبه پهلایک سازد و مراد هم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص با سم و غیر حیوانی مخصوص با سم فاقه
ماخای گیاهی با ساق و قصیر و است فاقه بضم اول ثالث و سکون ثانی قبه های خوشه گشت حرف الكاف کاف بضم ثانی
ست که ازیم ضمجه بهر شنبه یک شک محلول که بوس اخلاط تولد ازیم کبد است کثیر الغذاء و آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود
او آنچه گرم کرده عضو به بند نشد بوس گندم کثیف بضم ثانی لطیف آن چیز است که اجزای او به شوری قول النفاذ کیفیت
ند و نفوذ در اجزای بدن بسیر نماید کاسر الريح آنچه قوام ریح عذیقه و انجرات قریق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب کاف
بخش اع کشته است و مراد از آن آنچه جلا را بسبب احراق تخفیف هم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد و شل را جرفع نرف الدم جرا
حرف اللام لاطخ معنی اندودن چیز است بر عضو که از طرا و غلیظ تر و از خفا و قریق تر باشد لسوق و لراق آنچه بر عضو بسیار
سپید باشد لسوق آنچه با لشت نتوان غیره بلیسد اگر گشت سب که ازیم قریق تر باشد لعالی آنچه از خضابیدن او
را با اجزای آن مخلوط بر طوبت شده و چیزی لرح بهر چون شمره کشته لراق او دفع میشود لطیف آنچه در شان او با اجه از او رسد
مقسم گردیدن با اجزای بسیار و نفوذ و جمیع اجزا بدن بسیر کند مثل زعفران لرح آنچه در شان او بوده با الفضل بالافه
مین با بر حرارت مراد و او که قابل استدا داشته منقطع گردد مثل چسب که با ریشهای با یک نباتات مخلوطه آنچه با نباتات و در طریقی

بروز و بخت لیف آنچه از اصل و کلمات روید و باریکتر از کلمات باشد لا روع هر چه کیفیت دارد و لطیف نفوذ و اجرای عضو نموده تفرق اتصال
در ساقه کثیر و قریب هم اصدات کن و نفوذ هر جزو بانفوذ و محسوس باشد مثل غلاف
حرکت المیم مالم شور آنچه در زبان خود کند بدون حرکت
و جلا و بدو فصل و تفتیح و تحلیل و لطیف و تخمین و جلا و غسل با اعتبار است هر چه در سطح ظاهر زبان نفوذ کند و در دست سازد و با کراهت بود و طبع اینهمه مثل
تو تخمین و جلا و غسل و تفتیح و تحلیل و لطیف و تخمین و جلا و غسل با اعتبار است هر چه در سطح ظاهر زبان نفوذ کند و در دست سازد و با کراهت بود و طبع اینهمه مثل
او با که تفرق خلط بجزارت تبخیر اخراج اجزا آن جزو با بعد از از موضع استیا که خلط کند مانند جبهه و مجامع هر چه در محل باشد و گویند مخصوص بارد و قابض
هر چه در عضوا و در دست کند و اجزا او را در بدن و پستی مختلف سازد اعم از آنکه تبخیر او باشد مثل غرض با بجهت تفرق اجزا مانند خردل مجلس آنچه سطح عضو
نرم و یکسان سازد و او ضد شستن است مفتوح آنچه ساقه عضو از مواد و در سازد اما اسان شود و اخراج خلط مجتمعه از مسالک آن مانند فطر اسایون هر
حریف و مرطیف سیال لطیف سیال بجزارت و مایل با اعتبار هر چه چاق و لطیف باشد مفتوح سیال مری هر چه عضو را سست کند بجزارت و در طبع مری
و قابل تعدیل سازد و مثل تخم کتان بر صلبه آنچه ضد مری باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشک شدن و بالعکس آن
مانند طبع خاشاک یا آنچه را نرم سازد چون حله مقطوع آنچه بسبب حرارت لطیف نفوذ کند باین خلط لزوج و سطح عضو را صق آن دفع نماید بدو طرف و قوام
خلط مانند سکنجبین شش هر چه راجع به ریه و ریه را تفرق حلق قابل دفع کند محکم که چسبیده نافه حاره حرکتی اجرای لذایع سمات کند مثل انجیر و تخم
آنچه بقوت حرارت نافه تفرق اجزا عضو نموده طلاط و البسجه فاسده و آب دفع ساخته طبیعت دفع اجزا فاسده کند مثل ملا و حمر آنچه بسبب
جدا بجزارت فی بطن هر چه در کبد شش و امعاء و غیره خردل محرق هر چه لقیه نافه تحلیل اجزا لطیف و رطبه کرده احداث را دیت نماید مثل فرغون مفتوح
آنچه تفرق اجزا خلط تحریک کند مثل زجاج محرق معضن هر چه رطوبه عضو را فاسد سازد نوعی که بدل تحلیل از و نتواند شد بدون احداث احراق و کمال نماید
زنجبیل مفتوحی هر چه تعدیل مزاج قوام اعضا کند که قبول خنق فضول نموده و نتواند نمود و خواه با خاصیه شش که مخموم بسبب تعدیل مزاج شش مانند کرم
کاسه هر قوی آنچه خلط منضج باشد در غلیظ بفرج هر چه در همه جهت خلط منضج با هم باشد مفرج هر چه روح حیوان و نفسانی را منبسط حستان تعدیل مزاج او
و خن رفع نماید مانند شراب مشتی آنچه تحریک طبع جو استن غذا کند صلبی آنچه بسبب لوی ریح لطیف در مجاری اعصاب و اعصاب تاسل گردیده
محرك او شود و با کتون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر آنچه اخراج مائیه اغذیه فضول سیال مانند بول حیض و عرق دشمن نماید مسهل همه اخراج فضول
اعضا از طریق معانی نماید محرق آنچه بسبب لطیف طوبات مجتمعه جلا را از مسالک او بظاهر اخراج کند مفتوحی هر چه اخراج فضول از طریق مری کند ملین
از منضج و مزق مزق مانی المعده و است مسکن هر چه خلاط و روح از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی آنچه اخلاط صاده را که حرارت نماید مخدر را آنچه کثیف و دم
حس که نفسانی باشد و روح محرک حیوانی است نبوی کند که مانع حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد خشک میباشد غرق هر چه طریقت
سطح عضو بجز لغزیدگی کند آنچه در آن مجتمعه باشد بجز حرکت او حرکت نماید مثل الوی بنار و محقق آنچه افامی طوبات را یا تقلیل آن کند مانند سبزه
مسدود آنچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری مجتمعه منع دفع مواد و دفع کند مثل سفید آب یا بسبب وجیه باعث تسدید گردد مانند لعابها مسحر
آنچه بالفعل مایل بوده و در طوبت لریه باشد که بسبب حبس سیدان هوا گردد و مثل آب شسته معطش آنچه طبیعت را اشتاق ترویج سازد اعم از آنکه در
او باشد مثل معده و کربا به هوا مثل دل و ریه معطش هر چه لقیه نافه تحریک او با بجا خشم کند بسبب دفع آن عطسه حادث گردد مصلح آنچه صلاح
ماکول و مشرب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا معاونه بر فعل او نماید یا خفه قوه یا که حیات او کند یا بد رقه بجهت وصول او با اعضا گردد و موصح هر چه منضج
خشک شدن حرارت کند و در طوبت او را زیاده سازد مثل سوم رغن عدل هر چه بجهت و کثیف رطوبت سطح حرارت را لرح و سیده کرده منجم
بهم آورد مانند دم الاخوان مالمی آنچه بجهت لطیف و تعدیل مزاج خونی که دارد موضع حرارت شود منعقد ساخته تسخیل کوبشت کند و انرا غلبت اللزج و سید
مصلحین فی مزه و بالغه فراغت کما لایع آنچه ضدها باشد و سیدان کند و قریب القوام باشد هر و اذ پراکنده مفرق بفتح اول و کثالث تا که
سرور اندازد و کلبا هر چه سرد و یخ و زواید شسته باشد مفرق گویند معصف خمیده و چ شده منضج خاییدن چیز منضج هر چه را خاییدن
باشد سبب آنچه خواب را در با منوم مراد است مسکر هر چه هستی آورد اعم از آنکه مفرج باشد یا شام منضج هر مانع که در دهن حرکت و بندد

[illegible]

در نزد بخیل از هر یک و اکیل جیل سرشته بعد از هفت بهشت بیا شامند و در آفتاب نشسته موضع جگر که شرف دارد تا آفتاب بر او افتد و آب شسته
و عرق کنند در روز اول نبات تار و زهر سوم موضع جگر که کرده بعد از رفع زردی با لکویه بر طرف می شود خوب است و گفته اند هرگاه از زهر دانه و زهر زرد
با عسل تا پخته روزی نوشند یا از مرکب بدستور مذکور و مدت فرود استخوانها میزند یقینا رفع برض شود اگر کسی نخسته یونانی و مغربی سبزی الکلیست چنانچه زهر
افزهر سبک یوانه و آن نبات است قشای بقدر درجی شبیه سبک راز یا نه و برکش شبیه سبک فراسیون از آن و درت تر و خازنک یا این سبزی و سیاه می
اوایل به پنبه سبز تیره و در غلاف و در طبقه و از ترس کوه جگر و در طعم بخت و سخته و تلخی ناخواه و گشس سرخ بل سترگی و از زیر بر گها روید و اول سوم
و در آخر اول خشک محل و کجا و قطع و در فصل و صم و منعی بلغم و ریاح معده و کرده و فاصل و در کین و محقق با اعتدال و طبع او جهته جو و برودت مغفط و سحر
جهته و کام ضیق النفس و بلغم مجتمعه در قصبه به نافع و تخم او را در اطعمه شخصی که سگ یوانه گزیده باشد یا در بران مضامین جهت کلف و با عسل جهت خوش طعم
زرد آب زو آید مفید و قدر شترش تا دو دهم و ضرر جگر حار و خشک کثیرا و بدش نصف در لاش حب الغار با دو وزن آن ناخواه است و جالیکوس فرموده که جو
او را در وسط تابستان خشک کرده گویند که با در دو پاسی سه شقال عسل بدفعات یا بدو دفعه یک روز در میان سگ یوانه گزیده نباشد بغایت مفید
و دو دهم از جگر که با شیر تازه بیا شامند بقی رفع زهر سگ یوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را به جمیع اجزا با چوب
لبه بر اعضا و در دانه موایی به بند نافع الحام می کنند و صابون الکا مخصوص در سبب سید اند و گویند تعلیق او بر در خانه و در خطا صحت اهل آن خانه
و موهف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و در حشیش است مانند خوردن و بغایت مقوی باه و کجا بدشتن او بغایت سود
تشنه زبان است بحدیکه اصلا مالت بجا می آید و کند آ اگر غلیظ حسین این است در الفصح الرا ذکر کرده و آن پوست دخت زرشک را در اول گرم و دوم
خشک با قوت باره و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبع او سحر جگر باره و مفتوح و با قوت را دعه جرم او با شرب جهته و در جگر اگر بی تپاشد و باب سرد با جو
تپ بغایت مفید بدستور شراب و سرکه که در آن ششیده باشد همین خاصیت دارد و طبع او در دفع کرم جگر و سفندان مجرب است و حقه بلغم انفعالی چون کرم
اسعا و ضمضمه او به جهت طبع ضعیفه و در دندان و تقویت لثه و التخل و مقوی با صره و در جمیع افعال مثل امیران و قنود خیساییده او در طبابت
تجفیف رطوبته و حفظ صحت چشم و دفعه لقایای رمد و مرغن بغایت مفید و عصا به طبع منقعه او در افعال مانند حنظل و قدر شتر از جرم او
مشقال و از طبعش تاسی به هم و ضرر صاحب حال و شش عمل است آ اعلیلس بلغم بر بر و مغربی نباتیت شجری که در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر
قاست و زیاده از آن برگش مانند بود و نرم و شترش بقدر یار سرد و سرد و چون برسد سیاه و نرم شود و جو با بسیار صفت و اندرون او سفید و زرد و مایل
بسیخی و عمل از در ششها باریک است و مرکب القوی برودت و یسوت و در دانه بسیار قابض و آب خیساییده او که رنگ آب بگرد و جهته تنفس او در
خسار و اسهال طبع حار و دانه اند و بدستور چون با گوشت بلغم نایند و گوشت آبر بیا شامند همین عمل کند و جرم طبع او سحر جگر و سبزی و مفتوح سده
آن قدر شتر از جرم او و دو دهم است آ اما رنقه عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در ستورات مذکور است در دوم سرد و در
و مغفول او به جهت قرح چشم و جوشش آن و جراحه خضیه و اعصاب و بوسه زخمها کنند و زهر الام و سیلان رطوبات و بار و غری طبع جهته قرح و معقد و بار
جهته تحلیل در مبادی و استقامت و بلش سرخ و خورش کشنده است آ اثر و در بلغم یوانه هم سمان است آ اسوان نخسته یوانه و این است که نشانه
آ غلیظ یوانی در شتر و در نباتیت شل گندم آ غلیظ یوانی در شتر است آ احمی سوانا ناخواه آ اینوس سرب آ بالس یوانا است در
شبیه و درخت عاب و شترش مثل انگور زرد و با حلا و در برکش شبیه به برگ صنوبر و در خیزه از آن خزان نمیکند شش مانند تخم خاتم سبزه با خط و سفید
و تخم شش سیاه و بلبس ترین سام است در اول سوم گرم و در آخر دو و خشک و ملطف و در بلبل و مفتوح حصاه و محلل ریاح و محلل نفثه و مفتوح
سپزه و التخل و خلک او با آب و در دشت جهته بیاض رقیق و قرح و شور و معده و کوه زیاد و جرب و حله و در بلبس و حفظ صحت چشم و رو بایند
منزکان نشانه او به جهت جوشن زخمها تازه نافع و محرق مغفول نشاره او مطیف تر و در افعال مذکوره اثر آن سریع تر و طبع او سحر جگر و در شترش
خازیر است و گویند با نا حاشیه طفاخی آن جگر می کنند با سبزه کچشم مرغ جهته شش آتش و با نفع او به جهت تجفیف و کثرت آوردن قروح خشنه و منع شش

چون ششها را با آب و آبله کردن اعصاب مجربست و قدر شربش تا سه دریم و مضمره و مصلحش در پیش چوب کنا راست آزاد دارد
نفت فاسی است و آن ملق جلی الوی کج را اسم فارسی راجع است آلوچه اسم فارسی او است آب دار و سیاهی است و محمد بن
دوای دیگر را با برنج خوانده است بنجکان اسم فارسی بنج است آلهن اسم فارسی حدیث است آلهن با اسم فارسی تقاطع است آلهن
بفاسی سید است آلوچه بود اسم فارسی خشک است آلوچه بر بیان کرده اسم سونق الشعیر است آلوچه کنار سونق بنق است آلوچه
اسم شایع است آلوچه با لوم فاسی قاصبا اسم فارسی است آلهن اسم فارسی بلج است آلوچه دقین الشعیر است آب شیک اسم فارسی
عسل نصیب است آب باران نام المطر است آب حکیده از کوزه و غیره ماد القطر است آب جو خوشایند اسم ماد الشعیر
آب جو شوره اسم کثک الشعیر است آب پیر اسم فارسی است آب این بافته اسم ماد الشعیر است آب باهی نمک سود
اسم فارسی النون است آب دخت کافور اسم ماد الکافور است آب کاسه اسم فارسی مرست است آب کاسه اسم فارسی نوره است آب اسم فارسی
است آفتاب است اسم فارسی حر است آب شاد آن از اغذیه است و در مزوره مذکور است آتش اسم فارسی اغذیه مطبوخ بالیه است بعضی
اوقات و مورات و در سایر مواضع استعمال میشود آب با برنج و با صلاح این کیمیا اسم بنیق است آگن بنون حاصل سوخت است آب بنیق جینی
و نفقه و برنج سازد آرد و ج بلع است کیم اسم دخت این است اخو ترکی اسم قلی است اخو ترکی اسم کتا اغاج دان بزرگ اسم نوانیست
اعلاج بقا نمک است آرد و لویه بقا کل شان بنالق با صطلح کیران ریت است اور اسم فارسی این است و ابرس نیز گویند
الک اسم فارسی سبل الطیب است آهوری اسم کز دل است آگن کاف فارسی بنیق است اسم آتش است آگن اسم سونق است سلاف
مع الباء البقر فارسی شوره گویند و آن از بنج کاف و برنج شوره را به هم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه نمک میشود و در آخر سوم گرم
و خشک و مفع سه و تقه بلم و او ساج بدن سبیل و در نهایت و قویتر از نمک یوره در افعال وجهه عکس پیروز و در کما نفع و مجرب است اند و مضمره می کرده
مصلحش کثیر و عمل و قدر شربش تا نیم دریم و بلش اندر و بعد دریم تا دو دریم باشد کیمیا احتیاس لول که بهیچ چیز نفع نشود مجربست و از خواص او سرد
کردن است بعضی مخصوص که آب در ظرف روی تو تیار کرده و آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم باروست ابل اسم فارسی است ابر فارسی اسم
ایمن است الوصل اسم فارسی موجودی نامند و اضافی است شبیه اول است شبیه بر کیمیا و با یکدیگر باخونیت و سیاه لون مدتی و ملاصق بین
و شش مرغ کشش اشقر و آنه او سیاه و پیش بقدر کشش سیاه سرخ و قوتش تا چهار سال بماند در اول دم گرم خشک محلل اخلاط سرد و ماکده و قلع
و سعال و جریض و دایج معده و مخفف و طبع او در سپرز و جگر و نفوس و در کرده و حوصه و دیرقان و سیاه کهنه و طلاء او جهت بهق و خشکی آتش و حر است
تحلیل خازیر و بار و جهت حمره که با وحی گویند نافع و مصلح و مصلحش روغن بنفشه و در قدر شربش دو دریم است و چون سیخ او را در روغن بنفشه
و قیر و طی ترتیب بند جهت سوختن آتش نافع و محمول آن بهر جهت محمول بنفش با با العسل مخمخ چین و در صفت فنان سیخ او قویتر است و شش نانی را برگ بر گز
خشن تر و ساقش دراز و شش در شعبه کشش با بل بنفشه و ریزه و قابض تر از قلم اول و ضما و شش حمره و منع عرق النفع و بسیار جالب طبیعت و شش نیم
برگ ریزه از اول خشونت کمتر و شامهای او ریزه کشش بنفشه و شش دراز تر و سرخ تر و منع تر از نیمه جهت گردیدن افی و شش با شرب بنفشه
او سیاه است و قلیق او مانع گردیدن هوا و شش چهارم شبیه ثالث و از آن کشش ریزه تر و بغایت سرخ و در آخر دم گرم خشک و کثقال و نیم او مثل
او تر و فاد و قروما با جهت حب القرع و سایر گرم اما با نافع و ضما و شش با سپه نریا سپه کوچک جهت خازیر و نفوس او را مصلح عصاره او با مصلح
قلع و محمول و جلوس در بطخ او جهت درم صلب رحم و احتباس حوض و اخراج جنین و سوط او جهت تنقیه و باغ و رفع آثار و غلط طبقات چشم و با سر که شرب آنجا
جهت سپرز و سفید و قطره روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه و بهترین ادویه و جالبیاض چشم و محل در و شش و کشش در صفت
افعال قویتر از برگ او و شامیدن رخ و گل و تخم آن بقدر کثقال بغایت مدح و تحسین و در نیمه است ابرسم کیمیا در اول و شش و فوج سبز
مهد ابرسم است و گویند مراد از او پیل است که گرم ابرسم سرخ کرده برین نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قتر نامند و آنچه در آب پخته از سرخ از سرخ
باشد از قسم ابرسم خام نیست بلکه حریر عیارت از دست در اول گرم خشک و با تقطیع و شیف و بغایت مقوی دل و روح طبع و باه و سمن و در جهت

و صفت معده در سردی و آب مطبوخ با شکر جهت تقویت سد و میک کردن رنگ خسار نافع و محرق و صفت قشر صندل در سردی و سلاق و جرب چشم نافه و کوبیدن
حریر جهت منع کیم سیدین قمل از موده محرق و صفت کبر و صفت سارون و قدر شترش از یکدستم تا سه دریم و بش مروراید سوخته شسته است و برین
طریق استعمال اول بسیار ریزه بمقراض کردن با جواهر و سایر دویه بر روی سنگ سائیدن است ایسمل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث یکدول
و ثالث نیز آمده و آن قسمی از سردی و کوبیت و مراد از او باران است شبیه به بنق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و باندک شربنی و قطن و صندل و عطریت
و بزرگتر از بار عرق که قسمی از شمر سردی باشد و برگش شبیه برگ درخت کز در سیم گرم خشک و بغایت لطیف با قوه محفیه و قابضه و لذاعه و محلل و مد
جیض و مسقطه جنین در ایل کننده غفوفه قروح خسته غرضه و سحوق و با غسل جهت رلود و بوی مطبوخ او جهت استسقا و چون دریم او را دانه بیرون کند
بار و عن کماوی تازه بقدر که او را فرایند و بانش گذرانند تا رخ و غن با جذب کند پس سائیده باده دریم فانیذ مخلوط نموده هر صبح و دریم را با آب گرم
بار و المرح شنبه جهت درد کاسافل بدن و کوبید و رفع شام کرم معالغیت نافع و چون عمل شسته بر روز از یکدستم تا سه دریم او را دانه است و نافع
جیض و مسقطه را با کاساز و کوبیده رلود و بوی مطبوخ جهت از چون در رخ زیتون بچوشانند تا رخ و غن سیاه شود و قطور او جهت کوی تازه و کوبید و صندل
برست و صندل و برگش جهت او را م حاره و سیاهی حله و حرک و آثار یک از فضول بهر سردی و سر که بعد از بر شدن زخم و عضو با ند و جهت قروح ساعیه و کوبید و نافع
جرب است و صندل و طلا و او با سر که جهت دارا الشعلب جرب و با بنجیر جهت جرب و با غسل جهت جرب است بن دندان و تعفن و اکل آن و لتوق کوبیده او با
او قید و رخ تازه گاوی مثل سردی که تا یک هفته مداومت کند جهت رلود و جرب است اند و مضر جگر و مصلح شخس الخان و مضر معده و مصلح حما و غسل درین
بوسن او جواز السرو و شل آن سلیخه و در لطیف بوش و صندل و قدر شترش تا سه دریم است الو قائلین بلغته یونانی اسم غاسول رو است و ابو فاروس
اوقا و سیر گویند و در طلا و شام و مصروا نکایه بسیار است نباتت میا و درخت و گیاه و برگش از برگ زیتون و بار کیت و مابین برگها خار سفید دارد و شکوفه
او سفید و شبیه گل لبلاب و شاخها او پرانده و خوش قوی و دیر از رطوبت تلخ و مستعمل در مداوی سببخ و عصاره و رطوبت است که با آرد و کرسنه است
خشک که به پهن و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بان می شویند و با سبب غسول نامند و صولفت تذکره الوالالباب او را ایشان نامند و در سردی
جامع بقدر که او را غایط کل نموده و طلا هر غاسول که غیر ایشان باشد چنانچه از برگ نید باشد و عطریت ندارد و صمغی لغاسول فارسی است
در اکثر صفات مشابه نیم سیندر و اول سیم گرم خشک و مقطع و جالی و فتح سده قیر طرا و رطوبت خالطن و بوی تور و دوازه قیر طرا از مخلوط محفیه
با ما و غسل سهیل مراد و بلغم و زرداب گویند جهت استسقای حاره و جرب است و همچنین سیه قیر طرا از پنج و یک شقال از عصاره اش یا با و غسل همین عمل کنید
و مضر است و مصلحش غسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال است ابو طیس نباتت شبیه با قو قانس و بیناق و شکوفه و مفرش
بر و زین بخش مطبوخ و سیم گرم خشک جهت ضیق نفس و صرع و در دماغ است استسقای نافع و مصلحش غسل است و مضر معده و قدر شترش تا یک شقال
است ایسمل نباتت بخش شبیه بلغم و خوش طعم و برگش مثل سپید شاخها او بسیار خوش شبیه به تخم زردک و در کن دریا وید و مولف گفته است
بلعی گویند و بوی زین بخش خشک تر باشد قاتل است درد و گرم خشک در بول جهت سپر از موده و قدر شترش تا دو دریم است ایسمل کایا
دام شکبوت است و در حرف عین انشا الله تعالی مذکور میشود و اسروان لغته یونانی معنی دایم الحیوة است و لبرنی جی العالم و لغاری سیه بهار
نامند و از جمله ریاحین همیشه سبز است کیر او را نبات بیشتر کوههاست ساقش بقدر درعی و زیاد کبک انگشت همین با رطوبتی کبک چسبید و
برگش شبیه زربان و باریک با رطوبت و گلش مابین زردی و سپید و جیبا او بهتر از کوسپی است و صغیر او را نبات سنگاخ و جیبا و مواضعی
که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر شیرینی و گلش کوچک زرد و مایل کبر و شتر
مثل تخم خبازی و در باخها صفتان بخیره طلا بسیار است و در آخر دوم سردی و در اول خشک و با قوه قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره
و سبیل صفرا و قاتل شام کرم معا و معده و مسکن جدت خون و شکوفه عصاره حار و نافع شرف الدم و جهت سبج و اسهال یک اوقیه از آب و با شتر
نافع و صندل و او با آرد و جهت قروح خسته و فاصل حاره و زخمها کهنه و خستگی آتش و عله او را م حاره چشم و نفوس جرب و نفع عصاره او
جهت کوبیدن و بوی مطبوخ جهت درد سردی و احتیال او جهت رلود و حمل او جهت قطع رطوبات سائیده زخم مفید و کل او جهت با و سرخ کردن

که تیغ زده خون انقضی با آب او مخلوط کرده محب است و با جبهه غار شش بدن بستوار نموده است و برگ خشک سیاه او را جبهه زرع سال
فرسین مجرب است اند و فرزند بزرگ او جبهه سیلان رحم و قطور روغن تیون که برگ با عصاره او را در آن جوشانیده با جبهه در گوشه است
گویند مضر سیر است و مصلحتش کل ارضی و قدر شربت از عصاره او سه شقال و نیم تا هفت شقال از برگش تا پنج شقال و بدش کاسوت و او
با ستودید و کس منقول است که نوعی از حی العالم پیش در قدر و برگ شبیه خرفه و مغرب بغبار کوده در تها گرمی و مفرج جلد و ضا و او با سیاه که بخور
خنازیر است ابراز گیاهی است ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگها بهم پیچیده یک گل در بهار ملا و بارده و جلا سایه و مکار
کنشک باشد و مو اضعی که مدتی آب روایتاده با میزید و در بغداد موصل او را و شیرین خسته میخوند با ندکی تلخی و تند است و در صورت
شبیه بلبون در دم گرم و مشتبه و بیرغم عصاره اش جبهه او را م رخواه ریخته و مرکبه نافع و چون در آب نمک بنیسانید تا تلخی بخت
او را بد شود بغایت محرک باه و جوشن جبهه رفع ثقل و انتفاع و شونیر و سرکه و کرویاست البست بلفه مغربی گوشت بالنگ است
و در اترج مذکور میشود این عرس حیوانت بری و معروف و بفارسی را سوسوموش خرمانا مندر شبیه پوش و سردی او در اترج و سوسوموش
و از بزرگتر و موی و مشافشان و در صر و بجاها بسیار یافت میگرد و در انجا عرسه نامند در سیم گرم خشک و گوشت او محلل و مایع
و موی موی که موافق تصاحب است با ر المایع فادر بر سوسوم است چون با شبت در روغن کنجد یا روغن زیتون یا سوسوم با بخت باشد
چون پوست او را کنده جوشان را بعد از پاک کردن به نمک اندوده در سایه خشک کنند و در شقال او با شراب جبهه سوسوم و او را م رفع زهر
طیفستون چون یکا که شیر بر کرده خشک نموده با جبهه صرع و گزیدن سوسوم بهترین دویه است و چون مجموع او را در ظرفی بزنند ضا و
حاکستر او با سرکه جبهه تقریب بسیار مفید و خوردن و شقال از خون او با غسل جبهه صرع و طلا خون او جبهه خنازیر و صرع و ضا و گوشت
او جبهه در دگر و مفصل جذب سیم و یکان از بدن مضر و درین مصلحت سرکه و کاسنی و انار ترش و مضرا حشا و صلاح آن در روغن کنجد و روغن
نخست و گویند چون کعب او را در زندگی او بیزدن او رده زمان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهر دار شده کند بلرزد
و سوبرتن او را شوی با زهر آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا دویه یا به ابکم کما حی ترکی اسم جبار است ابله است
و خشک است ابرک ببت علق است ابراز مولف مذکور گویند بخت شام گیاه سوجان است البوقروه اسم شاه بلوط است ابراز
کلبی است و بفارسی شال شا البوکرون بفته رومی تقریب است ابراز القطعه بفت شمر ابرون صغیر ابوالاجسا و کبریت
است ابوالارواح زیت است املیو بفت غری ابرون است ابریز برادر مبله کسوه و زار بجهه بفت لصل ابرولون بفت
یونانی اسم شست ابلشون بفت یونانی شست است ابارون بیونانی است ابگون نشا است است شل است
الوقلمون حجر السیف است ابلین طین صری است ابرق شفتین بحریات البوماره صفرا بکرون سوسوم است ابرست ابرست
برو سفاح است البوغلس بر کل خیری است ابرنی سوسوم اسم لوف الصغیر البوطامون بیونانی اسم فقر البهوش
ابریج برنج کبابی است ابرهمیه از جمله اغذیه و آن اش است که با آب غوره و قد و عود و ادویه حاره و بادام و کلاب تیب هستند
مقوی معده و دل و جگر و مخرج است الالف مع التا اترج بفارسی بالنگ تیغ نامند پوست او در دم گرم خشک و تخش و او
گرم و در دم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دم گرم و محف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دم سرد و خشک و قابض
سکین قی صفراوی و مقطع مره الصفرا و با قوت تر یافته و ملطف و شتی و حشا کننده روح و خون از صفرا و مانع رختن صفرا و جبهه
تخقان حاره و تقویت معده و جگر و سکین جرات حشا و یرقان و تشنگی و سعال صفرا و کبدی و ضا و او جبهه گزیدن مغرب برنده و مار
شاخه نافع و طلا را جبهه کلف و قوبا و جبهه قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه قطور از جبهه یرقان که در شیم باقی مانده باشد و غرغره بمطبوخ
او در که جبهه اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید است و مضر سینه و صلب مصلحتش شربت خشک و شراب التین و بدش آبناخ و آب لیمو
و غوره چون جوار و مر و ایدر در آن بنیسانید صفرا سازد و در افعال قوی سازد غوره است و جبهه غلبه صفرا و تشنگی و غرغره

[illegible]

[illegible]

در این کتاب بسیار یافته و آب یا در شراب اندازند که آب را بخوش آورد و در سر را به بخاران به از اند محرق قوی و در تحمیل مواد بارده و داغی بر
و ترلانت فرزند و در کینه بیجیل و در ترشش تا یک نیم و در غن او که اجزا قدر یک مثقال بزرگ کرده و آتش سرخ نموده بر روغن بوی
از اخته بعد از آن کوبیده با روغن کاس تقطیر کرده با بنایت گرم و سرخ انفو و ملطف عمل و شامین و جسته تقویت شک مثانه مجرب است
و در بول و جسته سایر عمل مثانه دفع کرم معده و اسهال و جسته معض بارد و ریاخ و فسخ باطنی و معطر و سموم بارده و گردیدن عقرب و قنوقط
و جسته و عرق لب و فاصل و تسلیس خون و بنج و با شربت زرد و با جسته قیق النفس و رفع فصولا و بنفید و التخل و اجبت تحمیل آب نازل شده
بیجیل و حمل و اجبت کشودن خون بوسه و ساقط کردن و اند بوسه و روغن کرمها معده و فرجه و جسته کثرت در جن حیض و اخراج جنین زنده و ممره
و شیرین لایع الاثر و سوطا و جسته سرخ و نیسان و دولوک و اجبت کشتن کرم و ذرات و سکین لایم ان طلا و جسته زخم التک بیجیل و قنوقط و جسته
تخل و قنوقط و جسته امراض باره و بنی و داغ و وضاد و با شربت جسته و درم سپر بنایت بنفید و قدر ترشش از یک مثقال تا دو مثقال است و مضره
و مصلحش سرکه بر فرو شست و دیگره و صندل آن کثیرا و جمود طبع است که کرمش است اجوان این است و ناخواه است اجری بعضی کرمش
است اجاصل البغای الکونیا را مانند اگر چه شامش هم الوی زرد و سیاه و الوجه و الوی ترشش و شامش لایع و کوسرخ است و مراد از الوی
سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم و در طین و در رقیق و مسکن حرارت دل فی صفراوی و شش و جسته تهای حاره و صندل و
و خارش بن نافع و طبع نیم طرا و در و طرا آب که نصف رسد با قدری شکر مسخ خوبی و بی ادیت و ملوق سینه و شل سایر شربها مضره
زیست و قنوقط و جسته و قنیا حاره و بنفید و غره و طبع بر گنج و جسته و درم لبات و منع ترلانت و داغی و درم لوزین و تقویت بن و
و شامین و جسته رفع کرم معده و وضاد و با سرکه کشته شستن کرم معاجرب مضره داغ و مصلحش غلاب و مضره معده و شش کلقه در سرد و در
و کند و قدر ترشش تا نیم طرا و بدیش ترشندی و کوسخوی محقق و جکی و طبع او و کلاب قابض طبع و صمغ الکرم تر از صمغ عربی و بیست آن کثر
ان مفت حصاة و جسته سرفه نافع و التخل و اجبت حدت بصر وضاد و با سرکه جسته قنوقط و شش بن طحال و سفید و رب او سرد و تر و طین و طبع
و مسکن تشنگی و در تهای حاره و التهاب و سایر آثارش است اجوان خراسانی و بنفید و سیخ اصلا چندن است و صندل و جسته
اجوان است و بنج بزرگی اجلا گروی و گری کاشیر است و بنجی عصاره قنوقط و الحار است اجاصل امین و کثرت الالف مع الحار
اجیون بجا و جسته یونانی معنی رس الالفی است و آن شکر گاه بهیت شبیه بمرغی و بی ساق و نبات تشن و باریک و برش از بزرگ و خوشا
و کاهوریزه تر و باره و بی که بدست چسب و خاد و در غن و شامهای او بسیار و ملایم و سفید و ریزه و از و جانب او برگ میرود و برکش باریک
و ریزه و گلش بنفش و ترشش شبیه بر افغی و شش بقدر اکثرت و ملایم بسیار و باریک و از و درم گرم و در اول تر و مفت حصاة و در بول و جسته
و شیر و عرق و بنج او معده و جمع سموم حیوانی خصوصاً فنی چون با شرب بنوشند و اگر با شرب چیزهای مناسب بسیار گونین جسته و در کرمش
و نبات خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر ترشش و شش و بدیش و نه ترنج است اجری لیس و لایس کل کافیه و رنگ عطران و لغت و لایم
و مانند لیستانی او در و درم گرم و در اول خشک و بری و درم گرم و قنوقط تا سه سال بایمانه منضج با قوت قابضه و محرک باه و منوم و
و متعجب که اگر آرنه خون نیم مطا وضاد و با غسل جسته قنوقط و با است بر شانه بهجت اقتباس لول مجرب و طلا و با غسل جسته بقی و برص
و قنوقط و طحال و با سرکه جسته خارش بن و او ام حاره و باد سرخ و درم جابر سفید و مضره سپر و صندل و بنج و سفید معده و مصلحش عمل و قدر ترشش
بیشثال و چون با کثرت بخت باعث زرد و ممره شدن آن و لذات اطعمه میشود احداق المرضی بسیار و آن نوعی از افحان
و مذکور باشد احداق البقر غلب است احلب یا سیر یا اسم ششم است احدا یا و احاد یا یونانی اسم افنی الالف
مع الحار احدا البقر یا بقره که کاه است و آخر اول گرم و درم خشک و محل و جاذب و شامین و در مثقال و نیم سوخته و جسته
است و بنج سم بسیار و وضاد و تازا و که سر و شده باشد جسته و درم جراحات عارضه از کار و اشتغال آن قطع سیدان
و درم فاصل و عرق لیس و مع الکرم گردان هوا و درونی با کرم و جسته و مضره کرم و درم حار و مصلح

[illegible]

و کله که در او لطیف تر و افحال تر و ضعیف تر و مضطرب تر و سست تر و اوراد مضطرب و درین مصدع و صلیب کل است و شدل و قدرش در تنش از تنه
نایم تقال بدش بر تن سبط و بدل فجاج و قصب المیز و عرق او خفایت لطیف و با قوه تریاقیه و افحال سبب است و در غن او کله شکله افحال
و در غن زیتون بقدریکه او را بر شانه انداخته باشند و دو ماه تابستان و اقیانوس درده و سپهر مرتبه صاف نموده و کوفه را تازه کرده و در سوم گرم
و خشک و با قوت قابضه و شامیه جهت تحلیل دم بارد بانی طلا را و جهت در کباب و در صر و دایان و انواع خاصش اعضا و رفع مانگی و دلوک او
جهت در دندان و در جوشیدن آن نافع است اذ از شویان با عقدا جالینوس چهارم در البحر است پر سولخ و بسیار یک از رنگ اگر نشسته
و سوس و افحال از زنده البحر قوی و از سوس قوی و قدر و دالک او کشنده و طلا و ادباک جهت عرق است و درم پستان جرب کلف و شود و افحال
جهت رفع ناخن و بیاض و چشم و آب یا موثر است اذ رولون بهای کل اقیانوس است مانند نایت نند شیره و یا به قدر دفعی بر شش زواید
نرم بقدریکه بر چهره و مانک نشسته و کله ای و بزرگ و پهن و در زرد و بدخشنده و در سطا و برگهای نره سیاه یا ل سبخی و بقا خوش منظر و جنبه
باقا و در بکرت او و در سینه و بر او قویتر از استانی است و تشویش اقبال و موف اختیارات برابر با بصر توشیده و خواب بود و در دوم گرم و خشک و تحلیل
و بانی و با قوت تریاقیه و فصل و مسقط جنین و مینی و مفتوح قوی و مفتوح حصا و جهت جرح است ریه و قنوت معده و مگر و وجع فواد و بویاد و کرین
سوم گرم و ریزش آن تقطیر باغ چشما و رفع قولنج و تقطیر سده و نقصان شحم و استسقاء و یقان و ام صبیان امراض بارده و چها و درم از آب
برگ از آب گرم قوی قوی کیده و هم تقوی آن را در المراج و موش غصب و محو المراج و در دوم گرم از برگ کوبیده و جهت اخراج جنین و رفع اقباس جنین
و ضما و جهت در سوس و عرق النساء و خنار و در جهت نفوذ و حمل نیم و مسقط جنین و معین السنی عا و آب سنج جهت در دندان بارد و دم
و مضطرب و در غش فانی و غسل و مضطرب و درین و خشک و خفیف و در شربت از آب گل و برگ و سنج او تا جابر تقال از جرم نایم تقال و بشش مثل
و نصفه و سینه و ربع آن عرق است و از خواص است که در کل او نمی نشیند و از دود او موش و چکاسیکه نیرد و چون حامله قدری از آن در رو گرفته
در است بر رو او بکند و در بعضی ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بکشد و نیکو کار است و طفل میشود اذ آن الفا را آنچه در کنارها و پیشها
و سایر رویتانی نامن برگ را مال تبه و شیره گیوش سبب گیاه او میساق و بی گل و بزمین برین میشود و شاهر او سه پیکوست و چون بدست
بماند بوی خیار از او ظاهر شود و این نوع را فجاج و سوم سرد تر و با قوت قابضه و با اندک قوت محله و ضما و با آرد جهت ورم حار چشم
و سایر اعضا و حمرة و قنوت آب و جهت در گوش و ورم حاران و موطا و جهت صداع حار نافع و مسکن التهاب و غشیان و مسقط گرم معده
و بری آن سقیم است قسما شامیه بسیار یک از یک اصل میروید و شامیه ای سفید سرخ و محو و برگها با رگه و در از تر از نوع استانی و قابل
سینه و در پشت برگها محو و لطیف و گمانند در نیمه شامیه است و در شامیه شش بر ساقها ریزه و کلش لا جودی و بعضی را گلش زرد و
خیش و بعد از شش و شیره فرق در میان ایم و استخوانند ریون است که این برگ نرم و در از در پخته و استخوانند ریون بجلا است در
حرار و در سوس و در دم خشک جهت صرع و قنوت و اوجاع بارده و صداع نافع و قنوت معده و محلل و مفتوح و مدلول و ضما و جهت گزند آن
و تقو و جهت لقوه و طلا و سنج جهت نوا حشریم بسیار نفع و غره او با ماء العسل جهت تنقیه طوبات و باغ نافع و مضطرب و مصلحش در زجر
و قدرش در تنش از تنه تقال است و گویند مصدع او تخم خرقه است و تخم دیگر را منابت دیگر از دست و شامیه آن بر درین برین میشود و بر
بایل تبه و بر یک سبب سبب است و از آن نیره تر و با حراقت است و گویند کل نیست بلکه جهت تبه ریزگی و سپیدن او است و شامیه
پزدان که نمیشود و سوم گرم و خشک و جهت سوس و او را در بارده و دفع آمار و جذب پکیان و خار از بدن نافع و ضما و عصا و او بر برگ
و جهت مراقبت عیش و تحریک عظیم حتی پیران و مایوسان باحال می و در و مطبوخ خشک را و چون ضما کنند درین اثر ضعیف تر است و قسم
سوم را برگ را تبه و خار ناک و در غش شامیه و در و مغوش بر برگ و درین در آخر سوم گرم و خشک و با قوه سبب زولون و سبب
چشم قوی و سبب و یارده او کشنده و انصاف برگ او حیرا باعث سرخی شیره و شیر و مفرج حله و موف بالاسم گویند که
تعالی آن را در اوج شامیه و آن را با انصاف نموشند و انقباض آن مایه شور و نوحه جمع گرم معده را دفع میکند و دیگر شامیه و موف

و مولف تذکره این خاصیت بجهت نوع لبتانی و ذکر کرده است و این باینکه منجی میفرماید که تمام اذان افغان غیر مرغوب است و همچنین از سبک نیز منعی ندارد
میشود و مرغوب تر از آنست که با عطریت و برکش شنبه گوش موش مایل تند و نیست و کل افسینه مایل برنجی است و بخش شنبه تخم برنج
و شنبه باشد و شوشی قیاس اختیارات ظهور نهایت اذان الازرب بلغت بر بصیقه است اذان العنصر عصر الرعی اذان التلوه
لسان الثور است اذان یاس بلغت عربی ثانیات اذان العبد بلغت بر مرغزار رحمت اذان الفیل یون الکبیر است اذان الجدی نوع
بزرگ سانس لجل است اذان الشاة و اذان الخراف الصغیر است و گویند سانس لجل است و یکی را که اذان الخراف است اذان الالب فلو است
اذان القیس نوع از اردن است اذان الجبل تحت البست الالفیج الراء ارمال و ارمالک و سمرقند ارمال ناسد و در خشبی است شنبه یقین
و با عطریت است و ایند و این نبات او بقدر درعی برکش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل است اوست سبک و مایل برودی میشد و آخر کرم
و خشک نیست با برقل و داجینی مقوی و اشتها و معین و مضم و جمع قوتها و حالب طبع و مانع آتش از جهاد اکله در فضلات و ضما و اجبت شود
اورام و اندام قروح و منع لقطن اعضا و بوسیدن او جهت تقویت دماغ و مضمضه و جهت استحکام لثه و امراض دندان طلا و اجبت اصلاح ناخن و این
اجبت قطع نجارات که بهر دلو بیکه و ان دفع رمد بار و دماغ صید محو و درخش کز بره قدر شتر شش و شقال و بدش سلیمه و در بوی دمان کباب مطبوخ
سحر بار از قیون که اذان نبات مرغ ساقش مرکب است و قرین بری برکش مایل بسته اده و اکلیل و مایل برنجی و بخش بقدر زیره و اذان که چکتر
و سیاه و تند طعم خوش نرم و سفید و شیرین و در خشک گرم و لطیف و جالی محض و در امراض دندان دندان و دینه و نفث ده و تسکین و در جعال
بسیار و نیمه از این جهت عسر البول و عرق لیس و ضما و اجبت سوختن لثه و مفاصل و شقاق و قرحه لکشتان که از بردت با نفع و در کلبه و در
و قدر شتر شش و در بوی سبک است و مولف مایع گوید که صنف دیگر از روی شده و برکش شنبه برک که در اذان بزرگتر و صلب اقامین سیاهی
مرغوب خوش بزرگ و سفید و محض و جالی و در و برک و جهت قروح خشیه نافع و بید و ضما و نازه او و طلا و قوق آن جهت در و نه اصل که با
حکله باشد و چون در در هم سنج او را با شل و اجبت صوبه بشود جهت تنقیه کک شش نافع است ارستین سیوا ششم است که بری و بتانی میباشد و دیگر او غیر
مستعمل و بتانی از برکش شنبه برک اهل و ساقش مربع بقدر نصف ذراع و غلات شمرش شنبه لعل و بایا و مایل لطیف و بخش سیاه و در و نه
بری او تیره و اغو گویند از تنین دخت قلع است و در و نه گرم و جالی و جذاب یکدم او با شراب بقا محکم باه و ضما و طبخ و امجیل و درام بطری و جاذبه
و خار از بدن و در هم چمن بری او درین امر قویست و قطره او با عسل جهت قرحه و بیاض چشم نافع است ارض قبا فی تلغت یونانی نبات شنبه یکد و بسیار
تند رایحه و لاوغ و در حرارت و اجتناب از ان اولی است مگر در اطبله که با مصیحات استعمال نمایند و مولف اختیارات گوید و ثا و لک است و کسند و
ظاهریت و حساسیتی گوید ثرا و اغلات میباشد اراک دخت مسواک است شجر او قریب بخرانار و برکش عریض و خران میکان خاردار و گلش مایل
و شمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشو و بانک ملاوت آ و اول گرم و در آخر دانی خشک و جالی و محل و مقطع و مفتح سه جهت دفع رطوبات از جریج
غلیظ و ضما و مطبوخ او در و نه و غن و تنون جهت تحلیل ورم و کرم و بویس و عطف و ملج اجبت عسر البول تنقیه مشانه و تخم او جهت تقویت معد و دفع سبال نبات
و ضما و درگ و محل و مانع نزلات و ما شراب و کلا و سواک کردن و جویا و جالی دندان و مقوی لثه و اکش را و موش بخشش لبات و صیقل بخش کثیر او قدر
شترش از بخش نصف رطل و در بخش تا درم و بدش مندل است اراکان بلغت فارسی سنگ یزه با سبک است از روزنگ و کوبک و محرق لطیف و طلا
آن با کشیز و مانند اجبت اورام حاره و با محلا جهت بدون گوشت زیاد و با قیر و طی جهت رویانیدن گوشت و با بدات جهت ریزانیدن
حصاة نافع است و اجتناب از خوردن او اولی است از شمر بار از دیر یونانی است بغاری کج نمند در و نه و خشک و حرارت و برودت و مقل
و با خاصیت و محر و المراج حرارت و در باره المراج برودت احداث میکند و ظاهر اجبت این تاثیر قدا و اکثر تاخرین مرضی افزوده برنج افزوده اند و نه
اصحا و اندوه و مرضی احداث کیفیت تضاده و اصحا کیفیت متوافقه شرط است و کلا و نه متفق اند بر آنکه اکل او باعث طول عمر و صحت بدن است و در
حیث نیز این صفت و در و بافته و برنج بهندی از و جهت کمتر و او را چنانساند و برنج فارسی را قبضه و شنبه و در تغذیه و قیر و قسام او مسدود قاض و در
طبل غذا و اجبت و ضما و سواک و صفاق و کرم و امراض گنده و شنبه و با شنبه و کثیر غذا و کثیر من و در و نه و با و نه تازه و نافع مسکن حرار

در جهت اسهال صفراوی و شکم و عینان نافع و با شیرینیت و حیر و با پیله کرده برود و عن جهت صفرا و اکثر او مصلح حال بدن از کم رخسار و موالید صلاحد
موت دیدن خوابها خوب موله قویچ رسیده و احتیال صلیح و شفا نیاید آن کیشب آب نخاله خوردن و با شیرینی چون در اقبلم بخوش ندر فرغ
او یکند و آشامیدن آب مطبوخ او شل و با شیرینیت لایع اخلاط مراری معده و اسهال و با شیرینیت تازه با المناصفه روز خوردن جهت تولید نیروی مجرب
آب منسول او جهت صحره اسهال نافع و در جلد دادن جوامع بر عیدیل آب نخاله او درین قوتیر و طلا را و با ترس جهت کلفت و انار و ضماد او با پیله
کشون نسل و زور شش جهت جراحات تازه و اشالیه آرد برنج که بسیار بخت باشد با پیله کرده نه جهت افرط اسهال مرضی اسهال و وای و سحر
مجبب آب مطبوخ شکر و مسقط جنین است و پوست شلشوک که بسیار نرم صلا یه نکرده باشد از جمله موم است و گویند یک مثقال او کشیده و موهف نکرده و مکر
این اثر است و کرب مصدع میداند و سوط گرد و برنج که درین سفید کردن او هم میرسد جهت قطع عاف مجرب بدل برنج ارد و مجنول است از زهر
اول و سکون را و جهت صحره بری برت و زنده طبعان حاصل میشود از سطون شراب علی علی است که از زهر و ادویه حار ترتیب دهند قوتیر از زهر و مقوی
احتشای بارده است از زهر و برنج و شیشه بسیار شکافته و از سیستان آرند و موهف نکرده گوید که آن پنج سوسن سفید است که بغاریسی آنرا
سوسن از دانه و زینق عبارت از دست بغایت گرم و جذاب جالی طلا را و جهت قطع خون کوبیده و آشامیدن او بغایت در حریف و قد و شش
ناگفته است و موهف ناله گوید که یک سوسن حرری است که در لبعوث نامند از جویان معرب از ارغوان فارسی است گرم مایل با بعدال و منجج خلط را
و جهت برودت معده و کلیه تصفیه لون و طبع و موهف ناله و منقی الاث و نفس معده و سوخته او حلس نرف الم و حصاة نیکوست و زمان از خطا طایفه
و ریشخ او را چون بقدر و در هم بچشانند و موهف ناله قوی است و مصلح سرگ عذاب تمام و بدش صندل سرخ و نصف آن گلسترخ و دانه ارغوان را دو
عین قایم مقام شنبه است ارا قوی و بانی نیست سیاه و در قلع و در میان گندم و عدس محاسب باشد و بغاریسی سبک نامند ملین و محلل و ضاد او با
جهت او را مصلح جاره و تسکین از آن نافع و روی غذا و لفاخ و مورت قویچ ریجی و مصلح سر که مفرج بشرینی است از شکر کبر بغاریسی گوش
نامند و عربی گویند و از شکر معرب از انار سیاه است و آن حیوانی است مشهور و گویند شل زمان جالیض میشود و مقلد گوید و زهر و بادکی و الکس
بهترین او سفید است در اول و سوم گرم و دوم و طب و گویند خشک است پوشیدن پوست او سخن بدن و معدل خط و قاطع کوبیده و موهف ناله
برودت در بدن و موهف ناله و غیر محرق و حلس حرن همه اعضا خون برشته او جهت اسهال و قهر و اسهال و رفع سموم و طلا خون گرم تازه او
کلفت و بهیق و بشوری که آب سفید از آن ترشح کند و شوش و خشکی که در سبب سرد مسکن و دای کهنه و مفرس را که شومی باشد جهت عشه مرضی
و دلوک او جهت صلاح امراض شله و دردان و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر و مانع او با پیله خرس و مار العسل و با آب پیله خصل
رفع و اشعل و سیرایا و را چون بقدر قیاطی نیم مثقال با سبک نبوشن جهت صرع و تحلیل شیرینجه در معده و گردیدن افعی و ادویه قتاله و قیاط
رب جهت رفع تب رنج مجرب است و طلا را و جهت سرطان عجب الفعل و دوشقال او را چون بشود جهت رفع سیلان طوبات رحم و کم
و اشامیدن حمل آن بعد از نرسد و زهر و زهر نیم مثقال مانع حمل زهره او را تا شیر لعلس سینه پیشش جلوس و طبع آن جهت نفوس
دخوردن گوشت او موله خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گا و و بر و میشن هم رسد و جهت بول در فرار ش سلس البول و عشه و فایده امر
بازده نافع و صلاح او چنان است به بخار آب و بار و عن شربت و مضر و محر و المراج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار و شوش چون مجموع او را بخت تابا
نماید جهت حذر نافع و هرگاه مجموع او را بنوشند و سه مثقال آنرا بنوشند جهت سنگ که ده سفید و چون جوف او را پاک نکرده و در طریقه اسهال
و بار و عن گلسترخ طلا نماید جهت رویانیدن سوسن بسیار و موهف ناله و خاکستر استخوان او محلل خنازیر و بهیه او جهت شقاق و منع بختن
و بول او جهت جدت با صره و سگین و بقدر نیم دریم تا یک دریم شربا جهت سلس البول و فرار ش نافع و تعلیق هر دو چشم او موت بهیته در
نظر او موهف نکرده گوید چون صفت روز هر روز و وجه از زهر سر او باد و ادویه شیر تازه نبوشن منع سفیدی که سبب میکند و مجرب است در
جناح الادویه گوید که چون تصفیه و انکس مانع و رس ناک شود کند و دوا ناک او را سوط نماید جهت لقوه مجرب است و خوردن آن با زهر
جهت اخراج زهر نموده و بلبس گوید که چون زهره او را بنوشند خواب برود غلبه کند که تا سرکه با دانه و موهف ناله شقاق و نفوس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بابست اصل الحارون است اصل النبیاء فی سندی ریح او فیه اصطفی سید سالیست اصل العربیة اوربست
اصل اللغاح البری سیرج الضمیت الالف مع الضاد اضطرطریة اخر اصل الکلب فاج است اخر اصل العربیة
خسک الالف مع الطاء اطهر الطبقون یونانی و بمعنی شیه الکوکت و عبری جالی ناسدوان نهیت ساقش کتر از دومی صلیب
خشن و بر طرافش گل شبیه با لوبخ و بعضی از ویل میفش و در دوران بر گها و همچو گل و بر گها شبیه بکوکت بر گهای ساق او باریک و دراز و غنیم
و تخمش اغر و تلخ و دوم گرم خشک با قوت مبرزه و قابضه و محکم و محضض و بزرگ و جهت ورم حار چشم و برآمدگی حده و تسکین درد آن و طلاء کل
جهت تسکین و جالبین و کنج ران و ورم او بجا میوثر و آسانید او جهت خنای صرع طفل نافع و قدرتش شش و دوم است اطریه بفارسی اش آرد
اش رشته نماند از اغذیه معروفه است و بارنج و رشته قلیف و بقدر اشامل است آنچه از آر دکنم در روغن بادام و طایخ و خرده و مثال آن
ترتیب بنده بفارسی باخ نماند جهت رفه و لغت الدم و خشونت طلق و سینه و قرحه معادش نافع و مرغی سده بارده است و آنچه با خشک و است
و ترشها استمال نمایند بطی البضم و سده و دو موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلح شیره و ادویه حاره و آنچه که در جو ترتیب بنده جهت و تهرهای
و با ترشی جهت خللا و مراد تسکین صحت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطبان و سمن و با شیرینی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و بجا
که بفارسی شیه فطای گویند بدون طبع و آب شیرینها مستعمل است آنچه از آر در سنج ترتیب بنده صرع البضم از آنچه با آر دکنم و نشاسته ساز
قالبه و سکر است و اگر کثیر الغذا و از نشاسته بدو البیه اقرب است اطباء را کلبستان است اطماط و اطموط و اطیو طوم بر
است و فوغل البیه است اطروفا اسم سریانی اتج جهت اطروخیا اسم سریانی باد بجزو است اطرو لون عصاه قار اکار است
اطیطون تخیل است اطریقون خشک است اطیشا قیصوم است اطایونانی درخت غریب الالف مع النطا و اطخار
بفارسی ناخن بریان گویند و ناخن خرمی ناخن یونانی است و آن جسم صلیبی است صندنی شبیه بناخن مد و خوشبو و سفید مایل بخرنی و از موصل بخرنه
خیزد و از اقسام جلزون است و بعضی از سوج و بالقیو بعضی سفید و بزرگ و باد سوت و کم بود قیسی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و آن
دیو گویند و بهترین آن قسم اول است و اقسام او را چون بوزانه بچند از آن ظاهر میشود و دوم گرم خشک و در فضا و خون و طیف
اخلا و غلیظ جهت اشتاق رحم و صرع و خفقان و بطوی و مکر و در بار و جگر ورم و اخراج خون منقعه و در کرده و جمیع امراض بارده و حم و بجز جهت
صرع و سکت و نزلات غشی و اشتاق رحم و احتباس حوض نافع و مصلح سکنجین و موش و مصلح کراغ و قدرتش شش از یکدهم تا سده و دوم
و شش قصبه الزیره اطفا را کخن نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن حمیده و اغریل بسیار بی در اول گرم خشک جهت یرقان بسیار
سرفه بایس با نج صیت جهت رفع یحیانی نافع و طلاء او که با سرکه بخت باشد جهت سلیل او را مفید و مسفر دماغ و مصلح غنای شرتش تا شتال
الالف مع الحین السراطین گویند ابلق است گویند سنگسویست اعیون حلبیت اعلو و طلسن عبرانی طلق است الالف
مع الحین اغریوس فاما البهرت اعینس یونانی یعنی طاهر است و ام ثلق است اغالوجی اسم یونانی و خود بخود است اغریوس یونانی غنظال
اعیون اطوان یونانی خلفات است غش لغت حجاز وین اسم نوساد است اغریطس یونانی غنظال است غلیظ قس یونانی دوسر است
اعیون یونانی خرد و می است اغریا یونانی یعنی ارض است اعلیق اسم یونانی سفید است اعیون عبارت از شج نبات و توتیای
کرانی که با یکدیگر ساییده شده اعلان است اسم ترکیب است الالف مع الفاء اقصیه قاش اسم یونانی و بمعنی محل است و آن است
کتر از دومی و ساقش باریک و طلسن بیل سفید و برگش عریض و پشخ و مرغ و تخمش بزرگ تر از تخم شش و در غلاف شبیه لعل تخم ترتیبش بی
رشته و نرم و با عطریست و بوی گاهش شبیه بوی ترنج و بخت او حاصل بجار و مگر آب و جای که جو و عدس کشته باشند و در صر و ساحل دریایی
بسیار و در صحرای مصر و در بلخ نماند و دوم گرم خشک و بانکه صحت و برگش و سایر اجزا از جهت سده و جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و
اعیاد و صلا با و در دیا فنج سپرز و احشا و ضما و بخت او جهت سموم قتاله نافع و باید که سه روز با شربت پیرین استمال نمایند و قدرتش شش تا شتال
و تخمش نیم مثقال عصا و شش در منافذ قوی تر و بعد از فصل بهار در بروج او و طوی نیمه اندک عصا و توان گفت در روغن او و در انار و شل او و در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیرین در ایچ بزرگ و اندک شد و با عطریت ملبت اتمه با و اندک در چین است سفید او در آخر دوم گرم خشک در دفع سم بوم صغیر از چشم سیاه بود
از بزرگ است و جهت تخلیل ریح و تسکین درد باطنی نافع و قدر شترش در شفا و تمییز کشته حیوان است غیر انسان حرک باه سیاه و آخر سوم گرم
و خشک مثل جد و از ریح سموم و از آن صغیر و مبی و سخن سده و جلد و محمل سواد و بغمی و نخته او با شرب قلع بود و محمول و مشهور و محمل و دم آن و دم سیاه
اعضا و بدین و غن و حریب در اکام و موثر و مورث خلق و محفط رطوبات و جش و غن و کجده شیرین قدر شترش کثیر است و بعد از گوید که در جود
او گیاهی میزدید چون گوشت و خور میزد و ش گیاهیش از خوردن گیاهه اتمه دفع سمیت او بشود و بلغت انجیاه مذکور را طوره گویند و موفک گفته گوید
که گیاهه اندک کشته حیوانات است انب باد انجان است القوی اسم و در است انجدران و می سیاه یوس است و گویند که شمش اندر است
خود را کرد است اندر و ضار و ن و اندر و سیلون یونانی فاسی است و موفک جامع تیمی اندر و صا و در بلغت یونانی اسم سان عصافیر
انما عورس بلغت ریح و انما غنس است انما علیس یونانی اذان الله است القوالقون مریم است انجبات اسم هشام مریم است شل و خبیر
پرورده و نذ و غیره الفا فین ریح و صم است انجبل حطی است الودیا عصا دره قشار و حار است انما کیسوع شترش است الومیا شقایق است
است اندل قیاسی و انطولا با برو کاسنی استانی است القلیمن سوا بهار و ان نوعی انجون است انالیفی انجوه است انجیر السواد
حشیش انجاست انبوب اسملک کثا و از ابرون است و انبوب الراعی عود است انجوج سوا فالقون است و بلغت شامی اندر و بتا گویند
سناسن بعرب است و در است النسن سمنی انما غنس است انما کیسوع یونانی اسم است اندا سوس جنایت خصیطان و غن یونان است
انجک مزجی است انجیده در یونان است انبوس انجوه است النشاما یونان است القون در یونان است انبیا یونان
خشی است انبالبس لوقا یونانی فاش است انبالبس مالیا فاشین است انجیا و انقیا و انجوسا و انیسا و یوس
انبوست الفا فینون انجوه است انما طیطس یونانی کتک است ابرون و ج است انجیر فارسی است انکور بقا است
انما ریفارسی است انما ریح بلغت نازد رانی قسم از خربت الوقی خمت است انجیر بغدادی با در دفع بیانی است و در صرا و انجیر نیک
گویند القوی اسم فارسی و کتک نام است انما روان بقا جبار مان است انما روان دشتی بقا جی حلق است انجک سنج است
و ابرون است اندر از اسم فارسی حجر البقر است انجین بقا عسل است انبلی است اسم تهر است انکوره بقا جی حلت سنن است
اسم تهر است اندر ان بیک اسم غل است انولا است اسم بلج است اندر جوبه کسان عصافیر است الالف مع الواو او
اسم جنس مع غابی است و گویند از آن نوع کبیر است و مجموع آن دوم گرم و تا آخر دوم تر و سمن غلیظ الفه او دیر سمن و در بر و محک باه اند و هرگاه
او دیر جاره پزید بر سر است و آب کامه آ با نار صلی است و طلاء سحر است و جهت ورم مقعد از موه است و سیه و جهت صدمات و شقاق مقعد و جلد و
در اشعبد و جهت دفع ایت کی که در گوش رفته باشد و با آرد با قلا جهت ورم پستان و انجا حیت مفید در زده تخم از جهت افزونی عقل و طول و ابر و
زیتون بگیرم کرده و در جهت دفع احتباس فیض نفع و گوشت او که مبر انچه باشد جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیر کرده و زیزانیدن سنگ گردد
و شانه موثر و موفک جامع الادویه گویند که او چون آب نیک نباشد جهت در شانه و زیزانیدن حصاة بسیار نافع و پختن سم و اسحق جهت
و سبب تهر و دیر و نفید و زبل و جهت دفع خشک مفید است او لوقا یونانی سمن سقا الا حبه و آن سمنی در اوطاست که موجود نامند بر گش و از او پاکیزه
و نرم تر از بزرگ موجود و بی کل و سیاق بی شمایل سیاه نایت گرم تر و تلخ و با سمنه خوردن خطه ناک و طلاء اول مواد غلیظ و گویند شمن در جهت
نافع او افینوس بلغت یونانی مبخه حقی است و کل و شبیه به برک گش بسیار کوچک انبوه و شش اندر و نش نذر و بر گش شبیه به برک کند و بسیار
بقدر شیری و طبری اکشت و نوزانی شل شمع و شش شبیه به بیاز گش گویند در شام مصر بسیار است و در شیب میخشد و اول سرد و دیر است و در طبیعت
و تخش و حرارت معتدل و در سم شنگ و جهت بهال مرین گویند مجرب است و جهت برقان زرد و سیاه نافع و قدر شترش نادر و در جمیع او را در آخر دوم سرد
اول خشک و در جال سهل و جهت سموم و گزیدن ریتل و غذا و شش شرب جهت منع رویدن سوزن و قبل از بلوغ طلا کنند و موثر و قدر شترش نادر
و مضر کرده و شتر او گویند عسل او سپید است اسم فارسی او از سیاه و سمنی است و در سم گرم و خشک و محمل ریح و بارده و قدر شترش نادر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و جلوس در آن جهت استسما من صفت و در جهت در مفاصل و طحال آب و جهت جرب سوداوی و غده مارفاسی و اکثر دفع لرزه و تشنج
نکته جهت خناری و سده در هم و با نذر هم نظرون جهت قرحه اسعا و با کثقال نظرون جهت رفع ضرر قطره سما و دفع و معوق او با عسل جهت
عقرب و تقابلی نافع و ضرر کرم و مصلح صمغ عربی و کند و بدیش و وزن آن ابرشیم و دو شلک آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک آن
ده در هم و از تازه اش ناست در هم است و گویند چون یک ساق او را با ریشیه و تخم خشک کرده در پارچه باریسمان ابرشیم بسته با خود
نخا دارند باعث جمت و لبا یگر و تخم و افعال ضعیف تر از برگش و کثقال او بهتر رفع لرزه و تشنج و معض نافع است و قدر شربت شش
شقال است بالنگه نوعی از ریحان در بوشنبیه او سبز نایل بسفید است و برگش بکوه و تشرف و تخم از تخم ریحان بالیده تر و در افعال
قوی تر است تا بسفید و جهت طحال معده و دمو که از اسعا باشد با کلاب مجرب و جهت معض و خیر سفید و قدر شربت شش و شقال است و دیگر
تخم ریحان با در و جغت نبطی است و بعربی جوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و قشش مربع و پیر
شاخ و کم بوی تر از ریحان برگش و گلش نایل سبزی و در مصر ریحان احمد نامند و برگش نایل و حریجه است و در دوا هر تخم شری است
که از شیرازی آید و با شربت قند پیچوند و در دوا اول خشک با طوبت فضله و صفر و مقوی آن قند معده و بهی و مدلول و
و حیض و عرق و صمغ محمل و در ام و تشنق کوبیده او طس و طسین و جهت خفقان و تشنج و معض و جگر بار دوسه سیر و معوق
قوه شانه ریزانیدن سنگ شانه و سوط آب او با سرکه و کافور جهت رشح و قطره عصاره آن جهت جلا و بصر و معده و طحال و جهت ورم چشم
و منق نولات و گریزانیدن عقرب زنبور و تنین جگر و با آرد جو و روغن گل و سرکه جهت او را م حاره نافع و قضیه او بر پستان با دغ او را م
مولد سیر و غامیدن او جهت دفع کندی دندان و زایل کردن رطوبت عا ر سینه شش و در گوش گذاشتن آن جهت درد او و موثر و اکثر
مولد خط مرار و عظمت بصر و باعث صدور و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت شش از آب او با دغ
و بیش بوزن یک سبب است و از خواص آن که چون خاییده و آفتاب بگذرانند کرم از مولد شود چون اول تولد آفتاب محل بخانید یکسال در دوا
کنند و تخم نافع تولد سودا و جهت معض و لول و تخم نافع و ضا و او بر پستان مولد شیر و قدر شربت شش و شقال و روغن او که آب او را با شل آن روغن
زیون بچشاییده باشند تا روغن باقی ماند کرم و تشنج و جگر و نصف او با آب کرم جهت اخراج کرم معده و طحال و جهت مواد بارده و خلیل
رطوبات و تقویت اعصاب نافع است با در و جغت نبطی و در ام فارسی ترا قیست و بجزر السهم نامند و مراد اطباء از جربیت کافی و هرگاه با
زهر حیوانی احتمال نمایند و مراد از جربیت است و مصلح اختیار بدیع الحار که نموده و متوجه آن نشده و این معنی است و لیست عطر
کتب معتبره و این تلین در معنی گوید که معده او برای اسط و غیره افاضی نبند و اوایل صیت او پنج قسم است سبب سفید و زرد و سبز و اخضر و مسقط و زرد
گوید با کوی بیان فرموده که باین زرد و سفید و رنگ سبب مشاهده نموده در دفع ضرریش تجربه کرده و این معنی و بگویند که زرد و مایل سبب
و سفید است و در وقت سحر است که معده او که مان در کوه زرانده است و ستم می باشد سبز رنگ و زرد و مایل سبب و مایل سبب و خیزی با
او است که در شش نموده و از آنجا طحال و شیطان نامند و حقیر قسم سبز تره زرد و مایل بسیاری زرد و کاهی را مشاهده نموده است و گویند که
او آنست که نند و جوبه را بر روی سنگ بسیارند و بعد از آن با در و جغت نبطی را هرگاه رنگ زرد و جوبه سرخ شود خوب است و الا فلا و گویند علامت جوبه
او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع گزیده افکند و مانند آن بپاشند سم را بطریق شرح دفع نماید و چون قدر
جور آب سائیده و گلوئی افکند و مانند که بشد یا کجوانی میشد مثال آن داده فاذر را بدینند هرگاه از آن سم خلاص شود خوب است و حقیر
استحسانا بهتر سببانه و حرارت معتدل و در آخر دهم خشک و ماد و از ده جوان مقام جمع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و دوا و است آن بر
بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر سموم و باقی اختلاف میان امور و حکما به شش و افعال گزیندن و ارام و موافق جمیع انحراف و مقوی ل و عصاره
ریشه و قطره حرارت و رطوبت عریضی مانع تحضن اخلاط و زایل کننده سمیت آن بوی است و عصاره و قوی و مفاصل و معده و ارام و بارده
و جهت خفقان بابت جرب و قدر شربت شش و در رفع سموم از سه خود تا دو دانگ و در سایر خوراک یک قیراط تا یک دانگ است و گویند که شش و شقال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۴
پیش است و در دو گرم گرم و خشک و با اندک سبزه و بوی خنک و چنانچه در صلیح زمین و چنانچه در حق سخته او با حاصل صفت سعال لرزان و بلع نموان زند او جهت دفع
عسر السون و نفخ او و مجرای بول جهت احتباس لیس و لغت حصاة نافع است و گویند چون صفت عدد او را از نقیبه با قلع مشقوب بلع نمایند قبل از نوبت جهت
بلع مجرب است و طلا در وزن بابا سیمون دفع اذیت گردیدن او میکنند و چون زرخ و نوشا در بابا سیمون که چند روز در مکانی بخور کنند منع قولند او نماید و محراب
انسته اند لقمه و خست غلیم نبت اوهند و گلاب بر گش مثل برگ بادام و گلش بسیار زد و و شمش در و رایل بسوزد در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن
سیاه و شیرین بگرد و چون دوشه شب بخیسند و در غایت خوش رنگی میشود و از چوب صباغان استعمال کنند و رنگی قهوه ای میشود است در دو گرم گرم
در چهارم خشک خنجم او کشند و گویند علاج پذیر نیست در و را جهت التیام قروح کهن هر احوط قطع نرف الدم و غسل با آب و جهت نیکویی ماک خسا
و تقویت مفاصل نافع است لقمه بضم ب و او تشه یخاف و فتح آن لغتین اسم جوز ماق است لقمس رفاغری رخت شمشاد و مانند برگش مثل برگ انار
داران کو بکت و بر تر ساق او سفید و شاخهای او پریشان و خزان میکنند و گلش سفید و در غایت عطریه تخش سیاه و مانند طفل است در دو گرم گرم و خشک و
سم چون خصوصاً شتر و ضا و او با جهت تقویت نمود در مضره ششون که در استخوان است و با سفید تخم مرغ و از گردنم جهت استحکام مفاصل و فی و بون
طیخ برگ جهت خنجم و صفیر است و گلش قابض و خف رطوبات معده و امعاء و طالع سبلان عاب بن وضا طیخ او با شرب که بحد قوام رسد جهت باد معده و
و ساعد و معده و با غسل و ضا جهت دفع آثار جلد نافع و قد شربت از تخم تازه که روانه او برود کنند ماک و قیه و از خشک و سده متقال است و شگوفه او تقوی
و دماغ است و عرق او قوی از شگوفه نافع است لقمه قمر زن بنیانی نبات است برگش شبیه تره تیزک از آن مطبوخ و تنطعم و ساقش مربع و گلش شبیه
بگل ابر و تخم نافع است تخم گند و باخیش مدور و سیاه بر روی گلبرگ زرد است بوی او بسیار بوی کون شرب و منتبش گلخان است گرم و خشک و محمل و لطیف و ضا
برگش جهت جراحت سیم قنابل سکون و جذبا رو پیکان از بدن تخم محمل و باخیش با با آنکس سهل بلغم و مره اسوداد و قدر ترش است و متقال است لقمه
پیاپی به نبات شبیه کاسنی از آن بریزد و در کنار یا میرد یا لیس و بلغم است و در تنگابن بلرستان شگوفه این تمیز گویند تخم شبیه است تخم
استان افروز و تخم ماه صغ فر است در دو گرم سرد و تر و بلغم و مرطب بان و قلیل غذا و مطنی حرارت غریبه مولد غلط صلیح و مسکن شکلی و سرفه حار و ضا
جهت جرب سکه و اورام حار و در سرفه خراج و قروح و در چشم و ابل و قروح با غلظان نافع و طبی الهضم و مضرب وین قاطع باه و گلش جوارشات تخم
و خشک با و جهت امراض حاره و اورام شربا و ضا و غیره و مضربه و گلش شکو و قدر ترش است و متقال است لقمه حار و ضا تره خراسانی گویند
از خاص بزرگ و قی است سیاق از برگ کرب کو بکت و ترش مزه و در جگانه ک سیر وید و افغان مثل خاص سرد و خشک با و است و مضرب و صفیر و خشک است
لقمه الیزری نباتی کاسنی می گویند تخم بر روی رین پین میشود و گلش زرد و خلاف قبا بری که تخم بر زمین فرو رفته است و تخم این با اندک
شوری و تخم در آخر رستان سیر وید و در آخر رسیان میزند و تخم شبیه برانه پند را و ل سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی احشام و
و جگر و جهت خفان و کبودان و تقویت شه و ضا و تب ربه و تخم نافع و در جاسر خوب گذاشتن موجب دیدن خواب با و است لقمه الدمار
نباتیت شبیه برگ با خشک از آن بریزد و تر تخم بار یک پرغبه و برودن سیاه او و از آن سفید اکثر نبات او با و دارنده و بلاد مغرب خمر است و بر ل
بها سیر میشود و او وسط استان مینا ند پوست او و تخم او را سیر و تا مثل زفت میشود و چون به پیکان و صحره با سبانه بر حوا که بخورد و بخوان او مخلوط شود
و ساعت او را بکشد و در اندک سبزه و تخم ز پوست او را بکشد و شغل منباینه در نهایت گرمی و کمی و سده دریم او کشند است لقمه حار
لقمه حار و است لقمه الرمل لقمه الارای است لقمه سبار که و لقمه الزهر و لقمه لینه لقمه الحما و لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه
و او قسمی از با و بگوید است و مذکور شد لقمه شارب لقمه فارسیه و بگوید لقمه عریه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه
و گویند قرحه است لقمه الغزال شکطه اشع است لقمه بار و ه بلاد است لقمه الانصار که است لقمه الخطاطیف
و او الخطاطیف و گویند عروق صفیر است لقمه القدس فودج بری است لقمه ذبیه و لقمه الروم قطن است لقمه
الحما و بری الیوا است لقمه الحما که است لقمه عا لیشه چرب است لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه لقمه لینه
است لقمه حار که است لقمه الا و جاع یونانی و در قنن مانند نبات مغرب و جود و افریق و تخم شبیه سبزه

بامیون با آنکه نمی دودم گرم خشک جهت درد شکم شخصی در برزانی میزند است بقله انصباب در نحو صحت بقله دشتی نشان است
بقدر کاد است و بهترین او گو سالکیه است که عمل نمید و بعضی او را بیشتر از گو سفید چهار ساله میدانند و در او بهترین ساید الوان است گوشت کا و زباد
کلسه در دو دم گرم خشک و غلیظ و در صند و موثا امراض سودا و بعد از هضم تام مقوی بدن و قاطع مرار دقیق جهت اصحاب باصت و فو نافع
و سبب تعفن جن و مضر صاحب نفوس و مفاسد قاطع حیف و مسدوداکن را و موجب ت مجاره و مصلح او مبرم و محقق و بعلل مرکه و او و به عار و مظهر مثل و این چنین خود
و همچنین بکین شربها سودا خرا موثقی است و فرق آن که چربی نداشته باشد بلکه جهت صاحبان معده مرکه و مگر تا نافع و نافع انصاب ارمیده و مفا
و امتشا صفر است و مدلول جهت برقان نافع و ناکبای سحر و جهت کشتن گرم گوش و شوخی انش مفید و شاخ او و دو دم سرد و در سوم خشک و آسان
کشتال سوخته او آب سرد نافع رطاف با شرب قاطع اسهال و در دو سوخته کرده غیر سوخته جهت نرف الدم و جلا اذنان و التیام قروح نافع و در سوم
او نیز همین اثر دارد و در شغال او با عمل جهت اخراج حب القریح و تقویت باه و در دست او هر روز نیم شغال با کین جهت دفع سبز موثر و پیر و در فعال
بهتر از نیمه کول نره او تا چهارم گرم خشک و در صاحبین جهت صاف کردن منی و آسانیدن او با عمل جهت طرد مرض اشک و طای ای و جهت قروح خشک و گزیدن
جانوران و تسکین و در دغها و در قضیب فرج و غلاف قضیه کلیل و م آن باوره و طین قهیر لیا جهت جرب تفرج و ترش مسبو سه سرد و زرد کان با او و
مناسب جهت احتباس حش و قیحه رحم و التحال او با عمل جهت بیا حشیم و قطران آن با شیر زنان و شیر بجهت جرب گوش و گرافی سامه و جرب گوش
و با مرام جهت منع جرب زخمها و غرغره او با عمل با لیدن و خارج جهت خفاق و طلا را و جهت قروح مقعد مفید و بالظرون و سنگ خام جهت خرا و مفید و
محفف او را سولان کرده با تخم نیمبرشت خوردن بقله بی بخو شاخ او جهت گزینیدن هلام و استقا طین و مغرساق او جهت تلمین او رام و شقاق کوبیده
شقیقه و استخوان سوخته او و بالغ زیاده شدن اکله و انشامیه خون او بقدر کیهوتیه که گرم باشد کشنده و ضمادش با آرد و طین او رام صلبه در خشک
جس کردن جن جراحت و منع ورم آن بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون جیش نمزد که ده باشد جهت فقر من و در مفاسل گویند بجهت و در دست
کردن گوش که از شاخ او جرب ساخته باشند و در دست کین جهت دفع صرع بانها صحت موثر است چون گوشت او را محو و با خون او و شیشه کرده و
تعفن نماید و بگذارد تا که مایه کیده را خورده کلی نماید نیم درم او سم قاتل است و چون با برنج قدری از آن نفوذ کین بخش میازد و گویند از مود
و خواص بول او بول مطلق و سرگین و در احشا و شیر او و لبن او کور است البامع الکاف بکا و در خست معروف در مکه مغر شبیه شام و در
از آن ریزه تر و ترش او و در آب سفیدی که از آن بچکه از اذنان سنج نمیشو بخلاف و مع شام و در دو دم گرم خشک و منصف صلابات و سولان خوب
و در معان جهت تقویت لثه و منع آفات دندان خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محل رده و تخش مقوی معده و جهت سرفه او درم نمی و سودا و اذنان
بکین لغت فارسی و بعضی غریج نامند از جمله نوعات و در کین آبا میر و شبیه بد رخت سماق و شاخش زیاده و جبهه و نمیشو و مایل برخی و شیر دار
و خمسة اعضاء این جهت گویند و برش شبیه برکاج و چیده و طش سفید و دریم و تخش شبیه شاه دانه و او را حب الفقدانند و در سوم گرم خشک و نفع
و احشا و جهت سبز نجات نافع و چون رسال بکند از آن تخم تا دانه و دانه سال سال نشود و اگر سفت سال مدامت کینه بیج قوت حاصله گردد
بکا م حب الاست بکاین بکند از او درخت بکیشیه غو شسته است بکسیر بکند خیار شبیه بکری بکند معرک بکور مکن بکری
عین بکاین بیت بکیشیه کایت بکیشیه انگشت است البامع اللام بلسان و خست بقدر درخت سقر و برش شبیه
بر برگ سداب از آن سفید تر و در بوبان و نبت او عین شمس قره مصر و طلوع سحر ایمان ساق و خیار و اشکافه ایها او که مثل سنج نمیشو و روغن
بلسان است و موفت مکره گویند که مضر غیره و بکاف الفحل معده است و از چوب شام و سایر اجزا میسازند و بکاین بلسان شام را عطا
مفید و شند ضا و برش جهت گزیدن عقرب و طخ آن جهت تحلیل نفور و ریح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درز گوش و ضارخ درخت مذکوره که سوزاننده باشد بکین
جهت تامل و بکاین است تازه او با عمل جهت تقویت معده و دفع رطوبت آن زلف و چون شاخ او برگ او و اینجهت آب در اید و جن جوشاننده قایم مقام و
او است و خواص حب و درین او در مقام خود گفته میشود و بکین لغت یونانی است بغایر سی زیره و تخم پازنا میزند و بعلل الذنبا و آن مثل سارون
برقوت بکیشیه که اندک سرد و پوست او سباده و در برش مثل برگ سباز و در برش از آن دو صم و شبیه سباز و برش را غوغا میسازند و در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بول عصاره انبات ميند و چون اورا با قواما دانند که از فسادش که بفارسی ساس گم ميند بار و عن نيون بچوشانند تا مهربان گويد و جهت بوسه و امراض متعلقه گويد
 بحرب است و با انجريت قروح ساق نافع و بغيه او در رفع قروح مذکور سجديل و بحرب است و خوردن فخن او با مالکولات سورث برص و دوزخ و نوشاد را عث
 گريز اين است بن بسکون لون مرث است بن بيشه يدي لون بلبت بن اسم قهوه است بن بفتح بار و سکون لون بلبت فارسی اسم حبه
 بلبت و بلبت اندیس اسم نر فلان کيسه است بن خج جيل و رومي شوکران است بفتح الکلاش است بنات الرعد نظر
 بنات النسا را بنوه است بحش کردن بلبت فارسی اسم سان بعضا فير بنطرون يوناني بولرست بنات السنج هير است
 بناتيت بلبت فارسی الکليم بنحشکشت بفارسی اسم بن بنطرا و قطران اسم يوناني او است و بغيه و خسه صلب و بنطرا لون راين بن
 اسم نامت چند و اش بلبت بخ بن شيل است بنطرا طلوس بلبت يوناني بنطرا فلن و بغيه و خسه طاميس يوناني و بغيه و خسه
 و اسم بنطرا لون است بنکار حلا اسم سرک بلبت بنک اسم هندی و بنجان است بنوسا اسم بنه بفتح بنولي اسم بنه بفتح بندي اسم
 نر است بنير مايسم فارسی البخت بنيرک اسم فارسی بنير است بنير خرم فارسی حار است بنير بلسی و فلن است بنير
 وانه بفارسی بلبت است بنه بفتح اسم فارسی بنج است بنوق اسم ترکي فلن است بنکيه اسم فارسی قلم است بنک اسم فارسی قلم است
 و بندي خار ميلان را بن اسم نامت بنرکی است بناني اسم فارسی ملو بنک و بشيرازي بنر قوطا است بنه اسم بنه او سبند است
 بنکره و بنه خفض است بندي ساق است بنر و چون بندي بلابيرت بندي ملکه بندي اسمارون است الباسر و الو
 بوزيدان بنيت سيفدي و الحول از انگشتي صلب و صحت و باخشت و بعر بن مستحل نامند و آن نوعی از سنجي است و فرق تيان و نوع خلط
 کثيرو و بندي بن است بنحلاف مستحل که عديم الخطوط است و گویند بلبت برگر است و فرق میان هر دو علامت بوزيدان است و بعبه گره و ارش بنه
 است و در آخر دوم گرم خشک و بارطوبت فضليه و مبي محرک جماع و بانجا صحت سهيل زرداب و بلطف و تریاق سهم بارده و سب و منفح سده و جگر و سپر زردی
 و صلب و سقظ جنين و جهت استسقا و رفع کرم معده و اذابه اخلاط عذيره و در مفاصل و فقرس و باقروا ناهيت بوسه و نافع و مضر انسان و خشک و خرد و قدر
 شترش تا بکفالت و نیم بدش و وزن او بهمن سيفدي گویند بولرش و در تریاقست نيوزن را و زرباد و زرا و نر و بولرست پلوش و بندي
 متحل است که از بناتي ترتيب ميند و بنات او بقدر شجره برگش مثل برگ خاشخوش مدور و از شاه وانه کوچکتر و ابل بزرگ و دوم سرد و راجع و طين و طما
 و جهت او رام حاره و سب و منع زيادتی آن او جماع حاره و فقرس و رند و صدام نافع و بدش شياناف ميند و خفض بوسيون يوناني بناتيت است
 بقدر انگشت و برگش شبيه به برگ کرفس و لطيف تر از آن و گلش شبيه گل شبت و خشک و بزيه و خوشبو و دوم گرم و خشک تند و جالی و منفح و محلل و و بعضی
 بول و سقظ شبيه که گرم شکم و مستحل برگ و تخم و عصاره او جهت گرده و شانه و سپر نافع خصوصا با مال و اصل و صفا و او با شربت ملک جهت خنار و حوال
 جهت اخير کرم اسما مفيد و صعب و موشی و مصلحش غناي شير تازه و قدر شترش تا بکفالت و انگشت نیم مثقال و بدش کند رست بولاسون قلمي بنحلاف
 و گیاه آن بادن و بخت و بنش شاخ او با یک و بسيار شبيه برگش از برگ سداب اشک بزرگتر و اطراف شاخهای چيزی ستير و کوچک در آن تخم سیاه و
 شبيه به رنج و سيفدي زرد او بصلابت و تلخ و بنبت او بنه بای درشت و کو سار و مل پنج است و در آخر دوم گرم و خشک و لطيف و منفح و در در و کرفس
 اسما و با سر جهت صلابت سپر و با شربت جهت کزیدن جوامد با آب جهته عبر بول و عرق النساء و با شير تازه جهت نفيت حصاة نافع و سقظا و او را چون نا
 بنوشند هرگز او را عقرب نگرد و اگر عقرب را بکشد پس بايد تا بناتش تا و نماند و تعلیق او مانع گردید و عقرب مضعف و جهت درد دندان بار و نافع و
 او بلبشانی محلل راجع آن و قدر شترش تا بکفالت و مضره و خوش عذاب بلبش با در بربت بولورق بفارسی بوره نامند و آن نمکی است که از اجزا شوناک
 متولد میشود و اقسام میباشد سرخ و نظرون و سيفدي سبک پر و راجع از رنسي و بسيار سبک شبيه بکف و ایل بنفشه و صلب را افريقی و زردی و سيفدي کلين
 بولورق رضاء و معمولی زند که از رنسي و راجع از راق انخار و سيفدي رقيق کف نامند غير صلب را دمی گویند و مضعف و اوکی از دخت غرست که بطبع او را غليظ
 کرده و قرص میزند و این بسيار خفيف و سيفدي و ایل بسيار خفيف است و سمي بولورق الغرث یکی از رنجا و طلعي است که با سويه بسيار سايه تسفيه و صلب می کنند
 و بعد از تسفيه در آب مذکور سحوشانند تا بکشد احتراق رسد و این بار از يانه است و سحر را رنسي قسم بعمل می آید و بهترين اقسام او از رنسي و تنه بن

میدان چندی بدست درم کرم چنگل محل ابل جاد بخون بطاهر جلد و اشامیدن از منی او قاطع عطار غلیظه ممکن مضمون رافع قوی و منج با جوی و کلام
آن و تداوم مسموم و با هم ذوق و ازیره کرمانی دما و لیس با طبع زوفا و اشال آن جهت تحلیل ریح و آب جبت دفع سم قطره در ریح و با نج و بختان چوب
سمیت خون کرم کا و کوبل خون منجد و معده و با بنفشه و صمغ عربی سبیل بلغم غلیظه و کشنده کرم شکم و آب رغن تیون جبت قوی و لیس و ضماد و شربت
جرب عکروا و اساخ بدن و بر من نکوی زگر خساره بار و غنهای کرم جبت دفع لرزه و تشعیر و و پهباسی لغی و سودا و دما و بنفشه و فوک جبت کزیدن سنگ
دیوانه و بایز روک جبت کشون دمل و با بنفشه و سر گیک و جبت شفا و بار و غن بایز جبت در افرغون عرق و ضماد و بار و غن بیت بر ناف و شکم و شست
آتش جبت کشته شدن کرم معده و خراج آن غلظت کلام آن بار و غن بنق بزرگ و عانده با عث نغوظ و با عسل نیز همین شر دارد و با دویه سنا جبت فایز
و عسل قطره با شرب جبت کزیدن هوام و آب جبت عسل لول عرق النسا و با شرب تاز جبت تقویت صفا و نافع و تقیاط و ارجون اشتبا
جبت که گوش و دندان و ملوک و دوز و غنین با سر جبت پاک کردن چرک گوش و اکتال او با عسل جبت بیاض چشم و تقویت با صره و خرخره او با سر جبت
انجی زبوی که حلق مانده و شستن نیز با آب و جبت خرا و بار و غن بنفشه جبت کرم گوش و فرجه او جبت رطوبت رحم و جبت جیش نافع و بغه معده
محرك قی و مصلحت مصلک و صمغ عربی و قدر شترش از یکدیگر جدا و در هم دارم سرخ و از نیم شقال یا یک شقال و بدش کوزن و بنوا و نمک است و مدا
استعمال بوره و کوب با سی لول و با شیدن آن بر کوب عث رقت او جبت در الشعل و از یکدفع دانسته از او اهل ضاعه را احتیاط است و این
با بیاض نفعی شسته و کوزه سفال لبو انداخته و مرتبه کرم را عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب سقراط حل جیب و جسد و تقویه اساخ و اکتان و صمغ
شریف می آید و جرب شسته اند لول **الابل** قرصی است که از جسن او بر و لول شتر ترتیب میدهند و از این و کینه جبت الصاق جرب و جبت حویا
نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت موثر است لول اجمیع حیوانات گرم و خشک جالی است و تفاوت کتب از جرب مختلف و لول
انسان اعدل از سایر بعد از آن لول شیر و گاو است و چون هر لول را بچوشانند غلیظه شود و منقعه گردد و جبت قروح خبیثه و نوامید و زلال و
بیحد نیست لول انسان اعدل جبت قروح غلیظه و طبعه ساعیه و حله و جرب و چرک خرا و ز و معفه و آب و منع زیادتی قروح خبیثه و بشور بر آن و در بر سر
و با لور و جبت کزیدن سنگ بوانه که موضع لزج را بشویند و از الشعل بر من نقش شده و اشامیدن او جبت دفع فساد هوام کرم
و مسموم با کول نافع مداومت او هر صبح و بعد از دو کف جبت دفع پیر و جبت شستن منقعه با لول جبت درم آن که در مرض تشنگی میرسد و سوز
او مانع خنجر و تساقط است و جبت معوض محل لول بار و غن جنا جبت در رحم و قطره او جبت کرم گوش و جبت که در پوست
باشد و بار و غنهای گرم کانیده اکتال او جبت غرب و در ملوک با صره و بطوخ او و ظرف منجس جبت قطع بیاض که اندر جرب هم رسیده باشد
خاکستر از که با لول خمر شده باشد جبت قطع نرف الدم اعضا منقعه و اشامیدن لول طفل نافع جبت عرقس انتصابی و طما کف آن جبت پاک
و لول گاو ماده بغایت جالی و جبت قروح اطفال و اوجیه و گاو و زبوت و معده بارده و با کسرو با مرصاف جبت در گوش با سر جبت در
و شستن عضو با خردل و لول گاو جبت جرب جبت اند و لول جوب که جبت قلع بیاض عرقی ریزانیدن سنگ کرده و شانه بغایت میر و لول
خر جبت در دگرده و لول بز با سبیل طبعیک بر روز قدر لول جبت شقال باشد جبت شفا و جبت قطره او جبت در گوش و طما کول سنگ جبت شال و لول
جبت دم جگر و معده آن و استقامت و صلابت پیر و تقویه با اراض بارده جبت قطره او جبت جراحت گوش نافع و لول جایش با مرصاف
در گوش با جرب لول **الاسی** اقلی است و لول و لول و لول بر روی جرب است لول **امو فین** یونانی سنی اما است لول **لو طر** یونانی
یونانی پر سیا و شاد است لول **اصبر** افروس است لول **اسیون** یونانی بلا سیاه لول **قوی** قویون غلیظه است لول **فونمون** یونانی
قصه است لول **عاض** یونانی است لول **یونانی** و جبت شرش شبیه زرد و را و ظاهر و خست کندش طبری باشد لول
سم خفه است لول **مالش** فلفله است لول **سفا** زفته یا بس است لول **طی** یونانی قرصی است لول **فین** یونانی
در و است لول **سار** در شیم است لول **جیب** جیش موش است لول **جور** یونانی سفاح است لول **زنگ** بار و جبت لول
فاشر است لول **رو** اسم اصطلاحی است و لول شل چینه زردک باشد و شلغم و ترشی که دست لورق و لورق و لورق

[illegible]

والگو و اشغال آن جهت اسهال مراری و باطله و مانند آن جهت زرد شکم و باخمی تره و تیرگی و سبک مغنقور و دشاره قشرب کاه و کوهی و نیز به شتر جهت
تقویت باه بغایت نافع خوردن زرده خام جهت گرم کردن مایه حرارتی و تصویب صورت سفید و سفید و کثرت عادت کن مولد صفا کرده و دینی
و کلف بسیار بخت او و نیز ضم و سورت قوی و مصلحت او دیده حاره و آب کاه و نیم بخت او و نیز باطله نایب شیر و باکند جهت مریه و باخمی کن آن جهت
الغسل و اندک نمک کند روان تر و روت جهت تسهیل و با دم الا خون جهت زحیر و با لبا شیر و کاه جهت قطع سبلان و خن و تسهیل نفوس و خور
و سح و با نیم شغال جرم که زگر آن روز نامند و آلات را با دست حکام سید به جهت قطع سبلان حیض و در رحم مجرب نمادش بار و عن گل و با لوبه جهت
ورم چشم و انشین مقعد و با موم و روغن جهت تلین و آرام و عصبان طما کچنه او با عطران روغن گل جهت ورم بواسیر مقعد و ضربان آن
و ضربان چشم و با غسل جهت کلف و آثار سیاهی و بار و عن غنچه جهت و آرام حاره و با مریه و عطران جهت ورمی که از خون غلیظ به سرده و نیا
جهت شقاق سفلی نافع است و سپید تخم مرغ مغزی و خوردن آن مولد خلط غام و لایق و نیز ضم و خوردن زرده با سفید با موم و زنجبیل و
او با آرد جو فاطم نرغ الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهت و در چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوزگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبل
کردن آن و بر شیشه جهت منع آثار حرارت آفتاب و با وید و قلابضی لایق جهت قطع خون رعان که از پرده های دماغ آید و با کندن طلا
کردن بر جبهه جهت منع نرغ چشم و به بهای رادع و سد و سام و جهت و آرام حاره نافع و خنده او با اکلیل الملک و اشغال آن جهت قرح امعاء
و اسهال مرار که حمول او بار و عن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتال او جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد سفید و با کافور و زرد البنجه جهت صلع حاره
مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و بخت قروح و فاطم رعان جهت جرب و حکم و با صدف جهت مایه چشم و نفخ سوخته و با بقدری که سیاه
شود و خاکستر گردد و جهت رعان به یک مجرب و سوخته سکنس او که مانند آهک سفید گردد و با غسل جهت قطع مایه چشم بنایت سیریل
است و خوردن پوست تازه سحوق و با بقدر و درم هیچ باه و طلائی او با غسل و سرکه جهت تحلیل او رام و در در و فاطم خون جهت
القیام جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او حمول معید البکاره است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و سکنس پوست تخم مرغ
جسم آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره و نوشادر سفی شکر است و روغن تخم مرغ و جیس آثار که زرده او را
در تابه آهنی با آتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محمل و لطیف و جهت و در مقعد و بواسیر و درد و فزان و رویا نیدن سوی بغایت مفید
و گویند چون زرده را با نوشادر ثابت برشته کرده و روغن گیرند و در بطریق اجساد مجرب است و بهرگاه اصل حاره را با و حل کنند اصل ابو رقت
و جالیوس حدیث نیم بخت کردن تخم فرار داده که هرگاه در آب جوشیده که از دو واحد ششمار کنند و با آب سرد کرده با آتش گذارند و تا سفید
نمایند نیم بخت میشود و قدر شربش از سفید و تا پانزده عدد است و تخم سیریل و در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم سرد و قوی و در لایق و
بیم تخم مرغ فاکلی اندیش سبک بر نماد آن نجسیت نبوت او ملا و چین و کوهی که با باطله و باطله و باطله عبارت از زرد و آن سیریل و زرد و سیریل
و قلیل اقسام آن کمتر از وساعت قاتل است و در بلاد هند نیز از اقسام بسیار و یکی را بلعت بنده سکنیا نامند و چندان نیز گویند و آن جنبش است
آمو پر که بر روی آن نقطه های سیاه و گاه باشد مانند طلق سحوق مثل کافور سوده که چیزی بر آن نشسته باشد و درون بعضی سیاه و برق صفت و
سرخ و برخی زرد و کال سفید و قوی تر از همه سیاه است بی یک اگر بر یکا طلا کنند بر آب شیر کنند و بوی آن کشنده و آن بسیار یافت است و چون
بنمایند و چون اقسام او را بر شاخ کاه و با کندن جگر شیر خون و و ششیده شود و قسم دیگر را چنانکه نامند و آن شکل جد و است سیریل و سیاه و بوی و زرد
با لیل سفید و گیاهش بقدر زعی و برگش شبیه برگ کاه و گل و سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش یک جبهه ای کشنده است بقدر نیساعت تخم مثل
ثابت قسمی صنوبری شکل و کوچک و در شش با لیل بزرگ و شبیه بعد از آن که نامند و در عادت می بلعی است و در نیم شبیه جد و است و سیریل و سیاه
مهوره و لایق و تمندی نیباشد و نمیشد با کلیل الملک قرون اسنبل اند و گاهی و سنبل تریاقیه میشود و قسمی بر آه صوره گویند و آن سفید با لیل نموده
و طولانی و غیر محو و شبیه برنجی و گره دارد بقدر انگشتی و برمی نیز گویند و مهوره نیز نامند و یکد انگشت است قسمی را هند به گویند شبیه
بزر و حبه و در دوجوبه گاهی یا نته میشود و رنگش سبز اغبر و با اندک زرد و در نقطه بسیاری و کانون نیز گویند و بقوت بخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدین جهت نقرات با عود سردی و باغ جرب مکرر و شکر حله قطع آثار قوی و نفع و اشیا سیدان یک مثل او با آب جمل سهی و جی و سبیل و آب ب سرکه جبهه تقویه کرد و پخته
و بخندیم و اسل رواج قوه و مغز سرد و صحتش انبساط چون منسوب بیکشته شلج نیز جبهه اخضر بغاری بن مانند آن به بوخت مغز است و در
خا صفت او مذکور شده تازه در اول خشک دوم گرم خشک و سوم گرم خشک و بی و در بول حین خون او اسیر نشط شده باشد و سخن کرده و صفت
و بکل نغم ریاح و سمن کرده و منی بدن از فضلات یعنی جهت سرد و نافع و تقوه و استقامت با سرکه و اشیا سیدان او جبهه گردیدن ریتا و تقویه جرب و سرد و بنام و جرب
او را جهت رویانیدن سود و در اشک جرب بسته اند و بی اهریم و صفر محرو وین و قلع اشتها و صند و عود قلع و صند کثیرا و جرب و خشک و سکنجین و
حاصه و بدش مغز گردان و گویند بسته و با دام است با ناسه و روغن او در دوم گرم خشک و بی و در تقوی اعصاب و کوبیدن مواد بارده و سرد
نافع و اشیا سیدان او جبهه تقویه و تقویت سده و یرقان و عسر البول و کثیرا و جرب و خشک و بی و در تقوی اعصاب و کوبیدن مواد بارده و سرد
جبهه اعراض مذکوره و احیا و تقویه و تقویت سده و یرقان و عسر البول و کثیرا و جرب و خشک و بی و در تقوی اعصاب و کوبیدن مواد بارده و سرد
دو پوست بپزین او سب و درون حله مغز شکر و بقدر غلظت و درخت و خوشبو و قریب رخت بطور زیاد و تر قدر قاطی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در
بسیار است و بر کشیدن از خوشبو و از رنگ زرد و کوبیدن و در گرم خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در
حصاة و سمن و مخج قسام گرم و طبعین سبب که از صده و در بر باشد و در خارج رطوبات سینه و شش و منفرج و تقوی خواص جهت خفقان و در کمال و قوی و در
و با بادام و شکر سمن و تقویه بول و نافع و چون اخلاص کنند باعث سرعت انقباض او در دفع ضرر آن و در دست با غسال و در حمام نافع و نقرات و باغ جرب
و البته اندک داشته و در باره کوبیدن و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
حاره و خوش کلاب رب ریبا من قله و خشک است و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
گردانیدن هوام و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
قطر و روغن بپوشانند جهت خارج و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
نارین زرد گزنی و لیف و چون شکسته اجزا را داخل میشود و بقدر خودی و بزرگتر از آن و جرب و خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
و در دست قوشش با نفع سال است و چون برون کند تا یکسبب و در دوم سرد و سوم خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
بپوشانند پوست نماید جهت رفع مصلح حاره و مصلح نفع و در دوم سرد و سوم خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
شش که هم و بدش ساق است جها حب بغاری گرم شش با نفع حیوانیت از کس کوبیدن و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
بر و اگر کند با شکر و عود و در شش با نفع حیوانیت از کس کوبیدن و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
با دانه و متقال نفع حلیت چون در روز بوشد جبهه خارج سنگ کرده و نشانه جوب بسته اند و قطره یک عدد از خشک و بار و روغن کل جهت حرکت گوش و در
و با صبر و سفید آب سقط کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن
و اجعل بار یک و در غیر سیدان جرب و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن و در بار و روغن کوبیدن
گویند مغز است بری و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
او جهت خفقان و اکثر امراض سینه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
خشک کتنیخ عدد او را در قطع اسهال و در کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
گوشت او در جهم و صفر محرو وین و صند کثیرا و جرب و خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
و تعلق او جوب قبول و تعلق چشم است او را نفع چشم و تعلق سینه که چینه دان او هم بر سده قطع رفاف و بغیه اخلاصی و جوب است جرب و خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود
بجای کردن او کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه و کمال داشتن جوب او با خود جبهه
دانه نباتات را گویند و در اصل هر یک مذکور است جرب و خشک و بی و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود و در جبال گرم سیر یافته میشود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استان است حمایر السبت حمایر فیان است حمص الکرسی حمص بری است حمص منض نوع صغیر حمان است شیبی حوکه و در حین شمشاد
حماض الارترج ترشی ترنج است حماض الارین کثوث است حمض الارض خراطین است حمض نبات بر است و در حین شیبی حوکه و در حین شمشاد
اسم سان الثوب است حماض نوعی از حنظل است حمض الارین کثوث است حمض الارض خراطین است حمض نبات بر است و در حین شیبی حوکه و در حین شمشاد
و کبر حار است حمض الارین کثوث است حمض الارض خراطین است حمض نبات بر است و در حین شیبی حوکه و در حین شمشاد
کوچکتر و شیبی حوکه و در حین شمشاد است حمض الارین کثوث است حمض الارض خراطین است حمض نبات بر است و در حین شیبی حوکه و در حین شمشاد
آدم و مال بهترین و سفید است که از بوی شیرین تر است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
نخین مال آن با و با خلط و رطوبت و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
در بوی و سره فرزند و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و انبساط و خوش کثیر و قوی و نشاسته و سفید و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
نموده پس اگر و غیره بسیار و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و فایده و انبساط و خوش کثیر و قوی و نشاسته و سفید و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و سوس و آب و چوبه زرد و چوبه سفید و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
نخین مملو کرده بقیه را سبزه ساخته بخیر و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
آن صوب دانسته اند و قطور و روغن زیتون که خنظل و انبساط و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و نامی و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
دو در چون مکرر شود و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
بانشاسته و صمغ سبیل سودا و انیسون و فیمون و یا زده فیهر جهت یا یونیا و صمغ و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
حقیر افی خون نموده و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
جهت دندان تقویت نه بغایت نافع است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و در دندان منع یخچن سوی و رفع و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
اقسام و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
اوزه بایده و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و سمن و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و خوردن آب بر بال آن صورت و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و تسکین بن بغایت مؤثر است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و جهت منع یخچن فصول نافع است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
زیتون محل ارام حاره و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
سگ آن حمیرا و سگ آن سگ کزنده و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
سغه و خنظل و کفایه و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
باشد و بری را بری حایر و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است
و سبب و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است و در اول تابم گرم و در آخر خنک است

و نم است در دم گرم و در اول خشک و با قوت جالبه و پس طبع و در فضائات و تخش گرم تر از برگ او و بهی و با شرب بهت رفع سموم نکاله بجدیل و در
سعد و فوایح و رافع یرقان و تبسقا و الکحال عصا به جهت عشا و ده و قرح نافخ و اکثر و سورث در گلو و تخش که بهو کا سنی زانرا و اوافق مزاج و در
بشق اخلاط فاسده آن قدر شرب تا تخم او تاسه در دم و در غن او مسکن و در مفاصل است و در او برگ بزرگتر و ساقش و از تر و تخش قریب بجلبه و در طبع
و تخش سرخ و بهایسی و نوچه گرمی و در او اسینا بند و در دم گرم و خشک و آب و متقوی معده و در بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و در معده و در
در راج آن صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نطول عصب و در تخش که در به بغایت موثر و در عضو صیح و موجب احداث در دست و نشستن و در طبع او
باعث سرعت حرکت اطفال و در غن او همین اثر دارد و متقوی آن جهت سرخ و جنون و غشول آن منقش بشیره و مصدع و مضر و درین و در تخش که شیر و تقوی بارده
و تخم او گرم و خشک تر از نبات او و جالی و بهی و در جمیع افعال قویتر از نباتانی و در شربش تاسه در دم و سورث جرب و تخش که تیر و مضر سینه و در تخش که
است حشا کبریا و تشدید خون نباتیت ساقش بقدر بند و سرخ و برگش شبیه برگ سور و در غنیت از آن و نرم و گلش سرخ و بایک
و ناعیه ناسه و خوشبو و در سال او بار گل میکند و کرب الفو و بایل سبک و در دم و خشک و گویند و در اول گرم است و نفع افواه عروق و سد و محقق
طبع و محل و در الحام قریب بم الاخوین و با قوت قاصیه و تاسیدن آن بقیع او و در سر و شقی شال با هفت شقال شکر چه جدا جدا و جام بغایت نافع
چون یکماه مدت کنند و جام زایل نشود تا بل سایر علجات نیست و هر روز با به هفت شقال نیم او را در صد و پنجاه شقال آب حیسانید و بگوشت
بشش برسد و تاسیدن آب بقیع ده شقال او و در روز باعث روئیدن ناخن بجا می نماند و ناخن یک جهت یرقان و سبزو
سنگ گرو و دانه و عسل بول نافع و سقط خضین تاسیدن جرم او بقدر نیم شقال اینجا حینه رافع فوایح و مضر حلق و دریه و تخش که تیر و لعاب بزرگ و
و گویند زیاده از یک شقال او شده است و ضا و و یکف پای البه دار نافع بر روز آله در چشم او خصوصاً چون با اندک عصفور و عفران آنخته با
و نطول آب طبع او جهت حمور و سوختگی التل و مضر ضمه و جهت قروح من قلع اطفال که طاک او جهت او را م حاره که زرد آب از او آید و با روغن جهت
جرب و با آب بید آنچه جهت شقاقی من من در زانو مجرب بر جبهه و صد عین جهت منع بخنک مو که چشم خصوصاً چون با آب شیر رشته باشد و با قطران روغن بن
جهت روئیدن بگوشت با گل حرف جهت قنق و قبله بازفت و در غن کل جهت قروح سرد با برگ گردگان با لیسافه جهت نفیه و حوره و شقیقه و صداع و بجمیع
مجر و بدستور آب و نمک بغایت نافع و موثر و در او و جهت تخفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک شقال با عسل که جهت تقویت دماغ و تقویت نافع و کل
و لطیف و یک شقال او سه و قیو که عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف عطوبات و طاک او جهت التیام قروح و نفع خناق و فاجد امراض و
و عصبان و در او عصب و با سر که جهت درد سرد و موثر روغن کسرس جهت درد و بهی و کوفت که اعضا و با او و مخصوصه بزرگ جهت درم و در آن که در
او و بیان بهی و ان کر و من آن و برگ و رانیز صاحب شد و البته و در غن کل حاکه و من الفا غیبه مانند بدستور و روغن کسرس که غلبه
بروز که نمک گرم و محل و تمکونی و نمک و کشته و خسار و بدلتش و غن منر بخوش و روغن حاکه از جمله مرکبات است و در سوخته مذکور است و خطره
صند و روست حشا و قریبیش خراز الصحر است حشا و مجنون باغت مصر و سمه است حنفه و حنفه باغت اندک شیشه الزجاج است
حشا و القهر الیه باغت مصر و انجاسا است **انجاسا مع الوافو حور** بر او بهی و بضم حاد و بزرگتر از آنکه از جمله اشجار است قریب بدست
خرا بکش شل برگ بیدار آن با ریکه و در آن تر و دانه او مانند گندم باغت اندک و را سرد و له مانند و گلش خوشبو و بطنی و در و پیا شد و صمغ
سرمی آنرا گویند که بر است و بهایسی و رخت نوازانه و آن پوست او است که همان گران غیره استعنا نمایند و درخت رو و بزرگتر و برگش دراز تر
از بطنی است و بطنی او صمغ و در اول گرم و در دم خشک و یک شقال از پوست جهت عرق اش و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او
همین اثر دارد گرم تر از پوست او و قبل او جهت در گوشت و فیه و الکحال شمره تازه او با عسل جهت عشا و غنیه و فیه که از حوالی او و در مانی غایله و در
او را فیت باغار و در سن سوم گرم و در اول خشک و روغنیکه از پوست و شلخ او گویند قوی الاثر و در افعال قریب و غن لبسان و خوشبو است و از
روغن آنرا به شرب و روغن کبریا است و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضما و برگش که جهت نفیس و زرد و معین حمل و تخم او جهت منع بیلان
و طبابت معده و متفحان و عرق انس و قنق سده و با سر که جهت صرع شرب نافع و نافع حمل و در شربش که شقال و طبع او به محقق قروح و اکلا است و حوال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و ترش کردن و اسهال است و قدرش ترش نهد آنگاه چون بیخ او را با بر لبه از یک چوب کرم کوبیده با صد و پنجاه
عدد و موی بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بپوشانند آب بنشیند و موی بزرگ را خشک کرده از او جدا سازند و موی در اسهال منی صحراب است و غیره
موی بزرگ نامیده و قدرش ترش از یک عدد و صد و پنجاه الی آن منوم قوی است شونیز بفراسی سیاهانه نامند و نباتش شبیه برانیه و از آن در ترش
بازیکتر و گلشن رود و با لیسفید و عسل تخم او بزرگتر از غلاف بزرگ است و تخم سیاه و سفید و قریب با غیسون و قوتش تا هفت سال باقی است در اول سوم گرم و
در محل مدیون و بل و شیر و مصلح اخلاط و جانی و کف و منفع و سقط جنین و تریاق سموم باره حتی بخار و باعث گرختن بواسیر است و جهت قوی و ریخی و در دینه و سرخه و
الده و خشیان و قاصد و بر قان و سبز و دما و است آن بر صبح بروغن بنون جهت سرخ کردن گوشت و تصفیه بشیره و با سرکه چینه خراج شام گرم شکر و در دهم تاسه رفیده
نیکم جهت سکر یوانه و رتیکه و کجکین جهت تب و یمنی و آب و عسل جهت نفس لانه و سنگ کرده و مثانه و مثانه و جهت بواسیر و خنک و کباب مورد
بسیار و ضا و جهت نایل و رفع خال و قشر حلد و در مفاصل و در سرد و دسه و خشم و با لول اطفال جهت تکمیل و با صلبه و با سرکه چینه و بنی و بر من و
و توبه و صحراب و با جمل که بر لول افغان طه کند جهت اخراج حب القوی الاثر و سائیده او با خون افنی و با خون ففان و با خون خطاف جهت وضع بقا و مؤثر و
در و غن جهت در و رحم و جن نفاس با روغن کسرخ جهت جرب و صفا و سوخته او با سوم و روغن جناد و مانند آن جهت منع ریختن سکو و در باندن آن و با کاس
جهت زخمها و سودا و ساق و محراب و نه اند و با لول جهت قروح شهید و سر و من نرلات و سحوط و بوسیدن او جهت در و سر و من و کشتن و سر و من
و زکام و لقوه و غایت مفید و نه اند و با لول جهت جرب و صفا و سوخته او با سوم و روغن جناد و مانند آن جهت منع ریختن سکو و در باندن آن و با کاس
عطسه بسیار باشد و جرب و مضمونه و بلوغ و با سرکه چینه و در دندان بارد و قطور و بار و روغن چینه و خضر جهت درد گوش و سده و ریاح آن نافع و شرب
زیتون کند جهت عاده باه یا یوسین از جربات و نه اند و طلا و روغن که بقیع منکوس گرفته باشد بر اعضا و تاسل که جهت نفوذ و جرب
در دینه و صحراب و سستی سده اعصاب و خوردن آن جهت به به و اموده مذکور و صلیح الاثر است و الاثر شرب نیز مؤثر و خنک و سرد و در
سکه و مضر کرده و کجکین و قدرش ترش و دویم و در و غن و با یک گرم و درش امیون و نصف آن تخم شبت است شواصر اسهال و غن است
و تخم بن مشک اش نشاند و باور جان جان نموده که طلا و دلیلم این است گمانی و دیده ام و آن نباتیت فاکستری و ک شبیه باشند و باور جان
تر که از روی زمین این نشود و بی کل و میساق و خوش سیاه و بقدر سکه و رفتش سنگها و خاکها و کوهها و غنیم و از آن به او چند ماه بوی مشک خالص
در سوم گرم و خشک و مفرق و در حیض و قروح و راح و کوه و جین افعال قریب بنیل الطیب است و شویلا اسم عربی بر جاست است شوشمیر اسم قاصد و سنا است
شوشمیر اسم عربی بر جاست است و شای جای او صلبه بی گره و برگش شبیه برگ بید و از چوب و کمان میسازند و جمع اجزا او با قوت و تافه و جهت اسهال و
بلوسن سایه و ممنوع است شوع و دخت بان است شوکه اجزایم لغته مغربی در صفت شوکه یهودیه و شوکه رود قانزانه شوکه
نوعی از جایی است و گویند غاف است شوهر و زیون است شوکه الزر اجین لغته مغربی دنیا قوس است شوکه الزهرین شوکه
العکک لغته مغربی است شوکه عربیه شکامی است شوکه بر صیا با آورده است شوکه لغته عجمی از سرایت لغته کار لغته شوکه
و قبیه قرد است شوکه شهبها و صهبها و شوکه شا که گیاه خرب است شوخا راج سفید است شوکل الجبال شغب است
و لغته صحراب است شو و اینق سودانیات است شوکا لغته نگاین هم و غل است آن جنس ابل شو رسم ترکی و فارسی قافلی است شوکین
مع الحاء و الیاء شیدان تخم قن و در اینجا میون شیدان عسل است که از سوم بی آتش جدا شده باشد شیدان پنج بری جی است
شیدان اطریقیوس است شیطرج اسم عربی بر جاست است و بیایند و باریک و برگش شبیه برگ رشاد و در اول سرد هوا
شد و میرند و متصل پنج و بیکی پانصد و تاسه آن را شای جای او گل ریزه و برگ سفید ظاهر میشود و تخم شای شای تید نیره تر مستعمل است
و نباتش خراب و قوتش پنج سال باقی است و اگر در گرم و خشک و جاک و محرق حلد و سهل اخلاط در نه و تحلل و با شیر و سرکه و مفرق سده و با ضم و صبح
و سه و جنین جهت صفا کردن آن از روغن بلغم مفاصل و ضم سموم و در مفاصل و سبز نافع و دنا و او جهت بهی و بر من سفید و جرب در میانیدن و
بعد از عود آن موی بزرگ کوبیده و کف دست مخالف و مان در آن کرد و کپورتور بر من و صحراب آن با صبح بگذارد و رفع آن الم و صحراب است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عنب الثعلب عجیب نبات اور برگ مثل گل و بنج و دانه مثل گندم و در افرات شاخهای غلافی شبیه بنشین و برگ گستران
و باز مثل بار درخت چنان رویدار شکفتن غلاف شکفته و بی سیاه و درش شبیه شمشیر و در آن دانه دور سیاه است و شبیه باد و بوی خوش می دهد و طبع سرد
و در غایتش که در چهارم سرد و خشک است و در غایت مسکه و زیاد از آن چهار شش است و در غایت مسکه و زیاد از آن چهار شش است و در غایت مسکه و زیاد از آن چهار شش است
بزرگی می رسد و درخت کوبی است و در غایت مسکه و زیاد از آن چهار شش است و در غایت مسکه و زیاد از آن چهار شش است و در غایت مسکه و زیاد از آن چهار شش است
و خوش دارد و مثل کاج سرخ و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
انفاس الم و جیش مایل بسری و بسیار محض و با دانه کل ادرام است و بیطاران پوست او را در دم و آب بکند از آن با چوب که آرد به شود و ماده او را برگ شست و ترشید و برگ
شش و در آن کوبیده و ترشید و با دانه کل ادرام است و بیطاران پوست او را در دم و آب بکند از آن با چوب که آرد به شود و ماده او را برگ شست و ترشید و برگ
عنب الحیه مثل شفا شکر است و عنب کیوت بغاری کاریه و بزرگی که در محک نامند و اقسام بسیار دارد و در اطلاق عنب کیوت که در خانه بسیار است و بسیار
انها مخصوص است مثل شکر ریتا و غیر آن و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
یکه او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
باز و تقویت چشم و منقح بول و دانه او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
و خوش دارد و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
سرفه و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
آن عمل او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
بن برگ او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
چوبه و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
مناسب به بیماری چشمه اسراف چشمه شکر و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
شیر و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
حاره و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
برو باطرات و انبوه و کوهتر از برگ با دام و گلش سرخ و خوش نظر و در دم سرد و خشک و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
خامیدن برگ او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
عرب ساق است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است
عقلی است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است عنب الحن فاسه است
و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
همچو دانه او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
به ستور می کند و باید که در روزی که در راح است و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
و عصاره تازه او را در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
چشم خصوصاً با سفیدی تخم مرغ و با شیرین و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
بسیار جهت قروح و امراض متعدد و در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک
توان به عنب کیوت که در جوف اینها چیده و دانه کوچک طعم آب شیرینی قلیل قلی و بالزجیه و قبض کل زردیال سبز و انصاف عود است و در خراول سرد و خشک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معین است **الاجور** و معنی است و بهترین او صاف و شفاف است که بود و آب برنج و سبزی قایل باشد و آنچه از سنگ مرمر تر است و هند و باده
در این سنگ نیزه ترتیب کنند و دو دلا جوروی نمیدانند بخلاف غیر شوش آن که مستعمل در طب غیر معمول است در آل گرم نمول او در آل سرد و در دم خشک و در
و اضلاع علیها غلیظ و جوان صاف کننده آن را زکدوات و با سحایت رافع سودا که الی قلب جالی است و تغلیظ و رفع غش و دفع و مقوی الی و جالی با قوت قابضه
و رافع ابراض سودا و غم و هم و توحش و بارات غلیظ و مدحیض و اکتال و جهت سلاق و مردود و مدح بیاض و قرح چشم و رخیق نوکان و در و در جهت اکل و قروح حش
و دفع و جهت رافع و دفع رجا و بار و غش و تون جهت غلظ جنین از استقامت و عکلا و با سحر جهت سکو قطع نایل و برین سفید و مضر فم سحاده و مصلحت مصلک و موی کبر
نشیان و مصلحت کثیر و عمل و قدر شتر شل نیم شتال تا یک شتال باشد **سنگ گون** اسم فارسی نباتیت معروفه و با غم غر سکنسید پیا و را چون
با و بهی الما صفة کوبیده و چون آت آب سوخته و غش با نملای او راجه عرق السابجه یا فیه اندال له لغمانی اسم فارسی نباتیت برگش شبیه برگ
سنگ و بهی چهار عدد و گلش اند شقایق و بنر گلزاران و بخشش نند پیا و بعد رفتن و طول او و چند پرده و چیزی شبیه ابریشم مبلوغ و بسیار نرم و پرده سبز
او سیاه و مضرش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است با قلیح و اسکار و حکر که به صمغ کهنه خسار و منوم و قلیل الحرات و بار طوبه غالبه و ذوق
غالب و بهی نباتیت و قدش مثلش از یک ستم تا دو دهم است **الاسخیمه** نوعی از تیوغات و با سبت و بنیل تر از النوع تیوغات است و البوجج کوبیده از بطن تیوغ
الافید است و او را تیوغا یک سینه یا سبک است بر شیر قریب گلیا مقویا و برگش مد و گلش زرد و مایل سبزی و شبیه برگس و مایل بخوبش و تیوغش است
و کثیر و سوسوم گرم و سنگ شیر و سبک و تیوغی و تیوغی و سوسوم و برگ و کثم او بهی و شردار و کهنه مایه و جهت استقامت و ذوق و اخراج زرد و آب و شیر و دار و شونا
قویتر و آ و جوج کیده است و ای نو و قدر شتر شل از یک انگشت تا یک انگشت نیم دارد و در جملو بان تا یک دهم و از برگش و مبلوغات به شورت تا یک دهم و مضر است و مصلحت
لال را و کوبیده است که از یک خیز و در بخور و جهت بوا سیر در و مقلد و شربا و جهت رفع سیمایان و غش و مضر شانه و مصلحت تخم مورد است **الاصغ**
و خیت هندی شوشو شبیه پوکر که ابوی سرد و مصلک و در رنگ مایل بنفشه و در و در آخر دم گرم و خشک و سخن و مصلک و مفع سده و رافع غلظ و بهی سبک عضا
و مفع و ابراض بارده و عکلا و جهت جراحات و تحلیل و مصلک و اعیار و قطع راجه با نفع و آب و سوز و جهت تقویت اعضا و مضر حرکت المفاصل و شرد و خور
آرغه و مصلک و محروم و رین و گلش شتر و قدر شتر شل نیم دهم **اسم هندی** است **الاجور** و بهی صام و کات **الزور** و **الاجور** است **الاجور**
بلا سیکین و یونانی از تیوغی **الریوطا** و **ون** عطی است **الاسوس** سیوانا بود و نه است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است
اسم فارسی **الک** است در گشت اسم فارسی سلخات است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است
اسم جنس نباتیت است نه خنما می و خمیده شده و مجا و در نو و در هر چه بزرگ باشد کبر کوبیده و کوجک و صغیر و لکاب کبریفه و سیاه پیا و سفید و گلش سفید و شبیه شمشیر
و تمش سفید و برگش ناند برگ لوب و در کتب بن لکواند و سیاه و گلش سفید و در آنش سیاه و لکاب صغیر قوام است سفید و زرد و سبز و کوبیده باشد برگه پیر و گلش
و تخم و غلظ سیاه و مایل سبز و قسمی از آن بی شرد و ساق صمغ اقسام کبر و صغیر و شربا و است و مکرک و تیوغی و زرد و جالی و سوسوم سرد و خشک است و تیوغا با سوسوم است و مفع سده و مصلک
و مصلک و بان سبز و مضر چون بخور شانه و مصلک و اعیار و قطع راجه با نفع و آب و سوز و جهت تقویت اعضا و مضر حرکت المفاصل و شرد و خور
اسم فارسی و **الاجور** و بهی صام و کات **الزور** و **الاجور** است **الاجور** و بهی صام و کات **الزور** و **الاجور** است **الاجور** و بهی صام و کات **الزور** و **الاجور** است
جهت تحلیل و ام و دود و مصلک و عصاره او با یر و مضر و دل و جهت در سبک و بار و غش و تیوغا و جهت در گلش و مکرک و بان سوسوم و مفع سده و مصلک و مفع سده و مصلک
اسم سیاه کهنه سوسوی برگش جهت قرح و شبیه گل شمشیر که بی شربا است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است
پیدا و شربا و جهت کزیدن و ریلا و برگ تازه مطبوخ و جهت ایتام جراحات خیشه و سوزنی آتش سفید و از صغیر کبر سبک برگش و شوش و در و در مایل سیاهی است سبک شربا
و مصلک و بان سبز و مضر چون بخور شانه و مصلک و اعیار و قطع راجه با نفع و آب و سوز و جهت تقویت اعضا و مضر حرکت المفاصل و شرد و خور
است و اقسام **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است **الاک** است
اقسام و مفع سده و مصلک و عصاره او با یر و مضر و دل و جهت در سبک و بار و غش و تیوغا و جهت در گلش و مکرک و بان سوسوم و مفع سده و مصلک و مفع سده و مصلک
اسم کبر و صغیر و شربا و است و مکرک و تیوغی و زرد و جالی و سوسوم سرد و خشک است و تیوغا با سوسوم است و مفع سده و مصلک و مفع سده و مصلک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه عمومی

کتاب فی الحیة

تشیخ رابع در دواوی سموم و شش است پنج فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن دوم در تدبیر
 مشترک سموم سیموم در تدبیر سموم مشروب چهارم در تدبیر سموم ملذوم و پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول**
 در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مخرج است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدری از اشک چشم گا و کوی که در
 تغییر تحت چشم او بنهد میگردد و سسی بر تریاک گا و کوی است و در این مذکور شد بر کام طفل بماند و تا یام حیوة از سموم ملذوم و مشروب متغیر
 نگردد و دستور در آنوقت از فاد زهر معدنی بر کاسش بماند و سه روز متوالی هر روز بقدر برخی با شیر بدهند بین اثر دارد و از آنجمله شرب نار جیل
 بحر است که در ایامی دوبار بقدر برخی با کلاب ساییده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و دستور شرب فاد زهر معدنی در هر ایامی در میان
 بقدر فیراطی تا یکد انگ بین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم خله است که در اول تحویل نفس بکمال سه روزی یک شال از آن تناول نمایند مگر بین
 اعتقاد است که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بعضی مخصوص سموم دام و انده اند مطلق سموم و متفق علیهم است
 که چون خربل را یک شرب در شیر ضیاع بنوشند در دة العریج سمی در او اثر نکند تا احتراز سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی ضرر
 در مواضع مظلوم وجود هوا گذارند احتیاط نمایند و دستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیة و غیر معروف باشد و دستور گرفتن سموم
 که معلوم نباشد هر چند که او خیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب با نشان هلام و خرا به بدون بخور بشاخ گا و کوی و مثال آن خوردن
 ترشیا که مدتی در ظرف بمقی می ماند باشد و گوشتی که گرم بوده نباشد پوشیده باشند که منفذی بجهت خروج بخار نداشته باشد آن مقدار باشد
 که سرگرد و خوردن اکثر سمیه های بدون اکسید آن خصوصاً الگور پوشیده نماند که تاثیر سموم و جمیع افزجکیان نیبا شد چه یا بسبب الخراج
 و مستادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردد بلکه بعضی اضلاع متضرر میشوند چنانکه مشاهد شده که عقرب مستاد افیون را گزیده و عقرب
 بلا کشت و انشخص متضرر نشد و ادراک الریحان نمود و دستور مستادین شرب ترافات را نیز همین خاصیت است و در خانه ها بخار آتش مرغ
 و طائوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را اطعمه کنند بغایت مستحق است و با خود آتش شاخ گا و کوی و فاد زهر
 حیوانی و معدنی و موه و مار و خاک صوفی جمید و خاک و غستان که کمتر از این مختوم نیست و تا بسبب بگیری از ضرر و است در منع گزیدن هلام
 و این اشیا مذکور را از مریجات و حضور آن جهت تدوی سموم مشروب قایم تمام تر یا قیام خصوصاً مسافران را آتشین یکی از آنجا
 از وجبات **فصل دوم در تدبیر مشترک سموم** باید دانست که تا اثر سموم در دل که منبع روح حیوانی است نرسد بلکه
 بسبب دلپس و جمیع سموم مشروب و ملذوم مراعات دل باید نمود و تا تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرق و سینه است یا بجهت برودت

مفطر که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و پیوست و ثقل مفطری که باعث سطر لوی او گردد و صورت نوعیه از اثر مثل مضاد روح حیوانی باشد
و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیه است پس تبخیر در شدیدا آن باشیای قویه ذوات خاصیه بحقیقت و کثرت زیاد
باید کرد و در حاره آن به تدرید دل مضادات باره خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گلشن و امثال آن و در باره تشنج
باشیای عطره حاره و در افراط پیوست ترتیب مثل شیر و سرطان نهی و آنچه در اقسام آن با خاصیه نافع فاد الزهر و تریاق فاروق
و نار جیل بحر است و منع خواب تا یکروزه لازم است و تدبیر عضوی که اولاسموم باورسد شرط است چه از وسرایت بجا و رآن نکرده
برنج بول نرسد پس اگر سم از جمله مشروب باشد در قی مبالغه نمایند و اگر دملذوعه باشد در سبت محکم عضو سستی کنند و یکیدن آن
ریختن آب دانه و باید انشخص ناشتا نباشد و الا مضغه بروغن گلشن و روغن زیتون با شراب کرده بعد از آن بکد آب دهان
بریزد و یا ادویه تریاقه مثل زراوند و امثال آن مضغه کنند و دستور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جدا مضاد
نمایند مثل سرگین بکوتر و پودنه زرنه و سرگین بز و سیر و گوگرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و هر
مار و رین با آب عجب الجذب است و باید که بعد از چیدن مبره شیر باو ریخته تا شیر بسته شود و تکرار ریختن آن نموده چون شیر منجمد گردد
و مهر و سینه علامت نجاست و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و دماغ
مکرون موضع گزیدن بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروب و دملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی است
که اگر مشروب باشد در حالتی که آنکه غیر ظاهر گردد با آب گرم و روغن گلشن یا روغن کاه و مصلحی شبت و آب نمک و عسل و بوره کررتی کند
و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل کرده حقه کنند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت تشنگی مفطر بود
با شد علامت حرارت سم است در صورت روغن گلشن و روغن بنفشه و لعاب بز و قطونا و شیر تازه و دودغ و مارا شیر با شکر و قشکاف
و آب پنچ و امثال آن از مبروات شراب مضاد نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کافور و کاه و خیار و بایسرد
کرده مضاد نموده و اگر علامت برودت ظاهر گردد و مثل بجمتی اعضا و سر و بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار و ریخته
مسرد و بیطوس و تریاق حاره و پیاز و سیر و جنطیانا و صلیت و جدوار و امثال آن باید داد و بخان ای حاره مانند عرق فند و عرق بهار
و جند و امثال آن استعمال باید نمود و حقه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شیر و ترنجبین و بوره رزمی و روغنهای حاره باید کرد و اگر
علامات ثقل و پیوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و در معار و احتباس بول و طبع و متوج و خشکی و بدن و پیوست حقه بمسکلات
قوی مثل شاکلی و بسفاج و لعاب عله و شیر تازه را با تلخیت و مقل و سبکین و شکر و سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شیر
داشته باشد ادویه مسهل و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشت آبی که ادویه مناسبه با آن طبع یافته باشد و اگر قوتش
ساقط شده یا غشی و بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم معده در ریه و تمام بالند و باید در نوش بدهند و ادویه قابلیه
بر روی سینه او مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور شد مثل زرد و اگر اسهال مغر و پیش باشد تدبیر آن بر دادن روغنها و لعابها کنند
و بعد از آن ادویه قلیه و تریاقیه را با آب میوه ای قابض و آب به و سیب و میوه و دودغ و دایر کرده و امثال باید داد و هرگاه سم ملذوعه
باشد دستور یک گذشت بعد از سبتن موضع حجامت و یکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و مثقال تخم نارنج که مستقر کرده باشد و تخم میوه
و تخم ترنج بنایت معتقد است و این دو جهت سموم مشروب و دملذوعه مشترک است منفرگروگان منعی مثقال نمک برگ سدا و خشک
از هر یک مثقال و آن ترنج مقشر و مثقال انجیر کوبیده بقدر یک اجزا را خیر کنند قدر شترش تاده ورم است **تریاق لطین**
که دستور مشترک المنفع است باین صفت است طین مخموم و اگر نباشد خاک صوفی عیده و خاک دختان با مسادی آن حلیف را بر روغن
کاه چرب کرده بوزن ادویه غسل بسرشته و در درم او را بنوشند و هرگاه علامت زایدی خون در سموم ظاهر باشد قصد بنایت نافع است
و سایر ادویه مشترک المنفع که سابقا مذکور شد فصل **سموم و رید او می سموم مشروب و هر که معر و ف با شد و در این**

در این فصل بیان دواهای بعضی از آن که استهرا کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود و بسبب اعراض
و علامات هر یک دواهای مشهوره آن عمل کرد چه اکثر از علاج بیک طریق است پیشش قدرجه او در عرض دوسه ساعت مهلک است
و او را سرخ الاثر از سیم الفنی دانسته اند و علامات او درم زبان و سدر و دوار و در و سوز و پراگندگی حدقه و غشی بی دینی است و علاج
او قی مکر است بمطبوخ تخم شلغم در روغن گاو و اگر نارجیل بحری بهر سدر بهتر از سیمه مقیات است و بعد از آن شرب فاد زهر سبز و زرد و بجم
است برای مخرب کردن اکثر اطباء پنج کبر فاد زهر او دانسته اند و او را المسک عار را درین باب قوی تر از ترایق فاروق میدانند و بعد از
را اثر غلیظ است **قرون** اسنبیل از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت دوا
او بعد از قی شربت کیشقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سر کرده و آب میوه های سرد داشت مثل انار و سیب ترش و آجینار
و شیر و آب حب اشعلب و امثال آن با جلاب و ضحافات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف و آب پیاز و گل ارمنی و آب خیار و کدو
و کاسنی و امثال آن **هراقه النمر** زهره پانگ تا سته ساعت کشنده است یعنی سبز و از سموات حاره و دواهای او بدست قرون اسنبیل
است و پنی رایه او را ترایق آن دانسته اند که کافور را **هراقه الافعی** در سبت مانند پیش است و دواهای او بدست قرون و بار و غن
قی مکر کردن النفع است و شراب و گوشت لب مرغ با قدری مشک سفید است و او دویه شتر که النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع موم
ناض از **هراقه الکلب** او قدر یک دس آن بعد از بهفت روز کشنده است و ترایق او پنی رایه خرگوش است و روغن گاو و تخم بلیا
و در چینی و بناله کاه کوهی مورث غشی شدید و کرب و ترایق او بعد از قی کردن بار و غن گاو و آب پیاز و ترایقات شتر
النفع مذکوره و فذن و لپته و فیلز هرج است که در کبر و چهار مرتبه و هر مرتبه یک شقال **داده عروق** درم روی و شیر
آن و خناق و عرق بسیار و بدوی الت و دوائی او بعد از قی با دوا العسل شرب می بخند و روغن گل سفید است که کبر و شند و ترایق این
مذکور از **رب جبری** از سموم حاره و اگر کشند مورث سسل است و اعراض او در معده و ضیق النفس و مفرط و عسر بول و
عرق بدوی و نفث الدم است و دواهای آن آب خیار و شیر الالاع و زبان و آب برگ خطمی و سرطان نهی و بعد از تسکین عواض
خوردن خنبرین سیاه و غار یقون و کثیرا و رب السوس با سوسیه بقدر درجی با جلاب زرا سح که بزرگی الکلیک نامند از سموم حاره
و علامت او مانند اعراض ارب بحری و با التهاب و اختلاط عقل است و دواهای او مانند ارب بحری و قی کردن آب گرم و روغن گل
و شربت شیر تخم خرفه و خیار و عا بها و شیر زنان و جبه احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن گل با سفیدی تخم خرفه
در اخیل و تغذیه بروغن بادام و نان سیده و پالوده و انجیر خشک و هریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و دواهای خورون و زرد
و در با تخم خراب بدستور مذکور است و ترایقات مذکوره و دوا المسک و مسر و دیوس و ترایق اربعه نافه اند بلیا و روغن سوس
و امثال آن مورث احتراق جنون و سواس و التهاب معده و تشنگی مفرط و دواهای آن شرب شیر و دوغ و گوشت آبهای جرب
و شیر و تمهای سرد مثل خرفه و استنسان روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر و غنهای مرطوب و متورگ و گان و فاد زهر بلا در است
خورون خون گاو و بستر شکر و خون و در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غشیان حیف و درد و احتشاد
عسر النفس و گراز و احتباس بول و طبع است و دواهای او حقیقه و شرب پنی رایه حیوانات با سرکه و حلیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجم
آن ناید و در منقش دواهای جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ و مصطکی و مار اسل در لینا سفید است **یتو عات**
وحب السلاطین و امثال آن از ادویه حاره سببه مورث التهاب و غشیان و اطلاق بسیار و پیش است و دواهای دوغ و
بارده قابضه است بعد از قی و در سواجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و عا بها و رب قابضه اما اشپای بارده مخدره
مثل **امیون و بنر الینج و شوکران و لفاح و تاو توره** و امثال آن مورث خارش بدن و غلظت بصیر
سدر و دوار و سردی دست و پا و جیمی اعضا و سستی است و چون بعد عرق سرد و خشکی اعضا و نباتات مسطر بر سطح دوا

آن فی کردن با بار اعلی و نیک و بوره و کلین و روغنهای سرد و شرب شراب با خلط و در بعضی و فلفل و جند و طبع ناخواه و ناسیل
در باری و تران کبیر و جفتیهای تند و سرکه با صفت و آشنیتین و روغن گلشن و شرب سیر و گروگان و تندی بدن و دماغ بر وزن ابی حار
مانند روغن نارین و سوسن و استنساخ جند و خلط نافع است و اگر سادی افیون مشروب جند خورده شود در رفع مضرت زیون
از جربا است و دماوی خوردن بزرگ قناری کوفته و آب کشیده بعد از قی خلط و شراب و شربت آشنیتین کافی است و در دماوی و خطر
کراهه و امثال آن مانند ماهی سرشته که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی معاجین حاره مثل فلافل و کوفتی و زراوند و صندل
امثال آن مفید است اما اشیا مسدود و بقیده مانند دریا سنگه اجرام معادن و مرکب موش و شترن ذریق و امثال آن موش
اجتناب بسیار و دفع شکم و درد احشاء و در بعضی بول الدم و در اکثر اجتناب بول و درم غایه و قرحه معاست و گاه است که باعث طلاق
مفرط گردد و دماوی آن فی و با وجود اجتناب طبعی جفتهاست و نارین با سنگین کبوتر و شراب بنایت نافع است و طبع انجیر و تخم کرفس
و زرافه و آشنیتین و ترنجبین و سهلات و گوشت آبهای چرب باید داد و در ذریق مقتول و مسعد بعد از جفته و سهیل و شرب با اعلی
دماوی سبب باید نمود و ترنجبین و آب و سرخار و صابون و امثال آن موش قرحه معاجین خشکی دهان و بول الدم
و درد معده است و گاه است که آب بول دفع شود و دماوی آن بعد از قی خوردن جلاب آب گرم و شرب طبع نیم گمان و بخاری
و تخم مرو و تخم ترنجبین و بدستور آب برنج و شیر و گوشت آبهای چرب و آنچه در رتب بجزی مذکور شد ششوا می منجمومه که گوشت
پخته و کباب یا در صحن گرمی مفرط آن پو شاشند که بخار او دفع نشود و سرد گردد اکل آن باعث سردی و دوار و بیضه و بیوشی میگردد
و دماوی آن فی و بعد از آن سنگین سفرطی و شراب و مقویات معده است و منع خواب حمام لازم است و هرگاه باعث غفلت
شد بدو اسهال مفرط گردد و ببلان میضه بسیار است کنند زراج و ش و نکس و شوره و امثال آن موش
سرفه شدید و علل شش و سل است و دماوی آن بروغن تازه و شکر و آبها و شیر و امثال آنست سفید اب و حسین
و کج و امثال آن موش قوی و خفای خشکی دهان و براندگی شکم است و دماوی آن شرب با و انصل است
با آب حلی تازه و بخاری و با تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن بدو انگ محموده با جلاب و با سهلات و هرگاه
منجیح گردد و ببلان آن مبادرت نماید و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل هر یک بهر جیتی که باشد با
جهت دفع باید کرد و اما آن از عضو شریف بعضی خفین شرط است **فصل چهارم در سموم ملذوعه مفسر و**
خبراحات الات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم منشور و به قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد
و در انیمکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد و نا غیر مذکور را هم بآن طریق مداوا نمایند **حیات** اقسام بسیار است و جمیع آن از
شترت بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بدو اندهند و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تابیر آن باشد و از یک
بیش نماند از آنسم اول ماری میباشد در بلاد ترکستان از دوشتر تا شیر بایل بسیاری و زردی و چشمش شخ و سرش باریک
بر آن تاجی و سی ایلمکه و ناظر نیز گویند چه دیده او بهر حیوانی افتد لاک میگردد و هر چند که دور باشد و خوش و طپور از آن غایب اند و
حوالی مکان آن گیاه نمیرود و قشعی از آن بقدر سه درعه تا پنج درعه و چشمش در خنده و گزیده او در عرصه سعادت هلاک میشود
و قشعی از آن شاخدار میباشد و قشعی از آن مسمی با قشعی است و صفت آن در حرف الف مذکور شد و علامت گردیدن آنست
که از آن موضع ادلاخون روان گردد و بعد از آن زرد آب و پس از آن بزرگ سیخ و زنگاری و تدبیر او بدستور است که در قواعد
کلیه گذشت و شرب تران کبیر و روغن کهنه با عمل و شیر و شراب کهنه و کمارتی و دوشغال خلطیت با شراب شرب سیده مهر
مار و بطن آن بر موضع گزیده و پیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سکه مزوج باب و نا شر او اسپند و تخم بونچه و تخم عرطنیا
و تخم کاشم و زراوند و حرج طویل و کرفس کوهی و قندیه بسرطان نهری و ترنجبین با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوار

دور در دم الغنی مانند تریاق کبیر است و انما میسون ده درم فاعل سرد درم و نصبت زراوند و حیح چند میدست از هر یک یک درم و نیم و با نخته
شسته بقدری چوری استعمال کنند و خوردن آب نیل تا بقدر یک پهل و سبب جرم آن از مجرب است حیات متعطله و
امثال آن و نبین و هر یک بالوان مختلف و بزرگ و کوچک میباشد و تنین که بفارسی اثر دمانا مندر نوع عظیم است
و کو چکتر از پنج در عینیت و زیاده بر تنیده و میباش و چشم بسیار بزرگ و دوخت فک زیرین او تغییر میماند و قش و دندان
بسیار و بعضی از آن با دمانا بال شتر و علاج غیر اثر دمانا میباش و ای فاعی است و علاج زخم گزیده اثر در و سایر آن با دویه اکل
و قروح ضمیمه باید کرد و عصاره کردن با در و ج و بر سوزن بر صاص با ناخته مفید است **عقارب** بفارسی گزیده دم نامند و
اقسام میباشد و گویند سه قسم است و زبون ترین او سیاه است و جراه و اسلم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید
اعضا و کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق سرد و انقباض قلبین و درم قضیب بروز مقعد میگردد
و اگر بر شریان گزیده مورث غشی و بر عصب باعث تشنج و بهر گس موجب عفونت خون در تجار دین رگهاست و مداوی او بوجبی که در قوا
ادویه مشترک النفع گذشت باید نمود و شراب سرد و ضماد آن و شتر اکینه و رتبه و دینار دیه و عاقر قرحا و برگ سداب و پیاز و عضل و تخم
بویچه صحرانی و فاسق و پنج حنظل و غار لیقون و اسبند و تر تیزک و تخم آن و جاد شیر و سطار بون که در اصفهان گل محقر بنامند از مجرب
و ضما و او بنایت مسکن درد و بر سوزن غسل ملا در بار و عن گردگان همین اثر دارد و در همین بروغن زیتون گرم در شکین درد گردان
عقر سبب ریح الاثر است و عقر جراه بسیار کوچک میباشد و دنباله او در حین حرکت میسکند و مانند سایه عقر بنید نماید و در روز
اول چند آن صحرای از وظایر بزرگ و در روز دوم و سیوم اعراض هوانکال هم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و درم زرا
و بچش عظیم و مداوی او بعد از یکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است و با ناخته آب او و سولیت آن تریاق است
و قرص کافور و دوغ و شیر تخم خفسر و امثال آن با سلجین مفید و هر گاه باعث درم گردد و مقصد کنند و در درم زبان گردان
را بکشایند و در احتباس سبع حفته و در سج اسما و عن گلشنخ نوشند و تریاق عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفون
را از مجربات دانسته اند و طر حشون خشک بک درخت سبب ترش کشیز خشک با سویه قدر شربش سه شقال است و علاج موضع
جراحت را بدوی تند باید کرد و حوالی آنرا بجل ارمنی و سرکه و سبورات طلا کنند و تغذیه با بخاره وجود اشای بارده موافق است
رتیلا و شب و عنکبوت و اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پر دار مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی جنبیه که بفار
الگو رنگ ناسند و یکی سرخ و یکی زرد و آن دهمیه بسیار زرد و بعضی بایل بزرگی میباشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبه و در
او خطهای براق همه در شکل شبیه عنکبوتند و اعراض گردیدن رتیلا و درم موضع مسح او و در و معده و غارش بدن و اطلاق طبع است
و در بعضی عمتی بدن و بر اندکی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سرد و کزازه و قد و سرفه و قی و ایدم و در بعضی و در رسی و خروج با و از
مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک میباشد و مداوی بدستور الادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عرق بسیار شده و در سیر و موضع مسح
و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید که بعد از تسکین موضع را با یک
تند لظول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوبیسر و آب کوفته
که با آب گرم سرشته باشد ضما نماید و در درم شونیز با ناخته تریاق است و جمیع ادویه که بجهت عقر بنافع باشد در و موثر است
و برگ درخت چنار و جوز السره و در چینی و قمره الطراف و تخم شبت و دیون با شرا بنافع است و این همچون رتیلا و سایر ادویه
مفید است **تریاق** رتیلا شونیز ده درم و دوزیره کرانی هر یک یک درم اهل جوار السره هر یک سه درم سبب الطیب الفار
زراوند و حیح و در چینی جنبیا نابو پنجه تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درم با غسل و دوزن شش درم شربش تا سه شقال است
و شب از قروح عنکبوت و پای دراز است و از گردیدن او بدستور عنکبوت در و معده و عسل و بول و پس بول و سرکه دست و پا

۴
میگرد و مداوی آن بر سوزن ریتلاست قلمه القسیر از جمله موام و بقدر قیل و از اصناف کهنه است و بفارسی و دوده نامند و از گریز آن
خون از به مسلمات تراوش میکند مثل ریح مقدس و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعات و مداوی آن مالدن موضع
بغاد و هر و صندل سرخ و انکا بود و حی العالم طحلب و امثال آنست و شراب کدو و خیار و کاسنی و گل فیرسی و طین مخموم و انچه در سوم
حاره مذکور شد زنبور و عسل و مورد و پسته و امثال آن مداوی گزیدن همه آن مانند سوم حاره است و تیرد در
آن شراب است شراب و مضاد چون گیس را سرکنده تخته او را بر موضع گزیده مذکورات بالند و زود را در ساعت ساکن کند و بدستور گل انچه
با سرکه و بادریج و امثال آن نافع اند سهام ابرص و عضا به بغاضد و سوسمار است و بغضای معجه سالامندر او از گزیدن آن
دندان ایشان و موضع گزیده میماند و مداوم که اخراج آن نشود در دایمی میباشد و مداوی در آن آب گرم گذاشتن عضود و ایدان آن
بر و عن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را برد عن خمیر کرده بنزد مسگ دیوانه و سایر سیاه و دیوانه
و انسانی که از گزیدن آن دیوانه شود و در حیوانی و گویند الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه و دیوانه نشود و گاو
که بگفته مانند سایر حیوانات دیوانه شوند مسگ سایر حیوان دیوانه گزیده اولاتا چند روزی عوارض میباشد و بعد از آن در و فکر نماید
و سوسان و نوابهای بوانا که در فکلی آورد خلوت نشینی و خون دهم و گریه عارض میگردد و از آب خوش بکشد و چون در آب و
و امثال آن صورت حیوان در نظرش می آید بنا بر آن آب بنخورد و چون اعراض قوتیر گردد با حشیش و گراز و اورا منی بشوید
و گریختن از روشنی و جنون سعی و فریاد کردن مانند مسگ و حمله نمودن بر ششها و بیکانه میگرد و متفقدین اطباء متفق اند که بعد از
از آب و از دیدن آن گزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین اکثر از قابل اصلاح میدانند مگر آنکه نهایت جنون رسیده باشد و
راجران و طنیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز میباشد چه بحسب مزاج است در ایس المزاج بطور
یک هفته و دو هفته و چهل روز بخون آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند
و تجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر اما علامت دیوانگی مسگ آنکه ترک میل
خود کرده پیرامون اهل خانه نمیکرد و چیزی بنخورد و از آب میگریزد و دیگر سخن چشم و بیرون آوردن زبان و دیدن بسیار دیگر
آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و بگردن آن بطرفی که حرکت یا بجهت کند و حرکت بی سنش شبیه حرکت تان و حمله کردن بر
چیز دیگر گریختن گان از دور و جین ملاقات او بجز کردن ایشان اما علامت زخم او از زخم مسگ دیوانه که حاجی
مشبه باشد دیوانگی آن مشخص نباشد باید که پاره نان یا بخون زخم آن آوده پیش مسگ غیر دیوانه انداخت هرگاه مان را بخورد علامت
مسگ دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور منتر گردان زانو بیده یکشب بر زخم ببنزد و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت
کند علامت دیوانگی و اگر تناول کند و یکشنبه روز بلا نکند و غیر دیوانه خواهد بود و العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده میباشد
در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تخمید با شیای باید نمود که زخم گشته به نشو و مثل پیاز و ترتریزک و چقندر خنجره در روغن
و سایر مراهم اکال و اگر داغ کنند و در رفع چرک آن مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز نفی ندارد چه سمیت او سرایت کرده
در ریه و زخم آن جاد شیر و شیای جاذب هم باید بست مانند نطرون ببول انسان و خاکستر تاک با سرکه و ترتریزک با روغن و ککرار
لبتن سریش باهی را نافع دانسته اند و در تربط و تقویت اعضا ریس باید کوشید و معالجه او بدستور مایونیا و جنون باید نمود و از جاع و
خوردن ترشها و دهوی سرد اجتناب بسیار لازم است و متقیه سودا به منفع و سهیل کمر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که بهر که دوه
شد غنث از آب نکرده و باعث نجات گردید و واء السطحان سرطان زنده را در ظرف مسیخ بقدری برشته باید کرد که توان
ساییده دوه جزو آنرا با خطی نامنج جزو کند و یکروز و نیم ساییده در ایامی که روز سهیل نباشد آب سرد و در دم صبح و دو درم شب
تناول نمایند و در تفریح و تربط و نشاء طبع سعی کنند و حقه باد شیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بز قوطنا و امثال آن

بسیار سفید است و از آب در ظرف بپزد که آنرا نه بنهد و چون ظرف آب پوست کفرا باشد از خوردن آن اجتناب نمایند و در آب گرم
نشستن و بول کردن در آن بجا نیست سفید است و از غذا ای گوشت لطیف مثل مرغ پروازی و بره و بزغال مزه و در عن کوه و شیر باد و در
طوبایهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب همزج آب بسیار بجا نیست موافق است و تدبیر سرد بودن بروغنیهای رطبه مثل روغن
نافع و استراحت و خواب بسیار سفید است و خوردن آب پودینه بخوری در روزی صد شغال بسته و قدری از شسته روز تا یک هفته از مجرب است و بسیار
در ستور سرد روزی صد شغال بسته چهار دفعه بخوشند بعد از دانسته اند و آب مثل از مجرب است و چون سمانی را که بیهوشی بیلر بنین نام
بتامه کباب کرده بخورند و چیزی از او طرح نکند با تخم مجرب دانسته اند و در ستور کباب بجا رسک دیوانه که او را از زهره باشند نافع یافته اند
و بستن آن نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دوار از ریح با تخم حبه را به جمع مضرات و از مجرب است طبایست و چون از آن بخورند
اجسامی با بول دفع میشود و شبیه بچوان بسیار کوچک و عوام را همان میشود که بجای رسک است و دوار از ریح بزرگ فرج
که تبرکی الاکلک نامند سرد باها و با انداختن یکبزو عدس مقشر یکبزو فلفل قرص در چینی سنبل الطیب زعفران هر یک در سبزه
و مجموع را ساییده باب قرص بسیار در هر روز دو انگ باب گرم بنوشند و دیگر زراعی را در دیال انداخته شبانه روز دروغ بنهند
بعد از هر یک شبانه روز تجدید دروغ نموده پس خشک کنند و بعد از آن با مثل عدس مقشر ساییده باب قرص سائیده بقدر دو انگ هر روز
باب گرم بنهند و اوای **زخم باع و سکنیر دیوانه و بلورینه** و امثال آن یک شبانه روز پایتنگ و غسل را
باید که مخلوط کرده بر زخم بنهند پس برهم اسود عصاره نمایند و مرهم مذکور جهت زخمی که از کوفتگی اعضا و سقطه بهر سد بستور نافع است
مرهم اسود و قند و عن زیتون بیه اسویه استعمال کنند و موضع گزیده پلنگ و شیر و یوزوان با دویه جدا جدا کنند مانند سرکه خاکستر
و پیاز و غسل و بعد از آن سرکه دنگ بشویند پس برهم اسود و معانی که کنند و بستن با قالی تازه که دو نیم کرده باشند بجا نیست جاذب زخم رسک
و امثال او است و از دبا قبا با سرکه بستور موثر و جاذب است و جهت زخم و زدن نیز سفید و شب محرق و در ستور کند ر بار و عن زیتون و شراب
جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات درم کند طلایی مردار رسک نافع است **موغالی** زرد بعضی غیر موش
خر است و گویند که بکتر ازین عرس و خاکستری رنگ و دندان نشسته طبقه بر بالای یکدیگر میباشند و چون بر حیوانی مسلط گردد و بر خصم آن
می چسبند و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که مورث در و معاد و عسر بول گردد و دواوی او بستن قند با سرکه
در بستور و عاقر قرقا و تخم تریزک و امثال آن است و اگر درم بهر سد پوست انار شیرین را بهر آنچه ضا د نمایند **دواوی زخم**
الآت زهر و اربستور است که در موم مذوقه گذشت و در وقت طیس عجیب اثر است و اصل در آن ضا د جاذب هم است
و بهر کردن زخم تا رنج سمیت آن با کلیه شود و سرب تر یا ق کیره و فادیه هر شستن آن موضع را با نجاست خوب و بنجیر و نیک حجامت کردن آن
و بستن با تن تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات و گوشت سلکفات و امثال آن **فصل پنجم در بیان ادویه که حشر**
الارض از آن گریزند ما انواع آواز و دو شاخ گوزن میگریزند و در بستور بنور ستم بزرگ و گوردوسوی انسان و زفت و مقل
و سکنج و چوب انار و قندار و دوا پاشیدن آبی که نوشا در در حلقه کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک او است و فرش کردن
بر جاسف همین اثر دارد و بجا نیست آزموده است و طبع خشک را بر موضع پاشند تا ترک آن مکان کنند و چون لیسان را قطن آلوده
در خود حلقه کنند و مدام داخل آن حلقه نیکر دو و از دارنده زهر و افی گزیرانست و چون چشم او بر زهر افتد با ناساعت چشمش از حد دفع
میشود و فصل آخر از موم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آن و پیاز غنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است **عظم**
از دود کبریت و آنچه نار از دود کبریت نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگرد و چون چرخ
بسیار روشن در جانی گذارد حشرات متوجه انجاست و سوزانیدن بعد از از جراح محفوظ میماند و در بستور بخوری که مولف امان الاخطای فی الا
ذکر کرده در گزینانیدن موم و شبیه بعد از است زنج سفید شو نیز سکنج چند مقل سم بر با سوبه کوفته حب با سازند و در مکانی که زهر

و پاشیدن آب مطبوخ با بوی و مصل و استند و بر هر یک شست بنایت موثر است مطبخ پیاز مفصل از مجرب است پخته طلای روغن باب
سورج اذیت گزیده بشوید و مجرب است چون زرنیج و دوشاد را با پیاز و چند روز در سکاکی بخوبی بکند و سنج نو له بشوید و مجرب باشد
کلیک پاشیدن جنکرا که شستن یک از مجربات دانسته اند و دستور است طبع حنظل و نسیتین و شونیز و یک دانه اش از جلد او بشوید
است قمل طلای کردن مولود در روز ولادت باب ریزه باعث عدم کون پیش در تمامی عمر او گردد و زیق چون بر جامه یا بدن بالندا
در ساعت رفع آن میکند و از مجرب است و باب چون صورت همی از زرنیج و کندش بسازند یا چوبه بدل کنندش کند و در جای
گذارد و گس از آن مکان گزین شود و طبع خرق سیاه کشنده است و چون زرنیج را در شیر حل کنند گس از مجرب بر آن ملاک شود و بوی
پیاز مفصل کشنده اقسام گس است و دستور از کافور و روغن زیتون و زرنیج میگیرند و سائل مضی پاشیدن آب مطبوخ خزرهره در
کشتن کلیک و ساس وارضه از مجرب است جعل آب طبع شگوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل است قافه چون موشی را
غایه کند یا دینال او بریده سردند و جمع موشان انخانه را او بطرف میکند و پوست روی او را چون کنده سردند ساس و شونیز
میگیرند و دستور از روغن زنجبر و گریزان است و پیاز مفصل کشنده او در یک ساعت مورچه از حلقیت میگیرند و از ریسان آلوده
بقطره آن تجا در نمیکند و چون شیرینی و سایر اعضا را در سکاکی گذارند و در وقت گذشتن غبطه نفس کشیدن کنند و او میکند دست او
آن چیز سرد مورچه پیرامون آن نکند و از مجرب است شمرده اند و در جای که زرنیج و بخور کشنده مورچه مرکز و با بخار بناید و از مجرب است
اند و دوشستن پیاز مفصل موجب هر سباع و هوام و مار و قمل و سوج و گس است و التذولی التوفیق ششخص در اوزان
و آن مثل برشته فصل است فصل در اوزان صفار فصل دوم در اوزان کبار فصل سیوم در تحویل اوزان
بعضی فصل اول در اوزان صفار پوشیده اند که نزد اطباء هر چه کمتر از رطل باشد معروف اوزان صفار و موافق
آن موسوم کبار است و کیل که عبارت از نیمه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صفار و کبار بحسب آنکه در
و مصطلحات واقع شده و در اینجا هر یک بحسب معبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بان میشود و باید دانست که همه و طوس
و قیرا و دانگ بحسب گرم مضی و متقال و ذبی مختلف میباشد چنانچه از آن مذکوره از درم کمتر از اجزای متقال است و تروال تجربه ثابت
شده که قدری از فضله در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذبیب سبع زیاده بر وزن فضله میباشد و اکثر اساطین اطباء
بر آنند که وزن قدیم و جدید درم مختلف بوده بخلاف متقال که در اختلاف آن قلیلی فابند و اختلاف هر یک در طی تحریر آن مذکور
میگردد و از رز که بفارسی برنج نامند مراد از اوزان او دوازده خول بر سبت ششیره دوازده است حبه از درم عبارت از سوس
شمن است که بحسب جواز چهل و هشت جز درم باشد و از متقال عبارت دوشیره است که چهار رز باشد و طسوج از درم دویست
و از متقال و حبه و نیم که آن دوازده باشد قیراط از درم و طسوج است که شانزده رز باشد و الفی بفارسی دانگ گویند
که آن از درم و قیراط است که نسی دوازده باشد و از متقال صد قیراط و یک حبه که چهل رز باشد و تر مسه و قیراط متقال است لغاه
و دواگ متقال است و نزد بعضی غیر درم مضی است عشر اما بنین معجز از یک دانگ تا دواگ است عمری بنین مبله هفت و قتی است
که مره شامیه نزد بعضی یک غرا و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یک حبه خرنوب از مطلق او مراد یک تیه است خرنوب
شامیه چهار حبه مضی است و سه حبه ذبی با قلا از مطلق او و از با قلا می یونانی مراد نیم است با قلا می سکندر
نه قیراط است با قلا می مصریه چهل و هشت جو متوسط است که یک درم باشد و بولوس نزد بعضی یک دانگ متقال است
و نزد بعضی یک دانگ درم و بوجنا این سربون گویند سه قیراط است اکسونافن از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه در
روغن مذکور درم و مراد شانزده درخی است و از شراب حبه متقال و نیم و از غسل سه دقیقه و ربع و شش دقیقه و ربع
نزد اکثر کثیف است و نزد قلیلی یک درم و درم را معرب ازان دانسته اند چو رز از مطلق او مراد و رخی است چو رز بنطیه

[illegible]

۱۰ علامت که پوست کاه از آن بر شود بماند ایست بوزن دو رطل و ربع که دو مثقال و نیم باشد صاع چهارم است
 و بر رطل نه رطل است اما او را شیکه و رطل یک و نیم است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من شاهی است
 و آن یکبار دو دست مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است سیزده اهل خراسان پانزده مثقال است و سیم
 عبارت از شانزده یکین است و خجابه عبارت از من کین است و پانزده نصفیه است و او را در اصفهان ده
 تا رنجوبند **فصل سیوم** در تحویل اوزان بعضی به بعضی در تحویل و در سیم به مثقال طریق آنست که از دراهم نصف
 و جنس را جمع نمایند و آن عدد مثقال است مثلاً شش سوخته که دانسته شود که خجابه درم چند مثقال است از خجابه نصف
 اگر فستیم که نسبت پنج باشد و جنس آن ده مجموع سی و پنج پس دانستیم که خجابه درم سی و پنج مثقال است **تحویل مثقال**
 به در سیم بر عدد دراهم چون تسبیح افزوده شود مراد حاصل گردد مثلاً شش سوخته که دانسته شود چهل و دو
 مثقال چند در سیم است پس می افزاییم بحسب راکه تسبیح و چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم
 که چهل و دو مثقال و شصت در سیم است طریق تحویل ما دون در سیم مثقال باید بحسب دراهم و در من آنرا
 انداخت پس آنچنان حبات مثقال خواهد بود مثلاً شش هر گاه پرسند که چهار دانگ در سیم چند
 مثقال میشود باید بحسب حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب گردد چون راضی کنند
 بست هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه تسیرا و حبه از مثقال است تحویل ما دون
 مثقال ما دون در سیم چون بر سوز مذکور بحسب دارند و بران سبع آن سفید نمایند
 مجموع آن حبات در سیم خواهد بود مثلاً شش چون ده قیراط و نیم مثقال بپندار
 در سیم است باید بحسب دراهم و آن سی و یک حبه و نیم میشود چون سبع او را
 که چهار نیم است بر آن افیسند سی و شش حبه در سیم خواهد بود
 و آن چهار دانگ و نیم در سیم است قدیمت الشیخصا مات

بحمد الله وحب

العطایا وارجو

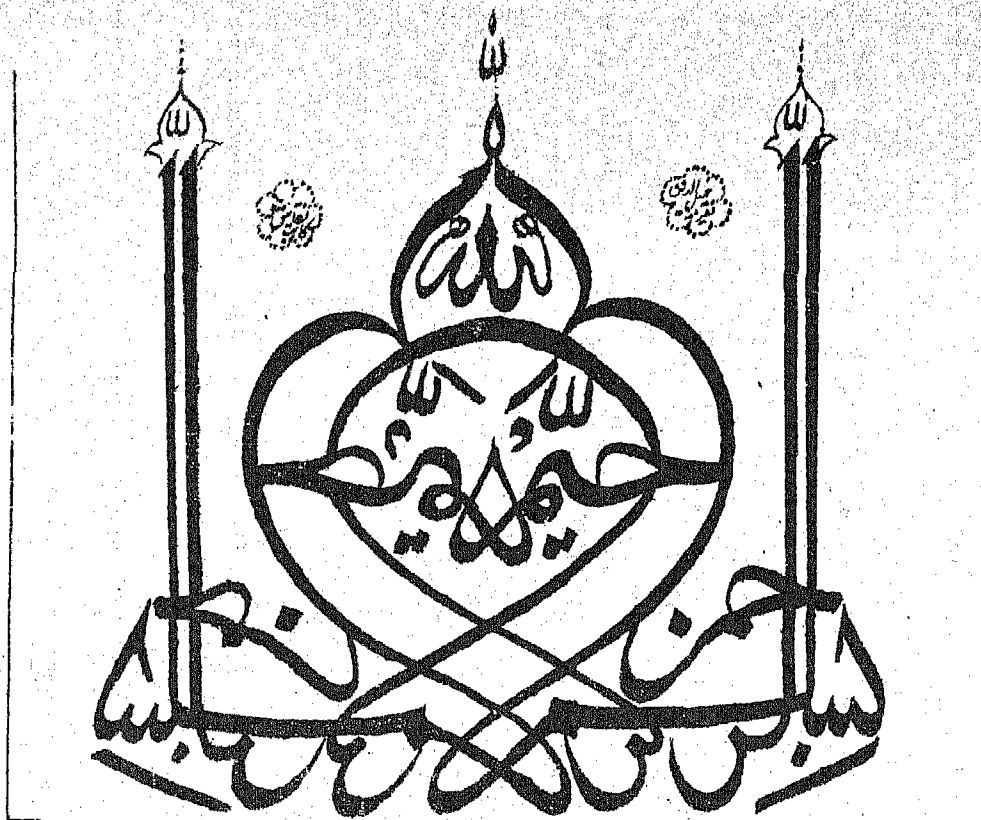
فضلله ان

یوفقنی

اتمام

البوا

جیل اربعین



قسم اول از رسورات جامع موسوم تحفته المؤمنین در بیان اعمالی که مستحق است با دوید مرکب و آن
 مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تداوید مفردة مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه
 مثل چوبی و عشب و مانند آن طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و مایهات و طریق چهارم در بیان ساختن
 گل حکمت و شجرف و سایر ادویه مفردة مصنوعه و آنچه بآن تلقین دارد و طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت طریق
 اول در تداوید مفردة و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه و
 تحمیس و نقلیه فصل سیوم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم
 در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ و بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق
 بجهت انتقال طبیعت است پس اگر جسم بیخی باشد که اعراض مکرر حسیه را اصلاح نکند هرگز نیسته مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس
 اگر ضعیف جسم و متغلیظ باشد احراق میل برودت میکند و از غایت احراق که بکمرادیت رسد با کلیه حدش زایل میگردد و اگر
 کشیف الجسم و غیر متغلیظ باشد از برودت میل بر حرارت مینماید و احتیاج با احراق یا بجهت کسر حرارت آن چیز است مثل زاج و یا بجهت
 اوست مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل انی یا بجهت رفع اجزای غریبه است مانند پوره یا بجهت تقویت و سد منافذ است و
 یا بجهت شدت نفوذ و در احراق اشیا بشرط است که دو فصل مختلف را بهم فوسوزانند مثل نمک پوره و اجبار را مبالغه در احراق کنند
 بدون نباتات و حیوانات و حریر و صمغ را ادنی احراق کافیت و هرگاه مطلقیم محرق باشند بعد از احراق آنها باید شست و الا بدو
 تشویل استعمال ننمود و تکلیف شستن است از کلس و آن اسم الک است و الک سیلح السحق است پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن باشد
 و بجهت احراق مانند اهل قابل سعی گردد و او را مکلس گویند پس تکلیف اعم از آنست که با احراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زینخ
 باید زینخ را بقدر بخود ریزه کرده و در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون نرزد و دور آتش
 گذارند تا آنکه دو سیاه بر طرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق را حیات بعد از آنکه زاجات را حاصلیه کرده اند

و کوزه نوی مطین لطین انگشت کرده یا دیوته ذکر می گذارند مرا تراستم نموده در آتش چندان تنگ دارند که سوخته و در غش سرخ گردد
اسراق لب و مرجان و کبریا و امثال آن بر یک راباید بقدر بافتلای ریزه کرده در کوزه مطین یعل حکمت گذارند و یک
شب در تون با توری بجای داده روز دیگر بردارند اسراق عقیق و یاقوت و لیش و ایا صلیه بر یک رابقت در توری ریزه
ریزه کرده در سفال نو یا بوته گذارند و روی اثر الهی را یا بوته گذارند و دیگر پوشانیده سوختی بجهت اخراج بخار یا بکدامت و در آتش
تند بقد سرخ شدن گذارند و بیرون آورده و آب اندازند و دیگر بمن عمل کنند تا بجای رسد که زود از هم ریزد اسراق طلی و
سرب بید از آن که رضا صیقل را بسیار صیقل و صغیای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری کوگرد بپاشند و قدری کوگرد باید تا بازی
هر صد مثقال بخاک زیاده نباشد پس با آتش ملتهب کرده با بار چوبی بر هم زنند تا خاکستر شود چسبی از سرب و قلعی نماید و از آنجا چسبند
که باعث غش و هلاک میگرد و بعضی بجای کوگرد سفید آب کرده اسراق صدف و شیخ و امثال آن در ظرف مطین گزده
در تون یا توری بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود اسراق ملک یا یکبار بشویند و خشک کرده در یکی گذارند چندان آتش دهند
که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نماند را بجز گرفت در آتش چندان گذارند که نیمه بوزد و دستور تولد اسراق آهن و فولاد و
ملبله و بلبله و آذر را با لبو به بکشد و آب از آن ظرف مس کرده بر روی آتش نرمی بگذارند و فولاد و آهن و امثال او را صغیای
بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب پلیجات فرو برند تا بیکبار و هر چه نعل آن در آب نشیند بر آتش استعمال کنند
و در اسراق آهن بجای پلیجات بول کاواید کرد و اگر آشنای تذکره و سرب و قلعی دستور مذکور چسب و فولاد آب پلیجات و چند بار دیگر در
بول کاو لطیفه نمایند بهتر است اسراق فقره باید فقره را سیوهان ریزه کرده و آب ملک در ظرف آتشی با آتش تند بسوزانند
هرگاه خوب سوخته نشود قدری کوگرد را بر و بپاشند و بسوزانند و گویند چون فقره را دیوته که رایج قلعی داشت کوگرد گذارند
بجای میرسد که ساییده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار صفا چ رقیق او را بکوکرد و سرکه الوده با آتش تبخیر کنند
و بعد از دیگر دیوته سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سیوهان کرده در ظرف آتشی یا ملک آب بکشد تا آب ملک تخلیل رود پس قدری
کوگرد بپاشند بر هم زنند تا مکمل گردد و تکلیس طایرین حکمای هند که جهت تناول مکمل میکنند چار سرب را که احتیاج در آب
نوش در ریخته صاف نمایند و طلای میخس را چند دفعه که انست در آن آب ریخته پس صفا باریک کرده بترنج ساد و سرکه آغشته در آتش گذارند
با آب ملک بشویند و باربع او سرب سیوهان زده دیوته مردار سبک الوده بگذارند پس با آتش او تبق در ظرف چینی یا مرج بسیار بپاشند و
ساده بر هم زنند تا تبق از و مفارقت کند انگاره بر روی مسک سماق سجی بپاشند که چون اندکی از آن بر روی
آب بپاشند مدتی در آب نرزد و جدا سازند و فلزات بهجت تناول خودن همین مرتبه است و کم تر از هم مرتبه با تر
نیست چنانچه تصور نموده و ضرر مطون است طریقی و دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل با و چیزی نمی ماند که نتوان تناول
نمود و مقبض از صناعت است آب آهک و آب قلعی مقفود و یک جسته و شمش براده کرده را با یک کرب یا بپاشند و باید در ظرف مزج
و بر روی آتش سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شد با شعله و سخی یافته ده سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نرم بر دارد پس دستور
تشویه و سخی کنند و با زنجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه انگاره دیوته بجای آتش دهند که بوته سنج شوی پس بعد از سه روز
بپاشند و با یک گرم کرب بکوشند و بشویند تا سایر اجزاء از نفس زایل گردد و در آن وقت خشک کرده سخی و استعمال کنند و حقیر را
مطنون آتشت که اگر در چین تشویه و سخی تقیه یوق کو کرده آشنای تنگ کنند سریع الاثر است اسراق بوزده در ظرف سفال
گروه بر روی آتش که اندک تا بسوزد اسراق اطمینا در کوزه مطین یک شب در توری بگذارند اسراق
خشب الحذر که هم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه لطیفه کرده خشک نموده سخی نمایند اسراق سرب
مسک سرب را صلا بر نموده و یا پیله تازه خیز کرده بر روی آتش چندان بگذارند که شعله و دود آن بر طرف شود و کلکس پوشش

پوشتم مرغ و زرد البهر و سپین پوست تخم مرغ را با بزمک کمر بشویند و پرده های درون او را بکشد و نرم کوبیده و در کوزه
 مطین کرده و کوزه کوثر گری و امثال آن چندان بگذارد که مانند آب سفید گردد و کفدر یا و سنگ گچ و امثال آن را نیز احراق باین روش
 و اگر آنچه محتاج به شستن آن یک نیستند و پوشتم مرغ که چوبه برآورده باشد جهت ادویه عین بهتر است **احراق ابریشم و موسی**
 بعد از ریزه کردن آنها بمقراض و ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهنند که قابل سخن گردد و پوشتم موسی سر را
 شست است که شسته و شانه کرده و انگاه ریزه کند **احراق عود** باید عود را سوبان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذارد که
 زغال گردد **احراق پوست کدو و وحشایش و سروز** دستور ابریشم است و هرگاه خواهد که خاکستر آنها را استعمال نماید
 پیشتر بآتش و او را خاکستر گردد **احراق سلفات سنگ** شسته و خشک شده و آتش را شگافه اشای او را ببردن کرده و در کوزه مطین جامی ده
 چندان در تون یا تونر بگذارد که سفید گردد **احراق خطاف** بچای پرستور که را بعد از ذبح از موسی و احشا پاک کرده و در کوزه
 مطین با آتش تون و تونر بگذارد که بسوزد **احراق عرق عرقب** مزار که علامت آن لاغری و ضعیفی و ریشیه مطین یا
 طاف مس کرده و در آتش معتدل تون یا تونر کیش بگذارد **احراق ارثیت سنگ** شسته و دستور احراق خطاف است **احراق**
 حیمه که جهت خناری معمول است مارغانی سیاه رازنه و کوزه مطین کرده در تون یا تونر چندان بگذارد که سوخته شود و سلفات مطین با او
 و قابل ساییدن گردد **احراق سرطان** ماده نه بر اسر و اطراف جدا کرده احشا را خراج کرده کم او را با بخاکستر چوب تاک
 و خاک بشیند و با صاف معقول نموده و در کوزه مطین کیش در تون معتدل بگذارد که خاکستر گردد و علامت ماده گی خرج کشت است
 که چون بر پشت او سوزنی فرو برند و رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مسقی می دروختی که آفتاب و برج اسد باشد
 بسوزاند جهت گذردن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند **احراق سرطان بحسب دستور نهیست احراق قطران**
 جهت سونامات در قرح مطین مطین حکمت کرده چندان در آتش بگذارد که بصفه رسد پس بچوب باریکی آغشته در هوا نگاه دارد تا
 گردد و الا با اجاده آتش کند **احراق زجاج یک** بزرگی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید ساق را بر روی کفگیر
 آهنی گذاشته بر روی آتش بر آید تا سرخ شود و در آب قلع فرو برند و بکمرین حل کنند تا شیشه ریزه ریزه شده از سوراخ کفگیر
 آب گردد و در کفگیر نیز بکمر بانی فرو برند و بکمر ریزه شود خوب **فصل دوم** در دستور تشویه و تحمیس و تقایه اگر چه الفاظ بزرگ
 مترادفند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچه که بخیار یا گل گرفته و یا در جو چوبی گذاشته و در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هر چه
 و امثال آن و یا به تنهایی زیاده بر کنند تقلیسه نامند و آنچه اندک آتش دهند یا در ظرف گرم کرده او را بود دهند تحمیس گویند تشویه
 انیسون و نمک و مرقه الطفا و امثال آن جهت سونامات و غیر آن باید بخیار یا بسس شسته در لته بته را بگل گرفته در
 تون معتدل کیش بگذارد تشویه اسفیل بسیار غصیل را بخیار گرفته در تونر بالای باجری بگذارد تا غلیظ شود تشویه
 سقونی محو در آد جوف به وسیله یا در پوشتم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر تشویه باشند نهانی گذاشته
 و بخیار گرفته و بر روی اجری در آتش بپزند تا سقونی جو شیده مشوی گردد تشویه حبیبال که بخت نندی اسم حبیبالوک است
 و طریق حکمای هند بعد از معشر کردن آن و بیرون آوردن پرده درون قدری گلشن و شیرا با بسوی ربع او اضافه نموده در لته بسته
 را بخیار بگردانند و دستور در آتش تشویه نمایند و بی کثیر نباید استعمال نمود تشویه انزروت با شیر لاغ یا دختر خمیر کرده بشا خنای جو
 گزانه آورده در تون معتدل بپا ویز تا خشک شود و اگر باریک ساید با سفیدی تخم مرغ شسته با چوب گرد تشویه نمایند با معتدل
 قریب نیز میگردد **تدبیر شمشیر** جهت ادویه عین و جرات چشمک در کیه کرده با سر گین ملاخ و دانکی کشیز خشک و رازانه در
 جوشانده تا پنجه شود پس بیرون آورده معشر کنند و اگر در جوف پیاز دستور سقونی مشوی نمایند با عشت ناری و نفوذ و تحمیس و اگر
تقلیه جهت سقونات و غیره او را بیرون کرده بکوبند و با آب جوشانند تا آنرا جوش بپس بر آید و تون چوبی

برشته کنند و احتیاط نمایند که نشوز و تقصیر و امثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که مازوشن شود و بلوط و
را بقدریکه رنگ آن غیر باد تخم حصی برادر ادویه جبهی عبارت از بودادن آنچیز است باید ظرف سفال را یا سنگ را در آتش خوب گرم
کرده از سرتشق برداشته دوی مخصوصه را در آن ظرف کرده برسم زنده بجد که راجحه او ظاهر شود **فصل سیوم در غسل ادویه**
که تسویل عبارت از انشت و غسل جهت تبرر است یا بتغییل یا بتطیعت یا برفع حراره مکتبه ناریه اشیا یا محرقه غسل او و جیره
مانند یاقوت و شادنج و شبیه اجمار مانند راستخت و اقلیمیا و شرف و امثال آن باید آنچیز را بسیار نرم سائیده و در بادون و امثال
کرده آب بر روی آن با انگشتی بر میزنند تا هر چه مثل غبار یا مثل آب مخلوط گشته با انگشتی در ظرف دیگر ریخت و در او را باز سائیده و بدستور آب
و خاک کرده تا مجموع مثل غبار گشته آب مخلوط شده در ظرف دیگر ریخته و بعد از آن روی ظرف را پوشانند تا غباری داخل نشود و نشین
گرد پس نشین را خشک کرده استعمال کنند **لک** رنگ لاگ از جوب و خاشاک پاک کرده بسیار و ریون و از خرما
از آب او اندک داخل لاک در حین سائیدن کرده از ادویه چون کنند و هر چه بماند بر دستور آب مذکور سائیده همان عمل کنند هر چه از
گذشته نشین شده باشد خشک نموده استعمال کنند **عسل موم و او و بان و زفت و امثال آن** که در آتش
گداخته شوند باید چند بار گداخته و در ایصاف میگویم ریخت تا کدورت آن نشین شود و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و چون خوا
روغن تنک و کبر که طعم آن تند نشده باشد تازه کنند و از آنطره بگویند باید روغن را در ظرفی کرده با پنج چندان بر میزنند که بخ آید
پس از روی آب بردارند با گلاب نیز همین اثر دارد و هرگاه که ریخ و گلاب هر دو باشند اقوی است **عسل صبر بل الطیب الذیر**
عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حبسان سینه بسیار نقاح و از خرما و زبیرا که در نیم کوب کرده در دور طل آید بمانند تا
بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل را صبر را نرم سائیده آب بنویزد و از ادویه را بگذرانند و نقل از اجده کرده هر چه در آب نشیند خشک
نموده استعمال کنند بعضی فستقین بقدر ربع صبر صافه ادویه فزوده از هرگاه صبر را بدستور قلیا کمر بشویند رنج حرارت او با سنگ شود
غسل اطبان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را پوشانند خیسایند پس بر میزنند از کرباس بگذرانند و نشین آید
ناید **فوت** آب را در ظرفی کرده آب بر روی آن بر میزنند و بگذرانند تا نشین شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار بخشد
آب کنند انگاه خشک نمایند **عسل مرو** جهت امراض حاره و اسهال را با شش اونک نرم سائیده آن مقدار آب
بر روی آن که چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز سه بار برسم زنده یا کبفته پس تجدید آکنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل
ایام بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند **عسل شیطنج** روغن کنجد را با گلاب بسیار برسم زده تا شش نرم بپوشانند پس
از آب نیک جدا کرده با صابون بسیار برسم زده بپوشانند آب را از جدا کنند **عسل سولق** از جوب و امثال آن که خواهند
در معده ترش نشود و نفخ از وزایل گردد باید آب جوشان بر روی آن بگذرانند تا بر آید پس آب بر روی آن ریخته بردارند **عسل لاجورد**
جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهت ادویه عین بدستور اجار کافنی است و بجهت آشامیدن مستقیم شرط نداشت بلکه با شش
ضعف عمل میدهند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ را لاجورد را سائیده و تسقیه با آب مازونده بپوشانند و از ذکر روغن
زیتون اضافه کرده و بدستور اجار غسل داد و مکرر اعاده طبع و غسل کنند تا مثل غبار گردد و ادویه دیگر میشوند **فصل چهارم**
در طریق اخلاص و اورون بعضی ادویه گرفتار **عسل** که بجهت تاثیر در علاج سنگ شانه و گرده باین اسم نامیده اند و نری
که چهار سائید و در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد و نج نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را بردارد و دیگر نظر میکند
گرفته و گذاشته تا سحر گردد پس ریزه کرده بر پا ریخته پاک بگذرانند و روی او را از غبار بپوشانند مثل آنچه در خشک کنند و قدر کثرت
او را با آب کرمش کوی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگیم نزد سفال نیز جایز است **عسل سیر** فرار مع
که تبرکی الا کلک است و می ارشین بابت اصفهانی است باید چند عدد او را زنده و کوزه کرده سر کوزه را بلبه کتان بسته و سبکوس با

[illegible]

۱۶ و اگر در یک شیر منسوب خشک کرده در روغن بادام در روغن تخم کدو در روغن بیهق پرورده و اگر آنچیز خیار باشد در روغنهای بارور
 بارور در روغنهای مار پرورده کنند و با سترهای مناسب بپزند تا نیند طریق و دیگر که معمول حقیقت و بیغایر مشاهده نموده آنست که
 یکدیگر را بعد از آنکه دوسه روز در آب یا عرقهای مناسب غلیظ انداخته باشند بپوشانند و آب او را جهت معالجه با محلول بپوشانند و تا بقوام
 رسیده ادویه آنچون را با آب بپوشند و هرگاه در جوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوه آن نگردد بپوشانند
 تا همه آب جدا کنند و نگاه با سایر ادویه شتر بسیارند و **دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بانداید محل طبع**
 و مجری آنرا اینست که بستر در شیشه که غسل او را بپوشانند از آنکه بگذشت و **دستور حفظ سیر و منخران**
حیوانات که متعفن نگردد و باید بمصل چند روز از داخت و بعد از آن شش خشک کرده و در لنتی پیچیده در سایه آویخت
و دستور هرگاه در ظرف قفسی کنند متعفن نیگردد و دستور حفظ سیر و ادویه بعضی با هم جمع باید نمود تا سوجبای آن باشد
 مثل کافور و فلفل و براده آهن با آهن را با دهن مرغ با نمک ساج با بنجیل و مسد فی را با غیر جنس او بنا بر جمع نمود و عصارات و صمغ
 را در ظرف قفسی و فقه بنگارند و عرقها و سباه حاره را در شیشه خبط کنند یا در ظرف مزج و مجموع او را در و بچهار دانه از جای
 زنا که در آنست و در باید داشت و در ظرف قفسی جهت روغنها و اگر ادویه مفزده و مرکب بهتر است طریق دوم در دستور
اعمال ادویه طریق استعمال چوب پیچی و آن بچندین نوع است یکی با تفریق و در امر افرین و در سوزن و تحلیل ریا و
 مواد غلیظه مستعمل است و دیگر بطریق تنه و این در اکثر اهرامه موافق و بیغایر است و در هیچ مزاجی مضرت و دیگر نقوع و حلوا و سقون
 اوست و هر یک مذکور میشود و معنی نانو دای سفیدی در هیچ باب نفع چوب پیچی مشاهده نموده چه حقیق و چه کتبی از اقسام او
 عالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مفرد البته انداز عدم مراعات نوع مناسب آن علت خواهد بود چه محقق و چه
 را تفریق و استعمال شیرینها و ادویه حاره مضرت است و هر دو را تفریق و کثرت آن با قوت مقدار چوب پیچی و صاحب سده احتیاط را بر
 آن و تخوریدن نمک از وجه پندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و احتیاط و غیر مستعمل است و ادویه با فراطر لازم دارد
 اگر امراض مزمنه باشد که نمک اولی است و الا تحلیل باید نمود و دستور استعمال او با تفریق چنانست که بعد تنقیه بدن هر روز استعمال
 تا ده مثقال او را بسیار با یک ورق کرده تا یکین و نیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفال یا بسیار
 قفسی که دهن بخیر گرفته باشد با تش نرم بپوشانند تا نصف رسد پس بروی کرسی نشسته اطراف خود را با حاف پوشند و دیگر را زیر کرسی
 و دهن بپوشانند تا بخار او به بدن برسد و محل متعفن باید بیرون محاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و دوسه پیاله از آب
 او را در آنوقت بجان گرمی بنوشند پس خود را با لباس پیچیده استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاطا از هوا بسیار بپوشد و مجموع
 آب پیچی را در عرق شبانه روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بی نبات و قدر براسد بجای آب و قدر بر طعام با دهن نمک
 و با براسلا آب در مدت خورون چوب پیچیل نکند و بعد از فراغ چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاو زبان و عرق راز بپزند
 هر مزاجی بنوشند و مثل از کیفیت البته آنباید خورد و بجام نباید رفت و در انشای خوردن چوب پیچی بجهت ضرورتی حمام جایز است بشرط
 سرعت خروج و هر چند ایام نخورون آب زیاد باشد بهتر است و در تفریق مراعات تنه و حالات شود است بعضی را هر روز چنان
 است و بعضی را وقتی و هرگاه علت در عضوی نبوده شامل تمام بدن نباشد روز جهان حضورا به بخار پیچی باز نمود چون خواهند که
 کنند که آب نصف رسیده است یا باید تفتیه در وسط سرپوش و دیگر کرده بخیر رسد و کنند و نصف آب مقدار با چوب پیچی در دیگ
 چوبی با یک رازانه گرفته موضع اندازد و البته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت استعمال
 رسد آن چوب را از تفتیه سرپوش فرو برده ملا خط موضع لنت پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لنت مشخص سازند و بنظر رسید
 که چون کین شای به خشک را بقدر جراحی بسوزانند آن نصف میرسد و باید هر روز و دیگر چوب پیچی را از لای در مطبوخ سابق او پاک

پاک کرده هر چه منحل شده زنگش بسیار سیاه گشته باشد اضافی چوب چینی لایق نمایند که باعث قوه آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید که
 یکبار جو شیده او را هر روز خشک کرده باز دیگر بدستور سابق جو شاند و با اعتقاد حقیر اگر آردا بعد از این خوردن چوب چینی جو شاند
 و بجای آب بر قهقه می نوشند و در بعضی امراض سحرکینایات نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پریز اقل این دوا
 و اکثر یکسال متوسط ششماه باید در ایام پریز اجتناب از لبنیات سوای روغن و آب سیب ترشها و سبزیها و میوه ای تازه لازم است و نیز
 با فراطینز خوشت و تا چهل یوم جامع نباید کرد و اغراض نفسانی مثل هم و غم و غضب سرفظ بنایات مضر است و آنچه بخاطر فائز میرسد است
 که پریز باید موافق علت و مزاج باشد چه محروم المزاج را بیشتر از این و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیف داده و اصلا ضرر
 مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبر و المزاج فصل بهار و محور را اوسط پاییز است و سایر خوا
 و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد و **سور آشامیدن چینی بطریق قهوه** جو شاندن او چوبی است
 که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافی است و آب او تا نهصد مثقال که بنصف رسد و بهمان پنج چهار یک تبریز آب را بنصف
 میرساند و مشروط بدستور است که مذکور گردید از خوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و استعمال آن دوران سوزا اصلا ضرری ندارد
 مزاج منطون نمیکرد و قدر مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب بحسب مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیه باید در ایام شرب آب
 اصلا نخورد پس اگر آب زیاد میل شود زیاد باید کرد و اگر کمتر خواستن کنند همیشه را زیاد بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش
 قویتر گردد و اگر مطلب قوت و کثرت شرب باشد باشد که بیشتر جو شاند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهت کثرت
 از مزاج **سور تقوی چینی** که جهت محروم المزاج و خفقان و ناتوانی و تقویت اعضا و قوی و دفعه اطفال نافع است و در فصل
 گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوزان نموده و در عرقهای مناسبه و از ویه موافقه شیشه
 روز در شیر و امثال آن خیسانید و مکرر بر بنزد پس صاف نموده نوشند و هرگاه جهت خفقان عار و امزجه و امراض حاره
 با صندل سفید و کثیر خشک و گلشن بالسیویه لقمه چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک یا عرق گاو زبان از چهل
 پنج مثقال تا نود و پنجاه اند و هرگاه مبر و المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنبا و امثال آن در عرق را زبانه و عرق
 و عرق افروز و مانند آن باید خیسانید و با استربه مناسبه در امری بنوشند و همچنین هرگاه بهجت علت عضوی دهند با دواهای
 آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را با عرق یا عرق مناسبه ضرورت خیسانیده بجای
 در ایام شرب بنوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت
 باشد و **سور استعمال حلوانی چینی** چوب چینی را از تافته گذرانید با نشاسته یا شیر ترنج و مشک و روغن
 تازه حلوانی ترتیب دهند و اگر تشنجی مطلب باشد و از چینی و زرنبا و تخم فرخ خشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از
 جرم چینی قدر هر شکر زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احشا مضر است و نفی که در چوب چینی
 با آب اوست و النسب آنست که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده جو شاند و حلوانی را با آب او ترتیب دهند و در
 معاجیل غسل آنچون را با آب او بگویم او را جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع حاصل از جرم او استعمال
 نموده بعد منتفع شدند اما از احداث سده و غافل و بعد از مدتی بشکال آن رسیدند و سفوف او جهت رطوبت سرفظ و اسهال منعی
 نافع است و **سور آشامیدن عشب** در تشخیصات مذکور شد که عشب الناریاسمین برست و چون معرقی اوقوتیر است
 لهذا درین زمان آشامیدن آنقسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این بلا و نیز همین اثر دارد اما بآن مرتبه نیست
 موافق بار و المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر حورین است و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه
 کرده با گلاب عرق بید مشک و عرق را زبانه هر یک نوشتن و استعمال کیش خیسانیده بطریق چوب چینی جو شاند تا آبها تبلیت رسد پس

۱۸
سه حصه کرده هیچ و هر شام با قدری نبات یکم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهین نیم بیاشامند و بعضی زیاده ازین بخور کرده اند بر سر سوزن
که در چوب بچینی نگور شود و اگر عضو طویل را به بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع لازم است و بعضی مجموع شصت مثقال او را
جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یک دفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز می نوشند و حقیقتا
آنست که موثر بسیار آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میدهند و موافق قاعده کلیه حکمای سیلنت است
و دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب سبطونات مذکور شد و قواعد کلیه مجملات در آن با بسط است و دستور شام
فادز هر باید در دوا اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه سه هلات و مقیبات لازم است و چند روز باید بخورد
خورد و بعد از ای لطیف اکتفا نمود و روزیکه فادز هر تناول می نمایند باید سعه مستکی نباشد و در سال اول یکد انگشت در هر حیوان را با دوت
که مذکور شد و حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات با بید مشک بیاشامند و هر سال قدری اضاف نمایند تا قدر
یک مثقال و نیم برسد و بعضی در مثقال جایز داشته اند و هر سال بقدر نیم انگشت و در هر طریقه المزاج یکد انگشت زیاده کنند و قبل سن چهل سالگی
سایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و روز قبل و یک هفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اغراض نفسیه و حرکات
عنیفه و ترشیا و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفريح را لازم دانند فادز هر و مر و اید را بشکات بپایند و با سینه حساب زن طباشیر و اید
هر یک نیم مثقال عود قمری دو انگشت صندل منق و سفید هر یک چهار انگشت مصطکی یکد انگشت عنبر شکر شک هر یک یکد انگشت و رقی طلا
ده عدد و ورق فقره است عدد با نبات توأم آورده بپوشند و فادز هر را با معاجین مناسب ترکیب کرده گاهی
حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحد باعث احتراق مفرط اخلاط دانند و الله اعلم بالصواب و دستور
استعمال مایه اجین جهت سوا و محترقه سو وادی و جذبه صفرا و تنقیه کرده و تنقیح مراره و سد و سهال نمودن مواد محترقه تر
اعضا و امراض سوداوی مشتعل است بزیر زان چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف با سقناخ و کاه و شاتره و سایر
و فسیل و بقول بارده کرده هر روز و شام و مثقال شیر او را که در رطل باشد و در یکپاکی جوشانیده در شامی جوشانیدن پانزده
مثقال سکنجین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته یا چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود و انگاه از بنیر
صاف نموده شب در جانی بگذارند که نشین گردد و در روز دیگر نو مثقال صاف او را با سکنجین فیتونی ازده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط
کرده سه حصه نموده یکم سه دفعه بنوشند و فاصلا مابین هر دفعه نسیساعت باید تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند
و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است و امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در رفع سد و دوا امراض صفراوی
با دوی مناسب آن و بعد از هر سه چهار روز از حبس هله موافق بنوشند و روز سهیل و روز قبل آن بخواب و سایر آیات قیمه شکر را
پلا و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطباء دستور آنست که بعد از صاف کردن مایه اجین با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند
و جهت تر نشین شب نباید گذاشت و در دستور اول بهتر است و سکنجین فیتونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی
و سد و استعمال کنند بجای سکنجین فیتونی سکنجین زوری بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظه و منجر و حلویات و
ترشهای شدید مخصوصه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه در ترتیب داده آب او را بدون جوشانیده با اشربه
موافق بنوشند و هرگاه شیر زبیم زرد از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هرگاه فیتون را با تمندی بالسویه در آب بچین خیسانیده بنوشند و سهال سودا
بعید است و دستور آشامیدن شیر شتر و شیر الاغ و شتر شتر در طی و کرکس مذکور شد و شیر شتر در استقامتی زرقی و طلی
با بول او لبنیات نافع است و سهیل زرد آب و فتنه سده بگر و سپر زرافه فتنه انفس بارده است و زرد جمیع حاره آن نیز بعید است و چون بصر
و اشربه بارده و معتدل بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و هر روز درم صاف نمایند تا بحدی که بطبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از رطل کرده
و در رطل رسد و هرگاه بطبع جوین باشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و اما و میکه بول حصا امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و روز

و از و مشدود و اطلاع فرا و در اوج طعم شیرین را هرگز در و در سده ترش نشود و علامت موافقت و عدم تخمین است و چون تخمین ظاهر گردد و ترک
باید کرد و جهت رفع تخمین دود انگ سیکنج تنا و لنه اند و اگر افضا و غذا و آب کسند و غذای دیگر و آب بخورند بهتر است و اگر اطلاع زیاد کند و باعث
ضعف شود و کیره زبانشند و دود و زتر کند و مقویات قابضه مثل مصطکی کسند و قرص زرشک خاص و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شیرین
نمیر کاسنی دارد و چوبیل و کثوث و امثال آن نمایند و بجهت تخمین قاطی که شوز ناسند و کندر و مسند و کرفس دراز یا و شنب و مانند آن و مسطور
اشامیدن آب تهر و هرگاه جهت مواد سودای باشد با سکنجین فقیونی و حبوب موافقت آن بنوشند و جهت تعلیف سد و و تصفیه خون با
سکنجین بزوری و ساد و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شربت فلوس خیار شیرین و گلقد آقبا بی و هر یک بنفشه بحاجت
در هر صورتی اضافه کنند شاتره را یا کوبید آب او را صاف نمایند و با قدری پوست بلبله زرد و جهت رفع ضرر سپر زکیش گذشته روز دیگر صاف او را
بقدری مشقال تا شصت و پنج مثقال با دویه مذکوره بنوشند و حبوب بلبله را قبل از و بدو ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزای سبیل را مثل بلبله
و افینون و ترب و دافقون و امثال آن شب در آب او خیسایند صاف نموده بنوشند غذا نخورند و آب و آتش جو یا شکر یا ترنجبین بحاجت تناول نمایند
و ستور آشامیدن آب کاسنی جهت تپهای دومی و صفراوی و قلیح سده و جگر و عروق باید به ستور شاتره آب برگ او را نشسته و اگر
چپشتن قوه او را که میکند و شنب گذشته روز دیگر صاف او را به چهل و پنج مثقال با ترنجبین و شیر خشک و اشتر مناسبت نماید و جهت تعلیف او و به صفرا
مثل سکنجین بزوری و ساد و جهت اخراج صفرا و دویه بلبله مثل بلبلات اضافه کنند و صاحب حال را آب کاسنی مضرت و هرگاه برگ کاسنی تازه
به هم رسد و ترید مطبوع باشد پوست بچ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسایند با دویه مذکوره
و چون آب کاسنی تازه را جو شایند که گرفته با گلقد و سکنجین بنوشند جهت تب ربع که از احراق صفرا باشد مجرب است و ستور آشامیدن
برگ بید که معمول قداست و جهت مواد لظنی و صفراوی و سودای و دومی و قلیح سد و تقویت معده و آلات تنفس نافع و البته از و بهتر
از آب کاسنی و آب شاتره در مواد مرکب است و صاحب حرفه را نیز نافع است و چهار در اکثر سوای بخور نموده برگ بید را کوبیده و آب را شنبشته روزه
از بست مثقال تا سی مثقال او را محس آن شکر بنوشند و ستور آشامیدن آب کاسنی و جهت تپهای دومی و صفراوی و افلاط حرقه و سرفه و
ترش مزاج و دفع علق نافع است که در انجیر و ر و جو کوفته شب در تخور یا تون گذارند و روز دیگر که کدو را سوراخ کرده افشوده آب را بگیرند و از چهل
مثقال تا نو مثقال او را با ترنجبین و شیر خشک و فلوس خیار شیرین و گلقد آقبا بی و سکنجین و ترندی و بلبلات و امثال آن حبت باج بنوشند
چون از جهت لطافت و در مزجه که صفراوی حرقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفر امیکر و دونا و علییه در انجیر مزاج با کیفیات و ترشها باید استعمال نمود
و ستور آشامیدن آب کاسنی که در مزاج اندک است و مستحیل بصفر انشود خیار تازه را به ستور آب کاسنی و بلبل آوردند و خیار رسیده ترش
را با مفا و مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا و اشتر و با شکر و اشتر مناسبت بنوشند و جهت اسهال نمودن با دویه سبب آن و ستور آشامیدن
کثوث که در اصفهان متعارف است و آن قسی از شربت دینار و سرکه در آن قسی از سکنجین بزوریست و جهت تقویت معده و جگر و رحم و دفع متسا
و جهت سد و اجتناب و تپهای مرکب لغایت نافع است و بنفشه معمول و حریم کم و شفع اصفهان که قشر ترخیز نموده بخیر می باید پوست سیخ راز یا نه بنوشند
تخم کاسنی چ کاسنی راز یا نه تخم خیار زده که بلنه اصفهان تخم گلونه ناسند تخم کثوث کل کثوث تخم خیزه که کمال هر یک مثقال بخیر تخم کثوث
کل آن سایر اجزا را یک کوب کرده در آب خیسایند و روز دیگر جو شایند آب آنرا با شکر نو مثقال بقوام آورند و هر روز تازه مثقال او را با شیر و تخم
و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از نه و سیه یوم سهل موافق حالت مخصوصا حبوب بلبله تنا و لنه اند و در آیم شرب این شربت و چند یوم بعد
از و از پنج و نان اینها با و اجب اند و هرگاه جهت سیر و المزاج باشد تخم کرفس سینه اضافه اجزا کنند و با شیر راز یا نه و امثال بنوشند و هرگاه به
ترقیب بند اجزا را در نو مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسایند و جو شایند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با ترشها کاسنی
استعمال نمایند اسهال تاثیر است طریق سیوم و گرفتن عرق او آبها و روغنها و ستور گرفتن عرق گوگرد و کاهل صفت
ما العروس ناسند در غایت حراره و بیوست و مفرح اعضاء و شد و لظف و لطف و دای و مضحجه و جهت مبر و دین و مرطوبین نافع و در تحلیل

قلوات قوی المانیست قندیل شیشه دامن نواح با سفتی که چرخ اندازد محاذی الباع باشد منکوس تصدیکند و در زیر چرخ اندازد طرفی بگذارد که قطر او را در قطر
و من قندیل باشد تا هر عرق که از قندیل بگذرد در آن طرف در دو آن طرف با چینی با منجرج باشد قندیل را از آن که محرف بیاید و نیز تا از یک طرف آن عرق بگذرد
و در چرخ اندازد بجای پیچ گوگرد ناری یا گوگرد شفاف برافروزد تا دو گوگرد در قندیل پیچیده چیل عروق گردد و بیاید شعله او بیرون قندیل نرسد و گوگرد
در چرخ اندازد کند که منطقی گردد و از سوا محافطت تمام باید نمود که از نواح داخل قندیل نشود و قندیل را اصلاح حرکت نباید داد و باید پیچ چرخ اندازد از طرف
مخت او چیزی باید داشت که باید او بفرق جمع گشته ملاقات نماید مثل سنگی صلب شیشه و فلکی چینی که منکوس گذارد و هرگاه قندیل شیشه نیم ترسد
کاسه چینی را نیز تعبیه شود آن نمود اگر قندیل ضعیف باشد تا شعله نیاید و در بیرون او را بگل حرکت باید گرفت و چون عرق مجمع مخلوط بدو رسد
و هرگاه خواهد که دفع سیاهی او شود عرق را در قیاسی موانع مقدار عرق که گشت در لعل او را محسوس نماید و در شش را محکم نموده با شش خنجر
بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات خیرست و سوز گرفتن عرق که مسحی که الحویه است از مخترعات خیر است و در جمیع منافع بهتر
از شراب است و مسکنیت چه در ترکیبات مرعات بالغ شده که مانند شراب خنجر و تقویت باه و تقویت اعضا و ریه و قوه باطنه و سائر قوتها و طبیعی
و حیوانی و نفسانی و قوت تربیت باشد و مفرح و مفتح و در رواجی و ملطف و منوم و شقی مسکن عطش با نواح صیده در جمیع امور جهت و بحار و یبوست
شرابیت و در رفع اکثر علل احشای معده و قوی التایثر است و در و اطفال امر به خواص ادویه و قدر شناسان مقدار شراب ابرای آن و حسن ترکیب
مستحجان ارواح عقاقر از اجساد کثیفه و دانیان مصلحات شریفه ترتیب آن آمار مذکور آن مخفی نخواهد بود و بخیر زد که هر یک دهن شاه بعد از این
با دهن شکو و صندل سفید ریزه کرده گل گاوزبان و بادرنجبویه را زایانه و چینی کباب سحر که ترکی طیار گویند بهار نارنج گل بخار هر یک صد
بنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج خشک را زایانه و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بامبو که ریشه والا گویند هر یک صد مثقال
نیکوب کرده اضافه نمایند سواي برگ نارنج که روزی عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود و صحنه صندلی از جمل مثقال با نفع و مثقال و محبوب
آب شش من باید با آنچه مذکور که را جو شاند تا ترش و متعفن نشود پس در چینی کرده هر روز یکبار در زیر دندانها نافع جو شیدن آن گردد و در سوا
گرم تا هفت روز بگذارد و در سواي سرداده و هر چند کم آب تر باشد قوی تر میشود و بسوزد گل گلاب رقیق بکشند و اگر غیر بر دهن بندند بهتر است و در عرق
این عرق در غایت خوبی و عطریته اده شده و چون بعد از کشیدن عرق لعل او را با کین و نیم شکر مخلوط نموده بعد از شش چهار یوم با اضافه بود
نارنج با نارنج یکصد نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آمار بر و در سواي عرق چوب چینی جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف خلط
غلظت قاعده کلیه آنست که او را با دوشل آواز جمع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل گلاب و چینی در گلاب امثال آن سه روز در وقت مثل مجموع
چنانچه عرق بکشند و لعل او را که در عرق را زایانه و عرق بهار نارنج بنجیند و بسوزد و تقطیر نمایند و عرق را زایانه و بهار نارنج امثال آن
و سوز گرفتن عرق که گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مخفف رطوبات و در ترشی دندی کمتر از گوگرد و جالی و مفتح و مداو
او باعث لاغری بدن است که طعام را کوبیده در قیاس مطین بقدر نصف اکوده و با نسق تقطیر نمایند و قوا عرق و انبیه و سایر احکام
در طریق نیم مذکور است و اما الما مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمولست و سوز گرفتن روغن آجرو خواص او را در ادویه مفیده مذکور
و با الحام و زخامت لطافت و محلل و جهت نزول آب و علل بارده معیدیل است و آجرو سرخ آینه دیده را بقدر در پی ریزه کرده در آتش سرخ کنند
و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کنند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده قیاس مطین را بکشند و گلوئی قیاس را بلیف خرداو
امثال آن محسوس از آن بیرون نیاید کوره و طبقه ترتیب بند باید صورت که وسط طبقه بالا القبه
داشته باشد بقدر یک گلوئی قیاس منکوس از آن بیرون آید قباله که در طبقه تحتانیست پس آن روغن قیاس را در طبقه بالا کشند و با
سرکین گاو امثال آن قیاس را پوشانیده و آتش به طرف برافروزد تا روغن از قیاس بقا بماند و سوز گرفتن روغن فی جهت
در مفاصل و التیام زخمهای معیدیل و در سوز و خارش و خیل است آبی زرد شده را که تمام خشک شده باشد بندند جدا کنند و روغن
زیتون یا کین چنبره روز بگذارد تا قوی چینی بکشند پس بطریق روغن آجرو با قیاس منکوس تقطیر نمایند و سوز گرفتن روغن حیوانات

مثل کند و جو و سوز و ملو و کوره و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون چغندر و کوره و قرع مطین و کوس و کسبند و سوز گرفتن
 روغن و صندل و خشاب بعد از آنکه خشاب را ریزه کرده در گلاب امثال آن مانند روغنهای که مقصود باشد مثل روغن
 و پسته و آن بنیاییده باشند در قرع بدستور مخلوط و معکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب و امثال آن بنیاییده یکشنبه از روز کافیت
 روغنهای زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مذکوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل گردد و بازای هر عطری که طبع آن
 صاف و یکوفیه منزه گردان و نیم و قیه نمک با هم ساییده باشند اضافه نموده بچوشانند تا بنیصف رسد پس سرد کرده روغن را از آن جدا کنند
 و با بنیستور عمل نمایند تا سه و نه روز زیاده بر آن و سوز گرفتن روغنهای خوشبوی مانند بنفشه و بهار تلخ و سایر گلها با بادام
 را مقطر کرده با بنفشه و سید مشک و مانند آن در کسبه پاس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام را با یک خشک نموده با تازه از شیر
 بدست مالید و فکر عمل کرد تا بعد یک چوب بادام را ریزه کنند از رنگ یا بوی این چیز در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بگویند و آنکه
 با پاشیده گرم کرده بشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گلشن بدستور این عمل نمایند بغایت روغن بقطر شود و همچنین با صندل و امثال آن
 میتوان ترتیب ادجای بادام کجند مقطر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد و سوز گرفتن روغن غیر و خسی لبان که
 بفارسی حسن بگویند و روغن مصطکی و حل جمیع صنوع و آنقدر مضاعف میشود و آن عبارتست از دو سیاله که یکی آب داشته باشد از حرارت
 آب جوشناک آن دو در روغن که در آن است حل شود و همچنین است حل زعفران و موسیانی و امثال آن پس غیره امثال آنرا ریزه کرده
 با روغن که خواسته مخلوط نموده در سیاله چینی و مانند او گذاشته سیاله را در آب جوشناک گذارند و بپزند تا به جگر دود هرگاه حل فقط و سیدین غیره زعفران
 و غیره مطابقت بدون روغن در سیاله مضاعف گذارند تا سیال گردد و سوز گرفتن روغن تخم مرغ بدستور است که زرده تخم مرغ را در آب جگر
 بپزند که قیسر بسوزن شود پس افشوده روغن بکشد و طبعی که بقدر و این گرفته میشود و طریق تخم زرد که سوز گرفتن روغن گوگرد و جهت
 در مصفاصل و مواد بارده نافع و محمل و ملطف و قویست و صباغ سطح ظاهر و است بون ربع و گویند و در حال طریق تخم غلیظ است که گوگرد صاف شده
 از نرم ساییده و در قرع مطین کرده بر آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تسفیه کنند تا دو چندان باشد چندان او را جذب کند پس در کوزه ای فولاد کرده و فروز
 و آنکه کج نگاه دارند تا روغن از فولاد کج و اصل ظرف دیگر گردد و باید بعد از آن روغن را در کوزه ای شعله باز تا انسان بکشد و قیته جبه تحلیل
 ریاح و لقویته اعضا و ریه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار خبی با زنجار یک دو آله صندل سفید ریش حسن به سنبل طبیب پنج سنبل هند و کلاب
 گویند و قهاری سیاه سیاه بهار انگور طبع سرد و سوز پست نافه مشک بقدر که مقدور باشد در قرع و بهار و گلاب و قرع صندل و امثال آن بقدر که
 چهار انگشت بر سر آن بنیاییده و بر دهن پنج غیره بپزند و بر قابله مشک بقدری بپاشند و سوز گرفتن تیزا فبارونی که بسوزن خراب
 است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند چون که اخته در آفریند و باید چندان منوش باشد و در جاج طین با آتش نرم بپزند
 پس قطعه مس در آن اندازند و نقره از طلا جدا شده بر آله آمدن پس مصق میگردد و طلا را با لیس نشین میگرد و در امواج حیات جبه برون گوشت و تن
 و حکم و غیره بریت متفرج و رفع آثار جلد متصل است و در بعضی اعمال طریق تخم نبات موثر است انداز لاری که زنج سیاه گویند و آن چون اشیای سیاه
 میکند ازین جهت باین اسم بنویسند و الا رنگ اوایل بزوی و سبزی و بعضی سبزه است و جزو اورا بجز استوره صاف بسیار نرم ساییده بقرع مطین
 و این تقطیر کنند و یا در یک رنگ کشته با قرع خمر طین بپاشند و گویند و در قرع سبزی این آله بکشد و قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند و این
 محکم سایه و مجرب است و سوز گرفتن آن در غایت جلا و انقباض و دفع و محمل و بغایت سیل انفوذ و جهت رویانیدن موانع و
 اصلاح معاون و نبات ارواح بعدیل و نهنه اند و طریق آنرا در مختلف بیان نموده اند و حقیقه و قسم او را که مسحوق دیگری مخلوق است ایراد نموده
 مسحوق را دستور آنست که سر حیوان را با سالون و شون شسته از چرک پاک سازند و با بر و قطعه بپزند و بعد از آن بکشد و صاف بسیار ریزه کنند که شبیه با بر شمش
 مقطر گردد و و یک و او را یک و کبریت صاف زرد بکشد و شرف مسحق بر روی سنگ ساییده نموده با عراق گوگرد و ناسا ساخته با قرع و این تقطیر نموده و قطره
 را تا سه یا بقیل ساییده تقطیر نمایند تا بر محقق مشاهده گردد پس مقطر و شل هر یک با نایا شستی استعمال نمایند و بعضی تقطیر او را تا نهنه باز نموده اند و سوز

این روغن را در کوزه ای فولاد کرده و فروز و آنکه کج نگاه دارند تا روغن از فولاد کج و اصل ظرف دیگر گردد و باید بعد از آن روغن را در کوزه ای شعله باز تا انسان بکشد و قیته جبه تحلیل

و پس بلیغیت که از محمول او گرفته میشود و اگر بخواهد که در صد و سیست مثقال بالغ الفی و در چند ان اوسا نیده و در کبیر و در صد مثقال است و در خیز و در صد و سیست
یا در شکر گرم بگذارد و بعد از شوره ساعت بحر علقه صاف شود و صده و یک را بریزد و هر حصه بنجیه مثقال و شش مثقال است انگاره در نجایات احتیاط بحر علقه صاف
که اصلا حرم در آن جای آبی با لاس است پس از شکر قرض مغشول کلن البیض و نوش و در صعد آفتابا بسوییه با هم بکوبند و بوزن اشیا که در آن
آب اضافه کرده و شیشه جایی داده و شیشه را بکج استقام فرموده و بنشیند در سرگین تازه است فن کنند تا اجزای شکر حل گشته اثری از شکر نماند بعد از آن
در دستور معمول تقطیر نماید بطریق چهارم در شستن گل حکمت و او میصنوعه صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف که تا
آتش از گل کوزه گری که خاک رست نمونید باید از یک یک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوم گردد و این اجزا را بقدر نصف کل اضافه نموده تا شکر
روز کمتر بریزد و زندها که کوبیده بنشیند سرگین بنشیند است غلبه احمید بنحیه گل خطی موی بر قراض کرده با یک بشند شیشه و دیگر که موصوفت مذکوره بهین
اقسام دانسته است موی سقرض نمک طعام زغال خطی غلبه احمید پوختن مرغ مشکین بر یک کبر و گل بایکزه و در جز شیشه و دیگر که در جز و کثیر و کثیر
است و دیگر به تجربه رسیده خاک کوزه گری را با قاری گاه کوبیده و نمک سحر و خاک شیشه با آب نمک کوزه استمال نمایند صا روج احکمه
جهت بشود و غیره بنایت مستحکم است و موصوفت کما پیش از حالک باشد مستحکم ترین چیز دانسته است غلبه احمید و کج را با نمک صاف با خون گوسفند شسته
استمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند شسته تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بنایت مستحکم مشاهد نموده است و در شیشه و در شیشه
و قرع و انیق نمک سحر با سفیدی تخم مرغ و کج بنشیند با آب سریش و دستور با سفیدی تخم مرغ و کج بسیار آزموده است و بدین تو را یک آن
بازده تخم مرغ مستحکمترین اشیا است خصوصاً چون آب را با قدری بنه که نه نرم کوبیده باشند و بجای سپید تخم مرغ فرود آن شیر در صبح مذکور
بدل میشود و شیشه بنیزد و اتصال صبی نمک و غیره کسورات از اجزا و زجاج و غیره با مرتبه است که هر گاه صدمه آن چیز رسد موضع دیگر نشسته
مکان موصول بآن سنگ نیکر و دو عمل شیشه زمین پاک است جز و گوگرد و جز و با هم ساینده در شیشه مطین مطین احکمه که سه مرتبه مطین
کرده باشند بقدر یک نصف شیشه ملوکند باید که دو دهن شیشه را بصا روج احکمه دو سه مرتبه رسد و نموده بعد از آن با گل حکمت نیز نیکر فرود
ریک یا ناکستر اگر آن پنهان نموده آتش تندی بقدر و شبانه روز زیاد از آن تا با جز و درخت دیگر برافروزند و بعد از سرد شدن دیگر کوزه
شیشه را برون آورند و این شیشه را بشیرن مصری خوانند شیشه سیاه و گوگرد مس و سولیت و چون سی بار و زیاد از آن سخت و اعداد
آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش فوری بنشیند تا بجا بر خیزد و رسد ثابت گردد و از آن سر که توده است شیشه رومی سیاه و نواز و جبه
و گوگرد و هشت جزو با هم بسایند و بنیزد و بنشیند شیشه اضافه نمایند و دستور که مذکور شد معمول دارند شیشه رمانی سیاه را با مثل او را سخت
ساینده بل آورند و بنیزد اصل او از نس و سرکه است که صفیاح مس را در سرکه تنگ دارند و با یکدیگر بسایند تا بتدریج مس از سرکه حل گردد و با صفت
را سرکه ساینده در مکان نناک دفن کنند و بنیزد و بنشیند و با سرکه مس را با شیشایی و بوره سرخ و نمک با سویی بقدر عشر او پیوسته در
طرف مس را سرکه تنب ساینده و هر چند خشک شود باز با سرکه ترکند قسم و دیگر که الطیف اقسام است را سخت مغشول را با مثل او نوشا و در صده بسیار نرم
بسایند و بعد از آن مترج قطرات سرکه بسیار بتدریج بچکانیده و بنشیند تا مثل خمیر گردد و پس روی او با پارچه نازکی پوشیده و در قلاب خشک کنند و بار بپزند
سابق بمرکه بسایند و ذکر عمل نمایند تا همه آن رنگا گردد و عمل سخت که عبارت از مس سخته است و رو سنج نماند و کیطیق آن در فصل اجزای مذکور شد
و دستور دیگر آنکه مس صفیاح بسیار رقیق کرده در یکی برده هم چیده بقدر عشر آن گوگرد و نمک با صفت صفیاح و ماین آن پاشیده و درین دیگر استمال کرد و بچفت
و رون بگذارد تا مجموع سوخته شود و هر گاه زود تر خواهند مس را باید گذاشت و کبریت و شال آنرا بران ساینده و در سرکه تطهیر نموده و بدین تو را عمل نمایند تا سوخته گردد
عمل صفیاح با حلق و تعصین میباشد اما احراق با قلی یا سرب صفیاح کرده و ظرف سفالین مطین در تهر یا توان احراق نمایند و دستور سرب
در ظرف سفال گدشته با کفچ آهن بر خیزند تا مانند خاکسرد گردد پس در یکی یا کوزه سفال مطین کرده یکوز آتش درخت آن کنند تا سفید شود و هر گاه خوب سفید نشود
باید قدری سرکه که نه بر آن پاشند و بکفچ بگذارد و اما تعصین با صفیاح قلی سرب و انگور را با دانه کوبیده مالیده و در ظرفی کرده و در مکان خنک گذارند تا بپزد
حل گردد و با صفیاح و سوا پنی کرده و با گوگرد بنشیند تا در خم سرکه یا سوزن و در خم را خاک کنند که بخار سرکه دفع گردد و هر چند پودم آنچه از سطح ظاهر و خیزد و با گرفت و باز گرفت

تا به آن سفید آب گردد و در سخت قطعات او در خم سر کزنی نصبت نماید تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و در ظرف دیگر آنکه قلعی را در ظرف یکم ریخته باشد و آن ظرف را در ظرف دیگر سر کزنی کند که با شسته بگذارد و در آن ظرف سر کزنی را بسیار کنگ کند که مانع نفوذ و بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف یکم به ظرف دیگر کشیده پس از سر کزنی کرده در آن ظرف خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد بسایند و باز از آن یکم را در آن ظرف کبریت سوزانند و در فصل اخراق نکور شد عمل صحیح و آن از سوزن رصاصی هم از سفید آب محرق حاصل میگردد و در این عمل آنکه سفید آب قلعی یا قلعی و سر برادر تا به سفالین بر سر کوره آتش فنی و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهنی بر غمرند تا سنج شود و هر چه از آتش بتیرند و در سنج نریشد و چون بعد از آنکه سر او را در یک کوره بر سر کوره گذارد و آتش در اطراف و تحت او فروزند نبات رنگین میگردد و عمل **عصران احمد** بدین سو مان کرده را که در غایت زیر کی باشد چند بار با یک شست تا سیاه اوزا بل گردد پس آب صفا غسل داده و خشک کند و با بایج او نشا و صحت بلخ که بر سر کوزه یا ظرف سفالین پس بخور در مکان خشک و دفن کنند تا در دوازده یوم زردیایل بشود و قال سخن میگردد و قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است صفات را بر او حدید را بر کوزه کشته و در قرع مطین کرده مسک و او تیرا با رومی اندک در درو نیز در هر گاه دو دوازده بار هر گاه و اندکی بول بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس نمک را وصل کرده با شش بسیار نرمی قلعی را و چون مجموع تیزاب مقلد گردد و آتش را تند کنند تا بر او مگس و زغفرانی گردد و عمل **سیما** که معروف بود و الوث است و در صناعت و از کشته قلعی را پاک نموده مثقال هم الفاضل مثقال و نیم بانه و سائیدن آن نموده بدستور شترن قصه شیشه مطین نمایند و عمل را که لغاری مرکز یک با یک بر نواز را کو بید و در آب بسیار بنده بچوشانند تا مهر گردد پس صاف نموده بچوبان سیاه و یک جز دوده روغن تخم کتان و مسک و مجموع صمغ عربی اضافه نموده بچوشانند تا نیکسان گردد و بسیار باید بر جز و بعد یک بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند و اگر باز بچوشانند بعد از آنکه بعد لاین رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و لفظ و روغن بنید و بنجر و امثال آن بدل یکدیگر اند و در این گرفتن دوده و در فصل چهارم مذکور شد و باید دود بار او که یک غلظت بر کوزه کرده که در کوزه در تنفر جبار که با در زیر کشته گذارد تا ناخن خیز شود و بعد نیم سوز رسد و چرخ دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه باند که چربی مفسد را و است قسم دیگر صدف مثقال مازوی سبزه را بسیار نرم ساییده و در سبب بچوشانند تا مهر شود و بقوام رسد و بگذارد تا نیکم شود و ده مثقال زاج سیاه کوبیده لته بسته در آن آب باست مالیده البته بنید از زود و صدف مثقال دو بست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بست مثقال دوده چربی گرفته را در ظرفی کرده و قطعه قطعه از آن در رو ریخته بر غمرند و روز در آن بگذارد و هر چند صاف گردد و بر غمر آن کنند بهتر است و قدر صمغ و در چندان مازو باشد هو بست و اگر خواهند براق گردد و دو مثقال نبات اضافه کنند و عمل را پس یک جز دوده روغن گرفته با دو چندان اوزان و مازو و وزن مجموع آن صمغ عربی بچوشانند تا نیکسان گردد و هر چند صاف گردد و کوفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدر را در آب حل نموده استعمال کنند عمل **سک** که متشکک جز مازوی نیم جز و خوره خراب جز و پوست انار مثل خوره خراب و اگر خوره خراب باشد خرابی که بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز با بچوشانند و بر غمرند تا نیکسان پس زاج سفید و صمغ عربی یک جز و صمغ کف گرفته یک جز و تیمنا فیه نموده قرص سازند و عمل سک مانند اسک است بدون آنکه چون دود آتش که اضافه نماید سک مانند عمل **سک** است از ابا بول لطفال قریب البوع تربیت میدهند و طریق آنست که بول را در ظرف مسی با دهنه مسی در آن قاشق بچکانند و چرخ که منعقد گردد و دو قسم دیگر آنکه بوره سرخ حبس و مکمل عام و مکمل هر یک یک جز و ساییده با شیر گاو و میش بچوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آن قاشق تا آخر سلطان بگذارد و بعضی آفتاب را شرط نداشته اند قسم اول از کتب است و قسم اخیر مشهور و معمول است عمل **شیر** نمیر که جوهر الصنایع نامند از خواص است که بر چیز که با دود وصل نمایند و یا با دود بشیرند از آب آتش مفصل نگردد و دود سر را کتوم است بنیر تازه را ورنه کوره رقیق بر سر سنگ سطحی ایک آب نموی خفته فرش نموده و اوراق او را بهم بپیکم بچند بروی اوراق تیز که یک باشد بقدر که اوراق را بچوشانند و سنگ سطح دیگری بر روی آن گذاشته در روز در آفتاب پاشند و باید سنگ سطح بسیار ثقیل باشد تا دهنه آن بحد کمال افشرد شده مخلوط با یک گردد پس با شیشه صدف سوزن و یا شیشه از کاس ساییده کرده کیفیت در زیر سنگ بگذارد پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب بگذارد و چربی از آن ظاهر گردد و باز با یکدیگر بچوشانند و چوبی رسد که اصلا چربی و جوش در آن نماند و کمال او در عدم چربی و حموض است پس مانند سبزه ساییده و شیر خنده بکشد و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بر خورده و کف او را گرفته باشد قطرات بر سر سنگ بچوشانند تا چوبی که سنگ بالا باشد بر سر چوبی

[illegible]

خیزد و بر سطح وصل آتش و شعله رسد و باید بعد از روشن کردن کوره قرح وصل را بکشند و از بخار چاره آن احتیاج نماید و دیگر سبب آنست که
و اگر تحت ضرر سطح و علی موقوف باشد نسبت چنانچه شکل مثال علی از آن است لشویه شیر از آن عبارت از تخمین است عوش نیز میگویند و باید که در نظر
بحد تعین نباشد و اجزای لطیفه اگر چه جدا گردد بلکه بقدر استراحت طبع نباشد مثل علی شجرف و مستی از آن عبارت از تعلیه است که بعد از حق ارض است و بسیار
مخصوصه قریب است و یک حکمت از دوده در خاکستر گرم گذاردن و چنانچه آن محقق نمایند که رطوبته آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش بجای باشد که اگر رطوبت
و قوی شود و تر شود و مستی در زایل و مثال آن در جمیع آن مراعات باید نمود که بقدر ضرر رسد و شمع عبارت از تریب از بخار اجزای آبی که یکدیگر مانند سیم بگذارد و در
بر روی صفتی منبسط گشته و دو کند و شرط آن که در دوده و شمع است و شمع و شمع است باطن منبسط گلیس عبارت از سهولت تفریق اجزا و تریب مخصوصه که قابل عمل
و نفوذ و وسایل اعمال گردد و اکثر آن با شش میوز و در اختلاف شروطان با اختلاف حجم بکس چنانچه بعضی محتاج اند با شش تند می که چند روز مستمر باشد مانند شش
و بعضی را احتیاج به جاذبه افاض نیست **حل** عبارت از سیلان اجزاء و جادو آن جدا و در هوا رطوبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشا و در آبهای تند مانند آب
و عرق و اگر در عرق عبارت از رحمت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و پوست و حرارت و یا برودت و پوست صورت پذیر است **تقصین** عبارت از تریب
اجزاء و زایل و مثال آن در شرط است که وسعت جاذبه تعین بجای باشد که اطراف طرف تعین فرایده از یک شیر حاصل گردد و باید بعد از هر هفته بعد از یک شعله
آن جمل در است و باید که در قبل از گذشتن فلون تعین چاه و در از زایل محمول سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر حرارت را بگذارد و اگر در چاه نزدیک یکدیگر تریب
بهتر است تا روزی که تغییر زایل باشد و او نفوذ بجای دیگر کند تا ظرف و کور سرد نشود و **قاعده حل کاسیر** کی است که تعین محمول گردد و چنانچه حسب سبب آن
مجموعه ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در آن منجم محقق بلیغ نموده و از آنها مخصوص هر یک از کاسیر جدا کرده و با بقوام عسل غلیظ رسد و بر روی آتش خاکستر
تا بشاید و در هر گرمی خاکستر یک قرار باشد با شش نموده با معجون کش بریزد و در چند خشک شود و از آن آفتان بر آن رحمت تا برع اجزاء از آن تسفیه شود و در شش
و شش خشک گردد و پس مثل عصاره ساید و شش غیر مطین کوکلی کرده و با شش ریه که بنده و در چاه تعین تا جمل در بگذارد و بعد از هر هفته ده یوم تغییر زایل و در
و علامت خوبی حل است که محلول شفاف و بجزیم مشاهده گردد و در خلاف آن دلالت بر نقصان و تریب اجزاء خواهد داشت و یکی حل بدوات است که شیشه مذکور
در دیگر و در طبقه گذار که تحت و یک سوراخها و شش محلول در سیرگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتها گردن در آن پنهان بوده و با آن او باز باشد و باید که سر گین
جی داشته باشد و هر گاه خشک شود آبی بر آن بپاشد و در یک سفلی چرب و لب او متصل بگت و یک سلی بوده انبوه از زنی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده و در یک
سند وصل برود و در یک غایب و آتش نرمی در تحت و یک سفلی برافزود که پوسته بخار آب از سوراخها و یک علی بسیرگین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوه
و در آن انبوه رسد و کند تا مانع خروج بخار نباشد و در صورتی که تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تر بر نموده است که اجزاء عاریه ایل از سوای بار و رطوبت میگردد و در آن
اجزاء عاریه را که در آن شیشه در ظرفی گذارد که رطوبته در آن تاثیر تواند نمود و چنانکه در حل نوشا در مشاهد نموده است و طریق آتش که نوشا در را با دود مخصوصه
یا به شش ساید و بر روی سنگ سطحی یا کاسه مزج سطح منبسط کنند و در زیر زمین نیم دارد و سرد آنها گذارد و در وی آنرا بسیرگین کبوتر بپاشد و چنانچه که چیزی داخل نشود
در شش صورت در آن که زانی محلول میگردد و در سوراخها که در ظرف مزج سطح منبسط نموده مجموع ظرف را بدین گونه بند محکم بپوشیده و در چاه تعین یا در دیگر زایل
و در طبقه یا در خزانه جام یا در گدازند تا از منافذ حرارت و رطوبته انبوه در آن تاثیر تواند نمود و **قاعده** عقد آتش که محلول را در قرع بلند گوی کرده بر
و پس قرع باره از شیشه شکسته که مسامی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده با یک آب ندیده و تا یک کلس با سوبه که با شیشه نیم مزج شسته باشند
محکم کنند و در دیگر خاکستر گذارد و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف آن بر سوراخ آتش زایل در تحت و یک برافزود که لازم باشد و اگر
انقدری باشد که در گوی قرع عرق محلول مشاهده گردد چون عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته و شش بر غلیظی ملاحظه میگردد و چون
در ظرف جمیع که شیشه چیزی نازکی بپاشند و با قناب بگذارد تا با کوبش منبسط میشود **حل سیم** در بیان بعضی آلات مخصوصه ایل عصاره صفت حمام
و یک عرق بر کوره مخصوصه ده سه پایه از چوبه را بگذارد و شش طرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کند و آب بقدری در دیگر بریزد که چهار انگشت فاصله او تا تحت
باشد و در سوراخ آبی که با شیشه شکسته که بخار است بیرون بیاورد آتش نرمی از سیرگین و مثال آن برافزودند و یک آب را بپوش نیاید و در بخار کند و هر روز یکبار
یا در روز دیگر در سوراخ آبی که شکسته است با شیشه شکسته که بخار است بیرون بیاورد آتش نرمی از سیرگین و در سنگ گرانیتی بر روی سه پایه را بگذارد و در سوراخ آبی که

دو سبطه مثل شصت و هفت و باس بر روی زمین یک بقدر نصف کوی شغل بوجه چتر کنند و از خاک سالی که آن گرد است که بر روی کوزه های دهن
کرم می نشینند بعد از تر کردن مویغ مناک خشکی آن بماند و هر چند بیشتر بماند بسبب که بهتر میکند و طرفیه سحت مناک باید و چندان قدر شنبول باشد و مناک
باید بقدر که از زمین مرتفع باشد تا ثانات روی بسبب که رالات آنی بدان ازان نمود و کید و انوبه ای که کبطر فنیج و کبطر نشک و مسک باشد بآن کل
در کین مناک مذکور بستور که نصب مذکور گشت طرف باریک انوبه از وسط ازان مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و در عدد دوم جدا و بطن انوبه بطن انوبه
که پیرسته با صفا صفا کشید و از دو وسط مناک از ازان تواند شد و چوبید خشک بر جوان مناک چیده برافروزد تا شدا از اراج مناک بسببیدن و اخل مناک مذکور
گرد و آنچه در مناک ریزند که اخته شوند و بسبب که بهیصان کردن انوره و اخل میکنند با یسته حصه نموده یک صراجهت گذشتن انوره اول با یا با صفا مذکور و بعد از گذاردن و در
غلطیدن ثلث او را اضاف نمایند و بعد از ساعتی همه را و مقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن با یسته و کثافات روی اوبه فعات رفع نمایند و سکون بسبب مناک
باکی و صاف عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گذاردن انوره را با سرب علامت بدی جوهر نفوذ اند **صفت خلاص** از حشر جزو زان زرد که بطریق
مستول نموده صاف او را با نش منقذ کرده باشند و در بزرگ تنوری که آتش بسیار دیده باشد و در بزرگ سرری چهار جزو نامطام چهار جزو مجموع از نرم سائیده با یسته
تری کنند و کوزه را نصف ازان ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن کل فو رده قدر که ازان کل بر روی آن بریزند و سولش کوزه را با کل حکمت سختم نموده
مجموع کوزه بگل گرفته بعد از خشک شدن کل در کوزه کوزه گری یا جزوی بگذارند و هرگاه با صاف بیرون آید بخار عمل کنند تا بخمد سعی و نگین بسطوب باشد
شکندگی و تا صاف ریخته گردد **صفت قالی** البیض را چون بسبب خل غیر کرده نهی که کشد زایل نگردد و اگر اندک باز در سر گذارند و در زایل کل کنند بخمد
مغشوش قرعی را با نصف بسطیری گشتی بگل حکمت گیرند و طلای مغشوش را خورده کرده با سه وزن آن تیز آبارتی در قیج مذکور کرده بر کواش آتش ازال
بجوشانند و او آن از سیاه بسبب رسد پس در ظرف فرجی ریخته صفا صاف مس در آن نمکنند و در وقت انچه از انوره بان مخلوط باشد بر کوی آب آند بسطیری
میگرد و طلا صاف و درخت آن طرف جمع میشود و هر چار سیاه سیاه فعات با و مخلوط باشد تحلیل میرود و تیز آبارتی در قیج مذکور رسد **صفت حل جام** در
گرفتن بعضی از الیها و در سیر جزا و تبصیر بعضی از آن **صفت** از انچه بسبب که رفع شعله کبریت کند و خالص گرداند و در عمل شجره جود غفران
و باعث جریان و ارض بار بار بخندد و معق و را جاری سازد و شمع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند بزرگ کل و فلی را با موی البسوه
تقطیر کنند و بان تسقیه شجره ساید و بستور طبع القلی و نوشاد در و انزروت از هر یک یکچ و در سر که علمایند و فلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک یک جزو با سر که مذکور شد
تقطیر کنند و با سطر آن اجزا و ثلثه را مجد و سحی نموده و اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقار ص راجع تسقیه و جریان معیدل دانسته اند از آن که شقیه آن شجره
را حل کنند و در نقل مشتری بمری علی از مجربات ثمره انداز براده جدید و براده خاس که مخرج با یکدیگر نموده و غفران ترقیه و ان زعفران را با سر که تقطیر کنند و حنظل
تقطیر نموده که تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر که در غفران اجدید با سر که نقل مشتر است اب یک زان زرد را با سیدان او سر که تقطیر کنند تا بکلی کبریت و بقی
در صاف تسقیه معیدل است و باید که بان تسقیه سحی نمایند اب یک بزره سرخ و بوره ارشی را با سقید تخم مرغ شستر در کوزه سفال بسوزانند و تا به غیر
اعاده عمل نمایند پس حنظل با سقید تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع حساب را حل کنند و در شقیه و ساخ معاون و احقاق و ضیع آن بشیر لیا از مجربات دانسته اند و الا یضا
کبریت زرد و باده وزن آن اب اثل تسقیه نموده هفت بار تقطیر اول را بون رابع سازد و الا یضا پوست خ تفاح و جزو پوست انار و راز هر یک یک جزو
بقدر رابع یا الا یضا گشت حلزون را با مثل آن نوشاد و در نصف آن کبریت و سدس آن یک سحی بلغم نموده تقطیر کنند در عقد زریق و افعال غریبه در
از مجربات دانسته اند و من **لبیض** چون قلی را در سر که علمایند و بجر علقه صا لکده با آتش عقد نمایند و معق و را با زرد تخم مرغ پخته مخموج کرده باری هر
عقد که در سر که نوشاد و اضاف نمایند پس شوره روغن گیرند در تطهیر حساب و نقل معاون معیدل و چون اصل عار با آن حل کنند اصل بار را با سید و اگر
ثابت باشد فو تیر است اب یک چون بید بخیر خورل سرخ و سیر طلق مخلوط تقطیر کنند سادس را بر تیر اول رسانند و مجرب شده اند اب یک سیر سالی اما
و در تخمیر کا سیر محست سده و قیده لاج زرد را بر نرم سائیده با دو بست در سر که بسیارند و شیشه یا در ظرف طین منج کرده بر کواش بسیار گذارند تا سر که
زنگین شود پس بجر علقه صا نموده تا چقدر نرم بخار و چقدر نرم زعفران اجدید و در سر که شنبلی و کیدرم شجره زریق مذکور کرده در آفتاب یا گرم یا در خاک شستر
گذارند که در تمام این بجر علقه صا نموده اتمال کنند اب یک سیر یا امار الح و تسقیه آن باعث تسقید کبریت و در شنج و مخرج بان و بطن طلق و فنیج و فنیج

نوشا در با سوزن ساینده قطره نهند اب و دیگر مسی بار المریخ است نشیقه آن تا ده بار و ده وزن آن عین صند زاناب و جابری
و چون رقیق غلیظ را بان طبع دهند عین کبوتر و عفران احدی را با دو جز و نوشا در پنج و طبع القلی و پنج و زان و زرد محلول در سرکه صند از آب نشیقه
باشند مجموع را با سوزن مجروح عین بنوده قطره کنند اب و دیگر مسی بدین لایحرق است و در شمع اجزوا حساب و ثبات ارواح بعید است و در عمل
و شمش مسطح است کلس البض را با زان او نوشا و سطوح مسعود حق بلع کرده و ظرف نرج مطین که شود وصل نموده باشد یکشنبه روز و آتش زل
گزارند با سوزن که در ظرف گزارند که چون سوزنی بپوشند فضا را آن ناز و صند شود و وصل را حکم نموده بر آتش گزارند و بعد که طرف در دست است سوزن
شود پس اخراج نموده بوزن در و زرد سوزن که شده باشد نوشا در اضاف کنند و بکوتور در آتش گزارند تا با دو اگر بجای آتش زل در وزن خام گزارند و جابری
بعد از آن نرم ساینده بنداده مکان نمائند کل کنند و محلول را قطره کنند و نقل آن را بعد نصف او نوشا در اضاف نموده باز آتش گزارند پس حق نموده بدستور
صل کنند و قطره نمایند بعد از آن نقل را با مقل اول و ثانی ساینده با سیم حل کنند و محلول را قطره نمایند تا تمام گردد و بعد **طریقه خاص** را جات را چون خواب تصفیه
کند با در آب گرم نموده و هر حلقه صاف او را جدا نموده بپوشانند تا غلیظ شود و دیگر در آن آب نجو سازند و شویب و الملاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند و در نوشا
جهت عمل شمس با سوزن بالملاح مانند طبع القلی و طبع اندرانی تصفیه کنند و در عمل شمس با سوزن انحدید و با نجو را آنچه او را حکم کند **طریقه شمس** با سوزن
ساینده در کوزه در کوزه گران بگذارند و اما می که بوزن در و زرد و نقصان در آن باشند باید عاده آتش سبازند که کند و عادت ثبات او است که نقل
در وزن محمول نگردد و احراق او چنانست که چند آن آتش درخت دیگرند که نمک انجستن او باز ایستد **طریقه شمس** الملاح شویب بورد شکار و شور و بر
و زنجارات با سوزن ساینده و رشانه گاو یا در و د کوزه در مکان نمائند که گزارند یا در دیگر گرم آویخته بجای صل نمایند **طریقه شمس** نوشا در
پنج جز و طبع القلی را با نجو و نوشا در مصعد ساینده با آتش نرم شویب کنند و در حین شویب حق بلع نمایند و بدستور کبوتر دیگر نوشا در مصعد ساینده با آتش نرم شویب
کنند و در حین شویب حق بلع نمایند و بدستور کبوتر دیگر نوشا در مصعد ساینده با آتش نرم شویب کنند و در حین شویب حق بلع نمایند و بدستور کبوتر دیگر نوشا در
اضاف نموده عاده شویب نمایند تا مسکو مخلوط گردد پس بنداده کل کنند و بعد از صل چون بنشیند ساینده احتمال نمایند و در وقت در صل طلق و سایر
عجیب الاثر است و چون عقاب باب حر و ربله طبع دهند ثابت گردد و **طریقه نوشا** و چون نوشا در صند سینه با مثل آن بدن زرد لاری و عشران
زنگار تصفیه کنند و در **طریقه سیم** با سوزن را با عشران طبع القلی با قطرات سکه باندند تا پدید گردد و در ظرف او را بر سکه گرم که دردی باشد
یا که در وقت آن دیگر آتش نکرده باشند تا اگر گرمی نماند باید گذشت تا طبع سکه رنج شود و با سکه حرکت دهند تا عید تفرق جمع شود پس با سینه است
شور و بدستور با سکه ساینده شور و را شستن از آن دفع نمایند و این رتبه گویند و این عمل باعث پاکی و دفع سیم عید میگردد پس با نصف آن
نوشا در نصف آن طبع القلی حق بلع نموده از یک کلس فرش و سحان نموده تصفیه کنند و مصعد از بدستور با اجزا مذکور ساینده عاده تصفیه نمایند
تا سه بار مانند الماس مسعود گردد و اکثر تصفیه یافت مرتبه است که با شمای مخصوصه ثبات تدبیر نمایند و تصفیه سه مرتبه جهت مزایای بسیار مکان در اکثر
اسو قری کانیست اما **طریقه عید** چنانست که مصعد مرتبه ثبات نصف آن کبریت صف و ربع او زان و زرد و صفی و من او نوشا در محرق حق بلع
نموده با فرش یک کلس بدون سحان سه بار دیگر تصفیه کنند و در هر تصفیه بخد اجزای مذکوره نمایند تا عید نمایند و شمس در وزن و در موزن شمس
و آتش این تصفیات نرم تر باید باعث احترام و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس آتش که بعد از تصفیه آن در حق مطین کنند و کیون در نیم
میزان یا در فی که در طریق سیوم مذکور شد تدبیر در قرع ریزند که باعث شکست قرع گردد و هر گاه زریق از آن بچوش آید و دوزان ظاهر گردد
قطرات بول تا بقدر دوسه مثقال بریزند که از جوش باز سید پس منبع بر آن استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده قطریات ساده مذکور شد قطره
نمایند و چون تیز آب تمام مقل گردد عید را مقلش شده کنند و این امر بجهت سهولت تصفیه است پس کلس را با اجزای مخصوصه تصفیه نمایند و تیز آب مقل
عمل مستحق از عفران احدی بجایست موثر است و بدستور شمس که بر او عید را بعد از شستن با یک سبزی در سیم سیاهی آن زایل گردد و در قرع
مطین کرده هم وزن او تیز آب که در رنجته تدبیر رفع سوس و دوات را با قطرات بول کنند و بدستور قطره نامی تیز را نمایند و بعد از آن با
تند بلوه در بوزن عفران میشود بدستور فرا شست که از صاف و آب پیچوی تند با نصف و مضاف می کرده بکوتور عید را در آن انداخته و شمس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درین مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شربت مثلاً وزن یکمست اوسه درهم باشد و عدد شربت است و چون واحد نسبت ده که عدد شربت است نسبت
عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اندک یکم که اندک هر یک است و اگر فرضاً عدد شربت سی باشد و وزن مرکب ده شربت است و در کتبش هم خواهد بود زیرا که نسبت
ثلث ده چون نسبت واحد است بعد شربت کسی باشد و کلمات معنی است برست چهار باب **باب اول** در ذکر ساین کبار و صفات و تریاق
و الیایات و مفرجات و جوارشات **باب دوم** در جرب **باب سوم** در اقواس **باب چهارم** در سفوفات **باب پنجم** در شربت **باب ششم**
در مریات و بعضی در علویات **باب هفتم** در صفات **باب هشتم** در طبخات و لفظیات و احوال و مقیات و سکانات **باب نهم**
در سنوفات و مضمغه و مغزیه **باب دهم** در کمال و شیافات و ادویهین **باب یازدهم** در ادیان و اخراجات و تعلقات **باب دوازدهم**
در ذکر مریات و زورات و مایعات **باب سیزدهم** در مضادات و کلمات و نظرات و قطرات **باب چهاردهم** در سحوبات و شقوقات و عطوبات
و شموات و لایق **باب پانزدهم** در مقنات و قائل سبل و فزرجات و حملات **باب شانزدهم** در مضایات و آنچه میوراد از کندن آنچه باو متعلق باشد
باب هجدهم در غلات و غنیات و شیره و حشرات و مسنات بدن و فزلات **باب نوزدهم** در ادویه کلفت و بقی و برش و برش و خیلان
و قطع آثار **باب بیستم** در مضیقات فوج و طبیات و اولذات و جامع و آنچه مخصوصست بزنان و مسوحات و قضیب **باب بیست و یکم** در ذکر
خواص غریبه و آنرا عجیبه بعضی از ادویه که اسرار طبای حکمای اقدم است **باب بیست و دو** در ذکر بعضی از ادویه که حکمای هند که بلغت ایشان رسیدن
نامند و آنچه بدان مناسبت **باب بیست و سوم** در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چار پای است و از کتب نقل شده **باب بیست و چهارم** در
انارنگهای باس و رنگ چربی و امثال آن و آنچه بدو متعلق است **باب بیست و پنجم** در سوزنهای طبع که نیز در دناست **باب اول از**
مشرقی و ستورات در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در تریاق کبیر **فصل دوم** در تریاق فاروق **فصل سوم** در تریاق
موسی نامند و آنرا خشریدیم تا لیف نموده و بعد از آن صد و پنجاه سال اندر دما خشن ثانی نگسل از آن نموده و از آن بقیه کسیده بقیه از آن را خشن
ده جزو که نموده و آب حلبار و شیخ جلی مصطکی و نقل و عود و بلسان و عود و بندی و فقیهون و اشق و سورنجان و میج کبریت و شیخ الرئیس تجرید نموده و خصل
و اصل کردن حلبار و شصت جزو دیگر مع حلبار و اقراض و وزن آن که صحیح ترین نسخه است مذکور میشود متخیرین این هفت جزو را که عود و بندی و فقیهون
و اشق و سورنجان و میج کبریت مصطکی و نقل از رزق است و اصل نگرفته اند و هر یک تصریفی نموده و در وزن بعضی تغییر داده اند و هر یک حکیم خود با قوطاب سر
منقشه و حاشا اضافت شصت و سه جزو بجای شراب عرق خالص و بجای غسل عسل حاشا نموده اند و تغییر وزن و تبدیل بعضی نسخی است که از نسخه ابرو مغفیر
نظا هر یک و در تریاق اکبر نامی سال فی الحاحه است شل بن جوانی و تا شصت سال شل بن کهنوت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین
و قبل از ششازده ماه نباید استعمال شود و اگر بعد از شصت سال که حکم سن طفلان دارد استعمال کنند بهتر است و بایز جنبه حایض من طرف او نکند و آن منفتح شود
در بول و حیض و شیر عرق و پاد زهر سمیع عموم و معقوی جمیع اعضا و بالغ غفونت اخلاط و دفع آن و مفرج و منوم و مفتی و جاذب و محلل و مفرج جنین است و
طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربت بنیج برامی مذکور میشود **صفحه ان** قرص سفید چهل و هشت مثقال قرص انفی قرص اندو
خوردن فلفل بود فلفل از هر یک است و چهار مثقال در چوبی دور و در حتم ششم بری اسفودیون اصل سوسن و سماجونی غازیقون و سوسن و بن بلسان
از هر یک دوازده مثقال زنجبیل از دینبافلن و فنیج فرسیون اسطوخودوس و قسط فلفل بهین و فلفل شکسته و قلع از خرطرا سایون صمغ کرم
سلیخ طایف ساینس بطریقه از هر یک شش مثقال لبنی بزرگ کرفس سیالیوس حرق و ناخواه که در یوس کافور و عصاره هیوسکیدیاسنبل رومی سافور چند
خطایان از این پنج خطین مخموم قلدیس محرق و حاد و حلیب ان هیولان و لقیون صمغ عربی فرمانا و نمونون اقا قیاب کج از هر یک چهار مثقال و دو قوطه فلفل و نمونون
قطر روین و قوطه نمونون و نمونون از هر یک دو مثقال و از آن نه دوی دیگر که در دما خشن ثانی است بوجبی است که مذکور شد و عدد اجزاء بطریق
مقتضی است از این ساختن آنست که هر چه خوب و بد و بزرگ و کوچک و قوطه باشد عیناً چوبی بسیارند که عباد و بیرون زد و دانه بیرون بسیار یک مثل خیار
بیرون که در وزن بر یک وزن در آورند و هر چه صمغ و روغن و عصاره است یکوب کرده سخته باز در شراب سمی و رومی یا سالت یا عسل بنیسانند

اما خوب جلتشو و در هر چه پدید است مثل غسل و شرب و دروغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از زام غسل مخلوط کنند و هر چه از فصل
نمازه باشد و محتاج بنجاسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید بزرگ از دویته نمازه از سجده آن مخصوص با و باشد و در زن او و غسل بقوام آورده گفت
گرفته با و در زن او و بیشتر باشد با شرب و پوری یا مطبوخ عقیق ریحانی اخذ نموده مخلوط کنند و او را او به یا بس در مقابل آفتاب در غسل ریزد بعد از آن مخلوط
را و کفچه چون سازنی را بر روغن بلسان چرب کند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو سبب بار بر بخورد بگذارد و روی او را با چرب نازکی بپوشانند تا
چهار روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بر بخورد تا دوا به پس در ظرف طلا یا نقره یا مسینی یا فلزی کنند بعد از یک محل نفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه بپوش
بر دارند و یک روز بگذارد تا ریح او شود و روز دیگر با شرب کنند اما استخوان پنهانی که شخصی دوا می پسندد مثل محمود دوا در صحن غسل آن از تریاق بهتر
باقیانی بر بند اگر در حال متعسلی نماید خوب است و بدستور حیوان ایس المزاج را از تریاق بند و بعد از آن فنی اورا بگزیند و در هر روز در او بگذارد و بدستور خود
یا حیوان دیگر را دوا می قتال دوا بعد از آن تریاق بر بندان حیوان نمید و بدستور او از اجزای خود نماید و بدستور در و سن مار کنند تا از آب کشد اما طریقی
و قدر شربت با سی سال او را دوا می سموم از کینه بده تا کینه قتال باید دوا و از سی سال تا شصت سال از کینه قتال تا شصت قتال استقامت نمود و بقیه
و ضعف سموم و دوا می که از سی سال گذشته باشد در فراض نباید استقامت نمود و اگر کشد بقتل شربت جایز است و جهت بدام و برین و اختلاط عقل و فاج و لغوه
و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از تفتیه با و الاصول بقدر بنده تا نیم قتال را چهار روز بر روز بان سوط نمایند و طلا کنند و جهت تفتیق بر و در و تفتیق
چنین موده کیست یا مطبوخ سداب و کطرا شیع و امثال آن و طلا و جهت گرمی فنی از کینه قتال تا دوا قتال با شرب یا مطبوخ و جهت دوا سی مثل ای
و زفرین و در ریح از نیم قتال تا کینه قتال با یک قه سرکه و جهت گرمی سگ دیوانه و امثال او کینه قتال و زایه از آن با خاکستر سلطان هنری و بهر جهت
بندرم با شرب و بنیدن سیم و جهت زهر نیم قتال با سرکه و ضا و نیز با سرکه کشد و جهت سرفه و رینه و پیاد و کیت سبب با غسل و جهت تفتیق سده و اسهال و
باب زیره و جهت جوع کلی بقدر بنده با شرب و مزوج باب و جهت لرزیدن تنهای باره و دوا و انگ تا نیم قتال با آب گرم و جهت مثانه با قدری قلع از
و جهت قوی طبع را زایه و کرفس و دروغن خروع و اصل سوسن و عناب و پیتان بقدر بنده و جهت استقامت و امراض جگر با دوا و بهر خصوص آن بقدر یک کت
تا دوا و انگ و از کینه تا کینه قتال و جهت نفث الدم با چهار انگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه امعاء و همال نیم قتال با سباق و آب جهت مثانه
و گرده با چهار انگ با شرب و در و ارام باطنی و عسل بول تا نیم قتال با کچنچین غصلی و جهت نیکوی رنگ سبب بقدر یک قلی یا طبع نشتین و جهت گرم
تا نیم قتال با غسل و جهت هر یک از امراض باره عموما با دوا بهر خصوص آن استقامت نمایند **و بطوس** اندر دوا خوش گوید که مولف او افیلیست
با و شاه رومی که مسی همین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار بقدیم است و در رفع سموم نایب مناسب تریاق فاروق است و در رفع علل
بهتر از تریاق فاروق و البته از دوا بهر خواص مکرر در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و دوا را مصلوب و آنچه در فاضل باشد و شرب یک باه آوی از د
و بحرارت و نیست و قوه اوقا و دوا زده سایر باقیست و طریق ساختن و استعمال بر قدر شربت مثل تریاق اکبر است **صفت آن** که موافق نیست و
و جهت بهتر از سایرین می دانند و نا مرغوب از و شایسته نموده مرصاف زعفران غالیقون زنجبیل و اچینی طلع بطم کثیر از هر یک ده مثقال سنبلیله
کندر خردل سفید و بلسان اسطوخودوس و خر قسط شیرین سیالیوس کافور قه راتینج و انفل و عصاره لیمو النیش چند حاد شیر ساق مسیه سابل
از هر یک شش مثقال طلع فلفل سیاه و سفید سوربخان جوده ثوم بری و دو تو اکلید الملک بطنیا ناروغن بلسان حبیبان قرص زفرین و قلع ازرق از
هر یک شش مثقال تخم سداب شش مثقال اشق نار دین مصطکی صمغ عربی فطر اسالیون قرومانا فینون زایه گلشن بنفشه مشکطرا شیع از هر یک شش مثقال
افاقیانان شفقور صوفار لقیون از هر یک چهار مثقال و نیم نمون و ج فوم بکینج اسارون از هر یک شش مثقال صمغ را و سرکه یا شرب با و شرب
خسبانی و با سه وزن او و غسل بشیرند و قدر شش انگار باشد که صمغ را بپوشاند و بول سفید را با سی رویان بوزن او یا سکه صید کنند و جگر
قرص فنی را بهر سید از بدستور بنیر یا شیره را بعد از شسته استقامت نمایند چون حبیبان و خود دروغن آن مفقود و بول حبیبون او را بطنیا
بول خود او نیم وزن زرا و دوا و بول شفقور سکه صید او بول روغن بلسان زره و عن زره کرده بغلات موثر یافته است **و گند** که معمول یکیم
ناضله مسیه، عصاره الدمن محمد و دست و نسخه کامل الصناعت اخلاط سبله در و مرصاف کشد از عصاره زنجبیل و دوا و سوزانده یک ده حاد بطنیت

خود را میخیزد و بلسان صانع لطمه میخورد و سوس سوسا یوس و از غفلت جند عصاره بود فطریه است میخیزد و بلسان جادو شیرین است
از هر یک یک در سوسو فلفل سیاه و سفید اکلیل الکلیک حبه ثوم بری و دو تخم خیزد بری روغن بلسان زنیون مقل ازین از هر یک شش م اشک ازین
تخم که درین جیب صعلکی فطر سالیون افیون را زاید بکسری خطیله نامسطر اشبع از هر یک پنج م **صفت تریاق الافاعی** که رفع سمیت بود
میگردانند و باقی را سابق اجماع نموده اند هر گاه که دروید بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب و با شراب و قایم مقام او تا دانه اند بیک و شنبه برغ اذیت
و باو تب و باقی میکند و بغایت مجرب است اندو از جالینوس منقول است که در سال و باقی آن عصر که استعمال نمود سالماند صبرزد و در جزو مرصاف و در جرح
از هر یک یک **تریاق اربعه** اول ترکیبی است در تریاقات در سیوم گرم و در دویم خشک محلل ریاح غلیظ و صلیح آن جگر و سپرز و مفتوح سده و در
در اوج ذیبت بروقت محبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورث و صداد و دمه و صحلش شیرین خرفه و در شربش با کینکال و قوشن تا دو سال باقیست
و بلسان نصف و زنیون مشرق و بطروش ص خطیله احب المرصاف زرا و زنیون با الموعیسل سده و زن آن **تریاق معروف بکشف اعوجاج**
منقول از نیکو محمد بن ابل بخاره و قوشن تا سبست سال باقیست و در شربش با کینکال تا سه مثقال شقی داغ و پاد زهر سیوم و مقوی ماه و جهت جنون و
و افیونیا با آب مرغوش استعمال نمایند و جهت فاج و لقوه و امراض بارده و اعنی و عسر لول و سنگ مثانه با آب کرفس و باب ترب و جهت استسقا و ضیق النفس
سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از بروده باشد با آب کاسنی و استسقا و سپرز و زنیون و قوشن با آب نبون جهت
بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاسل و فقرش با آب کچ که در زاید و جهت سموم و جذام با شیر تازه و دوشیده و جهت برص و بهن با آب العسل
نبوشند و طلاء و در امراض مذکور و جهت اولم نافع است **ص** پوست ترنج و تخم آن و دیگر که از هر یک یک مثقال زمره و کبر با از هر یک دو مثقال و در شربش
بخت مثقال پاد زهر معدنی سیزده دانگ مرورید چار مثقال عود را در سبب شوش مثقال گلاب بایند و پاد زهر را در حل کنند و بهفت روز بگذرانند
و مرورید را در شیرین کرده آب ترنج در دریزند و سرور را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و پاد زهر مخلوط سازند و سه روز آن
عسل بقوام آورد و را با شش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در او ریخته برهنند و بعد از آن او ویرا اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدر
باشد که بخوش نمانند و اگر فاد زهر معدنی بهم نرسد فاد زهر حیوانی را بدل او سیزده ویرا بگذارند و تریاق او را هر دو معاینه ذکر است **فصل دوم در تریاق**
ایا راج لوفانیا ای اراج از اربعه فنیویوس است و بلعنت یونانی بمعنی دوا سی الهی و مراد از او سهیل است که بشیبه اللدک حوض بود و عروق
میشود و متقیه خلط نماید و مستقیم شرط دانسته اند که آتش باو نرسد و با عسل شکر شود و قوشن تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدیم ترش
از نیم مثقال تا چهار مثقال باقی که در و بسفایج و زونا و افیون و هلیکابلی و گل گازیان و سوسو و سوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند تا یک نیم
بلع لفظی استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهن و صرع و جنون و داء الشعبة و داء الحیدر و علفش و احتیاج ص حین داء الفیل و در وسعده
جگر و گرده و مفاسل و عرق النساء و فقرش و فاج و قشج و عرشه و لقوه و جوع کبکی و در دمانه و قروح و لوثفلس سامعه و در سر مزمن نافع و سهیل خلط
محترق و لزج و سوداوی را سفید است و آنچه بسرخنی درخت هر یک نوشته شده موافق آنچه کامل و بهترین است و حبل الغار را در **ص**
ششم خطیله غاریقون اشقی خربق سیاه مستقیم یا هیونار لقون از هر یک ده مثقال افیون بسفایج بمقل صبر که در پوس فرا سپون سپین از هر یک
هشت مثقال دار فلفل فلفل سیاه سفید دار چینی زعفران جادو شیرین پنج چند فطر سالیون زرا و زنیون از هر یک چهار مثقال با عسل
بشیرند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخ منتهین حبل الغار از هر یک ده مثقال ثوم بری زنیون ساو ح سقیل مشوی حبه مرصاف سبل و خطیله
اسطوخودوس و بن خبیله طاماشا از هر یک ده مثقال و نیم اضافه نموده اند **ایا راج بنا در بطوس الاکبر** قبل از زمان جالینوس ایضا یافته
سمی باسم پادشاه آن عصر و قویتر از سایر ایاریجات و اعدل از ایاریجات لوفانیا و قدر شربش تا چهار مثقال با سوسو و غاریقون و سایر ادویه سنا سبزه
و اوسهیل و نافع است از برای سوزن مزاج بارد و اوج کبد و معده و طحال و گرده و دمانه و احتیاج ص حین و قوشن و امراض غلیظه و جهت دفع فصول غلیظه لزج
و نیان و ظلمت بصر و عسر نفس و جهت تنقیه بدن از اظطاف سده و تخمین و تقویت و تعدیل آن آورده و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و در وسعده و
سپلو و جشامض و استسقا که در ضعف و برودت جگر باشد و جگر گرده و جمیع انواع در و سر و جذام و برص و فنانق و فنی و لقوه و عرشه و فاج و فقرش

و تقویت حرارت مغز نیز نافع و نبات ضعیف او را مانع و دفع سودا و سوختن و بلغم متعفن فاسد و گدازنده اخلاط غلیظه از ریه های وجهه میکو کردن رنگ
رخسار که از نقصان خون باشد و اجتناب خون که از سردی و رطوبت بهر دو جهت جمیع و تقویت بدن آنها مفید و مرکب از دو یکبار و دفعی تار آن و سوط
او بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه آبشیا برانه بیخیزل است و آنچه موافق نسخ کمال و قد است بسرخ نویسه با ضا فم صان **صل** صبقوطری غلیظ
ابین زعفران دو ابر چینی درج مصطلکی دهن البلسان و در بریم فریون دار فلفل نعلی بهین داسود خطیا تا قحاح اذخر مکه دم قشیر طری که در کمر
افیتیمون اسارون سیله عود البلسان حلبی البلسان که دم زرد و زرد و نیم تقویت هم سنبل الطیب هم و نیم موهنا مکررم با عمل بشند و بعد از ششماه که در قیام
و در مختار بن حمل برجای موافق شده **ایا ریح فیکر** المبت یونانی فیکر یعنی نیست و از تالیفات بقراط نافع است در امراض سرد و دفع
له سحره و داعی است و منفی معده و مواد لغوی داده جو سبب هلد و گدازنده و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربش تا در مشغال و قوتش تا دو سال باقیست
صل گلشن مصطلکی سنبل الطیب و بلسان حلبی سیله دار چینی اسارون از هر یک که دی صبر زرد و در چندان مجموع کوفته و بخیه اگر ششماه استهلاک
با عمل بشند و بعد از اگر داده جو سبب هلد و گدازنده و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربش تا در مشغال و قوتش تا دو سال باقیست
و صلیب **صل** فیکر المبت از دست و در بقای قوه و قدر شرب و طریق استعمال بدستور ایارج و غازی است **صل** موافق کمال هم حنظل غازی بقون پیاز و خصل شو
اشق سقونی خربق اسود و سیاه بقون فریون از هر یک که از ده مشغال بسفای فیتیمون نقل از زرد کادریوس سیله فریون از هر یک که نه مشغال مرصا
سیکنج زرا و در طول فلفل دار فلفل اسود و بهین دار چینی جاوشیر چند بدستور فطر سالیون از هر یک که چهار مشغال و در صبر را چهار مشغال ضافه
منوده اند با سه وزن عمل شسته با سطوح موافق می نمایند **ایا ریح ارکاخاش بن داوود علیه السلام** جهت امراض رطوبی و
دشواری نفس و دوا و مره سودا و بجهت که از رطوبت باشد و دو گلو و شتیخ و فوان و وجع مفاصل و زرد اب و قروح ریه و تکه و گزین سگ یونانی تا از آن بترسد
باید با سرطان محرق داده هر گاه از آب ترسد مخلوط سازند با شیرینی از عصا قناد الحما و عصا حنظل وزن چهار قیراط و با قشیر بوم نوشند و جهت
در و شکم و رحم با سداب که مخلوط سازند با سه قیراط چند بدستور و جهت در و گدازه باب که در فرج رسا و علل البلیج افیتیمون و مویزدانه بیرون کرده قدر شربت
و دمه مزاج بدستور ایارج سابق است **صل** شیم حنظل بست و در و درم فراسیون اسطوخودوس خربق اسود کادریوس سقونی ابین دار فلفل از هر یک
و دوا قیه و در مختار بن حمل چهار و قیه است بصبل الفا مشوی فریون صبر زعفران خطیا فطر سالیون شق جاوشیر از یک و قیه جده و چینی سیکنج
مرصان سنبل اذخر قشیر زرا و دمه حرج یک و درم با عمل بشند و بعد از حاجت استهلاک **ایا ریح و وفش** موافق نسخه کمال الصناعت پیچیده می باشد
و جهت دفع سودا و بلغم و در التعلب امراض بارده داعی و عصا با سطوحی که در ایارج و غازی اندک و است با طع لفظی استهلاک و صغیرا در شربا می باشد خطیا
و قدر شربت و دمه مزاج بدستور سابق است **صل** شیم حنظل بست و درم صبر زعفران خطیا فطر سالیون شق جاوشیر از یک و قیه جده و چینی سیکنج
فطر سالیون فلفل ابین و اسود و کینج سنبل الطیب سیله دار چینی زعفران زنجبیل مرصان جده مکه و در بعضی نسخه کافیتوس فراسیون غازی بقون
از هر یک که ده ل زرا و دمه اند و بعد از حاجت با عمل شسته استهلاک **ایا ریح البقرط و ایارج فقر اطین** جهت رطوبت معده و در و شکم
از بخار فاسد متولد شده باشد و جهت خم و خونی و سایر علل سوداوی و یعنی نافع و قدر شربت و دمه مزاج بدستور ایارج سابق است **صل** خطیا سنبل
زرا و دمه حرج سیکنج دار چینی از هر یک که نیم فطر سالیون کادریوس اسطوخودوس فلفل و کبه از هر یک که چهارم خطیا زعفران از هر یک که نیم و نیم
صبر جده م و نیم شیم حنظل ششدرم با عمل بشند و بعد از حاجت استهلاک **ایا ریح اندرو ماخش مصطلکی** است جهت امراض بارده و دما و معده و مفاصل
و شق و صدمه و ضرر و شکستگی اعضا و در و بهانه و معده و نفث الدم و در و تکیان نافع است قدر شربش از یک تا چهارم صلبه با سنجین نوشند و ضامه
کنند و جهت و درم چشم با انجرب التعلب جهت و درم مقعد و یار و عن نگه رخ و جهت قروح سر انگشتان با سه که ضا دمانند و در امراض دهن و غرغره کنند و طه لوش است
و دمه مزاج بدستور ایارج سابق است **صل** دار چینی سیله سیاه قصبه زرد عود البلسان قحاح اذخر قشیر الطلحه سه و قیه و نصف کوبیده در و یک
سفالین کرده با آب باران شش زهر ق که هر زهر قی میصد مشغال است بخور ششانه با نصف ششدرم صافنوده نگا دار و در و صبر سقوطری یک غل را با آب
باران در قیاس سائیده بشویند و چندان با قیاس سائیده که خشک شود و بعد از آن با آب ادویه سابق بدستور و آفتا صبر را بسایند تا مجموع آنها بخورند و در سائیده

[illegible]

و هر چه از آنجمله سبب اودیه قوی ترکیب و دوا خاصیت باشد و مدت دیدار مزاج نیست اگر کبابا ناسند و عکس آنرا صفا و آنچه متعفن ثوران حرارت غریزی شود
و ارجح باشد که باعث سردی و اندام متعرج ناسند و شرط ترکیب با جین پنجی است که در تریاق مذکور شد و باید بمصل شتر شود و در فصل رشتان غسل را در وزن
اودیه در تابستان و در فوجی قوی فرموده اند و کمتر از دو وزن را بایز داشته اند و بعضی بوزن اودیه و بعضی ترکیب قائل شده اند و اکثر در هر فصل بسوزن قائلند
خصوصا معاجین کباب را چه علیه غسل بالغ تقض و موجب اشتعال و نفوذ قوت اودیه و راعضا و قبول طبیعت و حافظ قوت است و سبب اینکه کیفیت غسل را
در مزاج ترکیب بسیار کرده اند و اظهار نیست و نیز در حقیر اولی در مزاج مرکب چهار داشت **معجون سقر** طریقت اراض یعنی و سودا و از برای صیقل
وضعت باغ و فوخته گاه و فوخته صنعت بدن و نسیان و دوسواس و سل و سرفه قدیم و دوق و صرع و برص و بهمن و در سیه و جگر و پرتان و سپرد و ماسیل و در جوفه
مفید حاصل خطیانه از دانه های مشک تخم پنجه انگشت حلقه از زرافه و بول نیون جنید سترسیان اسار و بن سلیخ از هر یک یک لنگه و در دانه های گلیک
و چهار دانه زعفران و اریجینی اک مسلول صبر سقوی ترید سفید و جوز بوتر نفیل ریوند قاقله شده بسا سنبلیطه گسی سدر و بجمیل بلبله سیاه پوبلید اند
منق از هر یک چهار ل و یک لنگه تخم خیر خیر تخم پنجه کنگه از هر یک یک ل و دانه های زرب بن بطریق پیاز غصیل شوی انیانه از هر یک یک ل نرم صلابه کرده بر دهن اولم
چرخیده با سه وزن غسل بشیند و در جوشنه ها گذاشته و بعد از آن استمال نمایند شربتی از دو مشقال تا چهار مشقال **معجون الاسطون** جبتن
در و شکم و پهای مختلفه در بلع و رفع قوی و در درج مفید است ص فریون اینون سلیخ زعفران حمالا اقیامر قسط المر سنبلیطه صمغ عربی تخم جند قوی تخم انجور
حب الخروع القشقر مثل ارزق لبان سماق بیدانه کبریت صفر صیغه یا بلفیل بعضی از هر یک شش ل گسیخ عاقه قرقا تخم عربی شام سدر شمش کرفس از هر یک یک ل
ل زرب البیج حب جرجان نخله تخم طر مشقوق ده ل تخم بادریج یک ل تخم نمک بخیل از هر یک یک ل و بعضی اطباء بلفیل سیاه را در دو مشقال و چهار دانه های گلیک
در شراب ریحانی یا جهوری یا شمش یا بید زربیت مثل خیساییده و با شراب غیر مذکور است تخم زری نمانید و سه روز بگذارد و روغن بلسان یک ل در
مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب مزوج شود و بعد از دو روز جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه ای گذاشته بعد از ششاه استمال نمایند **معجون کاج** کبجه
در گرده و شانه و بول الدم مفید است تخم کافور از اینج از هر یک شش ل تخم خیار مقشر و تخم مشک کران تخم خاص بری اینون مقصر صندریه مقشر مقاصد معجون زعفران
بندن شوی مقشر با دانه های مقشر مقاصد معجون نیم لنگه کبک کبک البکاربست و پنجه و یا شمش قرام دار بشیند شرب یک م **معجون الاسطون** صمغ
جبت نسا و مزاج و ضعف برودت و در جوفه صفت المرطاب سنبلیطه صمغ عربی مصطکی دانه درم زرافه و بول نفیل سیاه تخم شبت تخم انجور تخم کرفس انیون نخله از هر یک یک ل
کرباس و قوطر سالیون کاشم سارون انیون انجودان سیاه فوج بر شام از هر یک چهارم با سه وزن اودیه غسل بشیند **معجون قباد الملک** و تخم
و فقرش و تسکین درد آنها و جبت منع حاد شدن درد و مفاد حاصل و فقرش و جبت سپرز و بادای غلیظه و پها کهنه و در فوج و کثودن سده و گدافتن
سنگ گرده و شانه جبت عمل النفس و سرفه و قروح اسهال تاریکی چشم و در دگر گاه در روز بوشند نافع است جبت حفظ بدن و مانع است از عارض شدن
بیماری از اراض ص تخم سداب کفر سیون انیون اسقو لوتندریون کانیطوس جابو شیر خطیانی رومی اسطوخودوس قرومانا سید سالیان از
بج ل قسط المر زعفران فلفل بعضی از خرم صا سنبلیطه بیون قشور اصل اللفاح اشق فوج حبلی تخم رازیا تخم خربری گسیخ ناردین فلیطی که
سنبلیطه رومی حلیسیان از هر یک یک ل و اریجینی هشت ل سیخ شانه زده ل عصاره عافت کاشم زرب جند قوی رفته صمغ الوز از هر یک چهار مشقال اینون
زرب البیج الا بیض از هر یک شش ل اودیه را کوفته چینه و پنجه خیساییده و نیت در شراب ریحانی یا جهوری یا بید زربیت مثل خیساییده با سه وزن اودیه غسل کف
گرفته بشیند و استمال نمایند و در وقت حاجت بقدر ششاه قدر شربت اودیه یکدریم است باب گرم و جبت سنگ شانه و گرده باب کرفس در از اینج و جبت و در
و کبد بار الاصول و جبت فقرش و در دانه های حاصل و در فوج بقدر یک تخم زربیت از طعام باب گرم منجر شیا معنی او شرب الفواح است جبت در موده
که از برودت باشد و سودا و البصر و در فوج و عسر البول و در ههای یعنی و بادای غلیظه و از برای صحت بدن از علل بسیار بعدیل است ص جنید تقریر و بکار
از هر یک یک ل فلفل و فلفل قسط علوا از هر یک شش مشقال زعفران یک ل و در بعضی نسخ شش قیر اودیه شش مشقال است موفود و قو سارون
از هر یک یک ل اودیه را کوفته و پنجه با غسل کف گرفته بشیند و بعضی اطباء با غسل یک کبره مثلث د ل میکنند قدر شربت از یک لنگه تا نیم مشقال بقدر حاجت
بعد از ششاه استمال نمایند و **وار اللمیت** جبت تپا کبک و سالیخ و سدر و بجمیل بلبله سیاه از هر یک یک ل و در دانه های گلیک و کبک

طریقت اراض یعنی و سودا و از برای صیقل

[illegible]

موسم سرما میں ہمارے ملک میں کئی سال سے خشک موسم

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

در هر یک دو م ح و ص و ی و ج و ح و ق و س و م کوفه با میرزا و بیرون کرده بوزن آن بیشتر شش از نیم مثقال یا یک مثقال و نیم است معجون
 جهت امر من بلعنی و سوادی و ریاح و سده جگر و بروده کرده و مثانه و صلیح حال بدن آفت است نفس فلفل سفید سیل از هر یک چهار مثقال فلفل بجز سیل طبیب محمود
 نصیب از زیره تخم سور و زنجبیل سعد و خولجان و فلفل و زعفران و در جینی سیلو اساردن و زعفران و صلیح از هر یک هشت مثقال و نیم است معجون
 از شیخ ابوعلی جهت نفوسه معده که با پوست باشد و زنجبیل و در جینی سیلو زعفران فلفل سیاه و زنجبیل زرد و از هر یک پنج مثقال سعد زرب سانج و فلفل
 از هر یک نیم مثقال معجون خام مفتال لاجورد و دودانگ کافور یکد انگ نرب چهار انگ یک مثقال با غسل و دیگر سیاه نیز و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال و نیم
 سال محمود و دل داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عود و غیر ملین عود مشک عنبر جد و در جینی صلیح فلفل قرضل از هر یک یک مثقال و نیم
 باور بنجوبه که از زبان تخم کرفس بادیان سبیل اگر ترکی پوست تربخ از هر یک مثقال با غسل و نبات کشند و در نیم شیخ ابوعلی کافور یکد انگ نیم جد و از پوست تر که
 را مضاف کرده است معجون سفر حللی قابض به پاک کرده بکین عسل کین و در طبل است که صد شتا و مثقال باشد فلفل و زعفران و فلفل و زنجبیل و عسل و مثقال
 و سبیل و ختال و قافله سبیل و فلفل و در جینی زعفران و پوست مفتال به پاک کرده از پوست و دانه را چه بخت از پودین درشت بیرون کرده با غسل بقوام آورد
 با دود و زنجبیل باشد مقدار شربت چهار مثقال است زعفرانی جهت توه کرده و جگر و باه و معده و سردی و در یک مثقال و دانه و شکند عسل تخم کرفس و دانه تخم
 تخم اسپت تخم ترنیز که انخواه معجون خروبه و خیاریخ کرفس از هر یک پنج مثقال عود و زعفران قرضل و صلیح عود از هر یک یک مثقال بسیار قرضل فلفل و کباب از هر یک
 عنبر نیم مثقال سیلو بیشتر مقدار شربت و دود مثقال بعد از دوا به خوردند معجون ماسک البول جهت سبیل البول و فلفل و نافع است صلب و بواسیر
 مقبول با نوره م حرف و در تخم سد آب از هر یک یک م کند رطب الاس جوز بوا بسبه و قرضل البلیک اسود از هر یک دو م سعد و تخم بیل از هر یک م انجیر خشک یک م با غسل
 و شربت از شش مثقال با نوج مثقال معجون البتد و لیفون جهت نفوسه معده ص زعفران کاشمیر از اسد تخم کرفس و زنجبیل حاشا و
 الفصون به کباب از هر یک شش م با دانه تخم شربان از هر یک و نیم فلفل بهشت م با نوره و زن او و عسل بیشتر معجون قهر جهت سردی و در جگر و سینه و الاغش
 و شعله و شعله و صفافی او از دوا و ربول و در دسب ز نافع است ص سوزیدانه یک شمش است پنج مثقال زعفران سبیل الطیب نیم و در جینی و در شش مثقال
 از هر یک یک مثقال تصبیل از زیره فلاح الاخر علیک البکم متعل از ررق از هر یک و مثقال و نیم و در صاف چهار مثقال صموغرا شربا یا قایم مقام شربا شربا با غسل
 و شربت یک ل باب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با نوج فاما معجون حلیت جهت رفع تب و بدم و نفهم سد با و تحمیل ریاح
 که در آن جی که در کل صلیح فلفل و سد خشک با سو و بحر جیه عسل بیشتر در شربت یک مثقال معجون انجبت جهت بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن
 گوده و فلفل حاشا و با نفع است و او را فلفل و شربا شربا صلیح سیاه و لیف فلفل و فلفل و زنجبیل و شربا شربا صلیح سبیل طیب از هر یک هال تخم شربت تخم
 از هر یک چهار مثقال غبث ای بر و جیف بر و عنن با دانه شیرین جو شانه و دل با سوزن او و عسل بیشتر و اگر دشتال یا یک مثقال مشک و روغن آتوی
 خوابد و معجون القویج الیخی از جربیات کن الدین معجون سد خولجان سیلخ پنج کربانج هفت مثقال و یک م کباب خسته و یک م کباب کباب
 پس بچشاند تا اگر نصف رسد پس صاف نموده بعد از آن زربنا و صلیح نارسک عود پوست تربخ و زعفران کاشمیر تخم کرفس سانج یکد انیسون و زعفران
 تخم ترب زرب صفت و نوج و در جینی حلیت کون کرمانی و فلفل حرف از هر یک یک و نیم جد نصف وزن و کوب و بحر جیه پس شش مثقال عسل را با کلاب کوبیده
 باقی او و در رایان عسل بیشتر و در جینی با دانه تلخ است مثقال با نفع است و اگر خواسته باشد که عسل قوی باشد اضافد کنند یا دغوس یا شربا شربا که خواسته
 معجون زوفا جهت نفخ سواد و سینه و جرم ایوی است ص صلیح زوفا خشک پرسیاوشان از هر یک یک مثقال و دانه فلفل از
 بر یک یک مثقال معجون دانه تخم از هر یک یک مثقال و نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم
 ترندی سوزیدانه از هر یک هال و نیم تخم کرفس نیم از نایا پرسیاوشان صلیح السوس زوفا خشک تخم سیون از هر یک پنج ل در چهار طبل آنچه شاند تا
 بر جی آید پس صد کند و هر روز یک ص را با دود مثقال معجون کوب و بحر جیه و سبیل و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم
 و دانه ای نایند عسل السوس خردل صرب تخم شربت جو شانه و کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم
 ماسک استس جهت توه باه و مثانه و قیاس است بسیار و در جینی صلیح فلفل قرضل از هر یک یک مثقال و نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم و زعفران کافور یکد انگ نیم

[illegible]

۴۴ خدیوہ ستر و ایشیوں و مول

[illegible][illegible]

[illegible]

من فاش مثل منافع فلوسا کما فی است لیکن انفع است از دوقنی است برین
 و در ذلک و اسباب و وضع بگویند این احسن و اولیست و هر دو معنی درین اند که اگر در اطریح و دهنه ناید تا حاجت نباشد احتمال نماید اجزاء و بعضی
 اجزاء فلوسای فارسی است با دوقنی سیلخه کرم و سادج شش درمی و در وعین لبسان بخیرم و قوتش تا چهار سال باقی بماند فلوسای فارسی
 جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سر درد و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی بماند و قبل از ششماه احتمال نباشد
 و قدر شربت تا یکدرهم ص فلعل یعنی بزر البخیز از هر یک است پنج م ایون ملین مخوم فوه تخم کرفس جوز ابل اسارون نانخاه رازیخ سنبلی قسط بادام
 از هر یک پانزده م مغز تخم خربزه پنج م اشش سدم باعل و شراب شیرینده و بعضی نسخه زعفران پنج م مرصان عاقر قارص فوین از هر یک یک م زرباد و روج
 لو لوشک از هر یک یکدرم کافور یکدک نیم و بعضی نسخه جدید تر مر جان کبریا از هر یک یک م بر ششعانی برکات منقول از خدا و سناد و کرم حرم
 حکیم محمد باقر طب شراه دگرید بهتر از همه ششعانی است ص بزر البخیز فلعل سفید از هر یک یک م ایون ده م زعفران پنج م عاقر قارص سنبلی الطیب و سیلخه زرباد
 بهین سرخ و سفید از هر یک دو م و عود لبسان چهارم جدید سترده شغال خشک اس فوین از هر یک یکدرم و روع لبسان چهارم شغال اگر نباشد بل
 روعن زیتون کشته فلوسا خاصه که حکیم محمد باقر طب شراه ترتیب داده در جمیع امر به افق است ص بزر البخیز فلعل زعفران ص صلی و عاقر ششک
 شیب مر و دیورق طلا یا قوت بسند لعل عاقر قارص فوین تخم بادرنجوبه پوست ترنج بوزیدان بهین سفید و دو گوگرد که ترکیب پوست بیرون پسته از هر یک
 دو شغال کبر بادرق نقره زرباد و روج بسیار از هر یک چهار شغال عود فارسی سادج یکدک اسلو خود و من قرضل زنجبیل اسارون و پسته نیمه حبیبان
 و بزر البخیز سدر و شربط بحری جوز بوا اسان العصاره فیضیه الشکب یونید چینی غاریقون و فلعل سلیمه همانا نظر سالیون مرکب سیه سالیون مرکب سیه سالیون
 بیل از هر یک یک شغال باریخ صندل سفید سنبلی الطیب یک م کرفس خشک اس سفید و مغز چوبه مغز نارچیل از هر یک یک شغال مغز تخم خربزه
 از هر یک یک شغال ایون صندل شغال عسل سه وزن و دو پیه فلوسا کما فی شرب قریب الاعتدال سوافق از هر یک چهاره و باره که حقیر ترتیب داده است
 و سبلی بجا قاطار و اوج نوره بزر البخیز ده فلعل سفید ده ایون فارسی ده زعفران یکدک ششک یک م صندل سفید ده و چینی سه شغال طباشیر سه شغال
 سنبلی الطیب شغال گلشن ششک سفید علویه نارچیل از هر یک یک شغال زرباد و روج از هر یک و شغال گل کا زبان بسیار و شغال عود
 سادج نیمه حبیبان عود لبسان سدر زرب قسط بحری جوز بوا اسان العصاره فیضیه از هر یک دو شغال الکلیشیر و روده مفت شغال و فلعل سلیمه اسارون
 فوین زنجبیل رازیانه ایون قرضل فوین پوست ترنج پوست تدرق نقره از هر یک و شغال ششک نیم شغال غیر شرب و شغال فلوسا کما فی
 ایون بست فلعل سفید بست شغال سنبلی الطیب بست شغال اسارون دو شغال تخم کرفس شش شغال بسیار و شغال زعفران گلشن از هر یک شش شغال
 ششک نیم شغال غیر ششک شغال ورق طلا پنجاه و درق نقره صد م سنبلی الطیب یک م کرفس خشک اس سفید و مغز چوبه مغز نارچیل از هر یک یک شغال
 که مر و حرم طیار الودین عاده الاسلام فارسی سفید یکدک از خطابی برکات نسخه نوده ام و حقیر ترتیب نوده و بهترین نسخه است جهت دفع سموات حیوانی و نباتی و جهت سدر
 و دوار و خلطه بصیر و از گوش و زکام و نزله و نفوذ و فالج و حشه و سیلان بجا از دهن و ذکا قلب قوه حفظ و دفع نسیان و کد هضم و نفوذ و صفا فی صوب
 سهرست و سیان هری و از جهت چشیدن و بروده سنده و بجا و کثودن سده بگو و تقویت آن که بکار دارد از هر یک انفع است جهت ربود انواع اشتها و سستی و ان
 مزاج و بوی بار و تقویت جاع و زایه میگذارد حراره را و این میگذارد کسل تشاوب و تمطی و استرخا و انواع اعیار و جهت نفیست سنگ گره و دانه و دانه
 انفع و در یک مجتبی را مقدار بسیار و جهت دفع و سواس سودا و وحشت و سور مزاج بار و در معده و قلب و هضم و دیر شدن غذا انفع و قدر شرب و افغان
 کیشغال و تلمس یکدک انگ و صا حبیل مقدار نخودی باب گرم نباشا وقت خواب بخوشند و زمان بار و پانزده روز و در زمان عار سه روز یکبار یا باب گرم
 روعن بادام شیرین و نبات و غذا نمایند و در مزاج خشک و سودا از صا حبیل بار و مقدار سه باب مزاج جوین کنند و همچنین سودا نماید صاحب نفوذ که در مزاج
 علق مقدار چه پس گرفته ایش را ابتلاع نمایند و در سرفه که نه و تازه بغنی بصیر مزاج جوین مقدار چه و جهت خفوق النفس و ریه باب زیه و سبلی اسوس
 و در روج فواد و معاباب رطبه اگر متعذر باشد بلطیم زیه و جهت وجع مریز یا و الور و وعل و حر و جهت در و پهل و شرباب الاصول و جهت در و بجا یا تبیل و در
 از نوده بار و باشد و اگر اسده باشد بار الاصول و جهت مسکن با و الاس هرگاه جدید شکم و نفوذ که در جهت و در و نباتانی که گرم نباشد باشد و آتش

۴۵- حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

مستطاب حضرت مولانا محمد رفیع الرحمن صاحب دہلی

دستار و در دستار بجای می آید و جهت تپهای بالا برگاه با اوج و جهت تپهای مرکز بطبعش انیسون و جهت زیر اب بزر قطنا و اب نیکم
و جهت حصاة با سداب اب و رقیق و جهت سبک که خواص لطیفه شفاش و جهت بوسیر بار الکدکاش و جهت نعل اسان جد اسکان و جهت غم غم سبب
اب کاسنی و جهت جامع بار اعلی الطبع و جهت فقرش یک جبهه بر روز و بر وجهش که زیاد و فاس قطع نشود با طبع و جهت هم باب حرل و جهت که
کافور و زعفران و بلیغ بود با و الو و جهت گزین حضرت سبیل و جهت گزین افامی جبهه بر روز و بر چندی کنند باز و نشاندانی ساکن گردد و علامت دین
آنست که ماگزیده و تکیه پاک شود از ستم خواش می برد و همچنین در ستم قیالی و جهت ماده که در گده بهر سیده باشد بطبعش که فزاید و جهت رفع زیادتی خون حصین
با سبب جهت اعتبار خون حصین بطبع عتاب و جهت قوی طبع اصل اسوس نافع است اصل آن دار فضل و ارجحی جلیلا ساید چند سید سترار
هر یک چهار و نیم سبیل بطیفه جاح از هر یک ده م اینون یک و قیده نیم و حضرتان پنجم انیسون پانزده و متقال نیم گرم از هر یک یک و نیم
متقال فضل سیاه مست و دو متقال و نیم قسط فوا اسارون از هر یک یک متقال و نیم و نیمیل فو و بر خشک از هر یک سبب هم روغن لبسان و روغن گلستر
زیت و ده متقال مس بقدر چهار صد پنجاه متقال **ترتیب** بر الساعه از لاطیر الدین حماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که بر موز نوشته
و تصریح نموده که بخند مصنفه متقال کرده ام فلعل سفید و سیاه بر البیض اینون فرقیون زعفران سبیل و روغن و دوزن او و بعد از ششاه
استعمال نمایند و منافع آن و طریق شربت او در هر مرضی مجرب است که در شفا سابق نوشته شده و در بعضی نسخه فضل مختصر است و در فید او در صورت کلی
بر روده خواب بود با فغانین ایل بحار و فانه شسته و دیگر از لاطیر الدین نقل شده و دیگر بجزر جعفر سبب و در اکثر خاص بهتر است و بطوس است و جهت
تپ ریه که بجزر رسیده اصل مس سیاه که در یوس مرصاف زعفران جلیلا از هر یک پانزده و نیم گرم اینون سبیل و طبیب منعم عربی چند بیت تر فارسی
از هر یک یک تا قیاقه با فغانین فطر اسالیون از هر یک و قصبه الزیره دار ششمان طبا عصاره نجه ایش از هر یک پنج و نیم و روغن زیتونی اسارون
جبهه روغن لبسان از هر یک و نیم و روغن لبسان زیت العقیق است و در چندان بود و دوزن اصل بشه و شفا **بیماری**
او با فضل مخلد نامند جهت در و سر کینه و فقرش و صر و دوسواس فامج و تپهای که با فو تبه و سر ما شد بجهت صوت و در نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند
از واکتبا نمایند و جهت در دندان و گزین همام و در شوش و پهل و شرسیف و دیگر احتباس بول و تفتیه مشاء نافع و جهت منخزل با ماء اصل نوشته
و در قی کردن خون آب بازنگیا اب حصی الریحی و در و روده و ریح فیلطه بانی که در و تخم زانیا جوشانیده باشند و در دما جوی و در دم آن و در قی
و تو حش سواد و در حش و در و سر و سواد و طلای او و تفتیه بجهت و مقوی و تفتیه اولی و نیم م با آبی طبع حلیه جهت در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند
و در و فغانین بسترش نوشته شده موافق تجربیات ابوی رحمة الله است **صل** مسینه نقاح از هر یک یک و نیم جبهه سید ستر فطر اسالیون از هر یک یک و نیم
و در بعضی نسخ و در و ده متقال تخم قرش و او قیده سیاسالیون کشتال فطر الدار صنی اتر اص از هر یک سیاه سالی اسارون از هر یک یک شش متقال فغانین
و در و ده متقال دار فضل چهارده متقال اینون ده متقال زعفران حمان از هر یک چهار متقال و در شربت تا یک گرم و در بعضی نسخه انیسون و ده متقال
و در فضل چهار متقال سبیل بطیفه چهار متقال و در بعضی نسخه سبیل بطیفه شش متقال است **قصر** او و در مجموع و در و اقص مذکور است و رازی
نقدش شش متقال ترتیب داده بی اختلاف او و دوزان قسط الزهره و فضل سفید قرنفل از هر یک و دوزان فو و چهار جبهه دار چینی و مصلکی زعفران
از هر یک چهار و یک سبیل و طبیب فاج از هر یک یک متقال مرصاف چهار و فغانین حمان دار ششمان قصبه الزیره از هر یک و دوزان ابشراب یا قیاقه مقام او
کنند **معجون** ربع از مخرات حکیم حماد الدین محمود فرموده که چون رفته بود و ساعت قبل از تپ و در و فغانین شش متقال و فغانین و در و تپ
قطع کند و مسی است بجهت بود و در و حکایت قرنفل و در چینی شونیز مرصاف مسینه سالی از هر یک یک م اینون سداب قبل از هر یک یک م عمل بوزن چهار
بشبه **معجون** ربع و دیگر سنقول از هر یک یک و رازی و او نیز فرموده که زیاده از چهار تپ و تفتیه یعنی افتد و در شربت بدستور معجون سابق
تریا که که بهر دست م حضرتان نه مر از هر یک چهار و نیم و حکایت از هر یک و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند
نسخه دیگر از هر یک یک و نیم و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند
و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند و در و نیم که کار خوبه باشد و سواد بماند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۰
تفتیح احشاء و ریه و صفت بکوه مستقیم و متعرج سد و نافع و نشانه و مختلف بهترین نسخه از حدیث بن اسحق است که صاحب کمال الصناعة ترجمه کرده و آنرا
مقتضب الزمیر و اسارون عود لسان سلیم جبهه مصطکی نو از هر یک شش ل فجاج از خضر عفران از هر یک دوازده ل دار چینی حاما مرصا از هر یک
و چهار ل افخوان بست اسنبیل الطیب دوازده ل با شراب یا میند یا عمل یا جمبوک قرص بسازند قرص اندر و خون الملك کسولان
باسم پادشاه انصاریع کرده و جزو عظم تر یا ق غرره و لیشی یا کبر است معقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تر یا قیه و جهت علل بارده اعقاد ریه سفید
با بود مرخ و سفید و ساق و سیران مرصا اسارون انیسون است و مقتضب الزمیر و عود لسان با سویه با شراب یا جمبوک یا شلث یا بند زبیت و ریه
قرص لک که از جلا اجزای معاجین که با است فیلوش که کوف با شد کبوتر و لک منقول و جزو با شراب یا جمبوک یا شلث قرص بسازند قرص
افز معصوم که از جلا اجزای معاجین که با است فیلوش که کوف با شد کبوتر و لک منقول و جزو با شراب یا جمبوک یا شلث قرص بسازند قرص
باغی و زلالات قدیم بسیار موثر است حاما و ارشیتان فسطیج و صلب الذریعہ لطفل سفید قرص نقل یا نخود از هر یک سی ل دار چینی مصطکی زعفران سی ل
از هر یک شش ل نو یک اسنبیل الطیب سی ل از هر یک شش ل با شراب یا مثال آن از دوزرات قرص بسازند قرص افز و قوصحما
یعنی قرص زعفران از جلا اجزای معاجین است در خواص مانند افز معصوم بعضی هر دورا با بن اسم می نامند زعفران دار چینی مصطکی پنج سوس
اسمانجونی ساف جرم که از هر یک ول گلسرخ حاما فسطیج هر یک یک ل مرصا چهار ل با شراب یا مثال آن به صورت یک گذشت قرص بسازند قرص
قرص فمونی از اجزاء مفرود و دیوس است محمل و لطف و مفتوح و معنی احشا و جهت امر آن بارده اعقاد ریه نافع و با قوه تر یا قیه است سویه بیداد و چال
عاکس العظم چهارده ل مرصا و خضر هر یک دوازده ل دار چینی مقل ارزق افکار الطیب بن الیه می سلخه اکلیل الملك سد حلیا هر یک سی ل مقتضای ریه
مل زعفران یک ل قطر الیود و ول و نیم صومع را و شراب یا مثال آن حبسیانده قرص بسازند و بعضی از غذا با سه وزن آن غسل همچون کرده اند
قرص طباشیر ملین از انلیف مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین نسخه و معمول حقیر است و جهت تپهای حاره و حصه و الد و تپ و ق
و حره ابول و تشنگی و تشنگین انتها اظطلاح و حره و سعال و ذات و اجنب فید است گلسرخ شش ل طباشیر نشاسته تخم خرفه از هر یک پنجاه ل تخم کدو تخم هندوان
تخم خیار تخم کنیز از هر یک سی ل گل بنفشه صندل سفید کثیر از تخمین ریس سی ل فیلوف زعفران با شیر جو قرص بسازند و از یک شقال تا دو شقال بنوشند
قرص طباشیر ملین جهت تپهای صفراوی و دوسوی و رفع تشنگی و تشنگین طیان خون نافع است ص ص طباشیر سفید گلسرخ از هر یک پنجاه
صندل سفید سوده مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مغز دانه به ریس سی ل زرشک سفی صانع عربی کثیر از هر یک سی ل تخمین سفید پنجاه و یک ل بابت تخمین قرص
بسازند اگر تشنگین بیشتر خراشند ریون و صینی غار ریون سفید اضافی نموده مقدار شربت کیشقال **قرص طباشیر قابض** و رو قابض
این است با نیست طبع استقامت نماید تخم خرفه بوداده گلسرخ صندل سفید سوده گلسرخ آقا قیا صمغ عربی بوداده کثیر بوداده نشاسته بوداده شاه بلوط ریس سی
طباشیر تخم حاض بوداده زرشک سفی اجزاء از نرم صلا یه سوده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با سبب باله با نوز یک قرص بسازند و سیاه خشک که در کینه
را سیاه نشاند و اگر با سهال و غده کبدی باشد و خون بسیار تیره ریون صینی که را بنیخ مرجان سماق سنفی و نجبا اضافی نماید **قرص و رو قابض**
جهت نزف الدم و جهت سهال و بواسیر منقول از قانون و مجرب است گل رسی طباشیر شاه بلوط تخم حاض مقشر گلسرخ صمغ مشک و سلطان محرق با سویه
باب بقرص ساخته است اما نمایند قرص و رو و مخر جهت درد فم حده و حیات باغی گلسرخ خمش مصل سوس حرام سنبل الطیب م یا میفقم بقدر
یک م قرص بسازند **قرص مارپوس** جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافع است تخم کرفس انیسون از هر یک شش م فستین چهار م فلفل
و دوم مرصا دوم دار چینی شش م مصطکی چهار م امیون یک م چند بیدر دوم با قیصها بسازند بقدر کیشقال **قرص کاسنج** جهت فروغ کلیه و
و تقطیع البول و بول الدم بنایت مجرب است منقول از حایس امین الله که فیون تخم کرفس زربلیج شاربخ از هر یک شش ل تخم رازیانه و ل زعفران تخم حاض
برخی مقشر بلونزه با دام تخم مقشر از هر یک شش ل کاسنج جلی بست و پنجه و تخم خیار دوازده شقال او به لکوفه یا سنجی همچون ساخته قرص بسازند
قرص البه و ریه جهت سهال و فروغ هوا کسی را که بغم غلام مشغول و بچش سخت در جزو سیلان حبض شده اثر باشد حلیاس و دو شقال تخم رازیانه
انیسون یا نخود تخم کرفس زربلیج و قوازم هر یک او به انیسون و ل با شراب یا سنج شش تا نیم م قرص بسازند و بعد از ششاه استقامت نماید **قرص مرصا**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوبیده انوک بود و دوشمال با ... سفوف ...
کرده که سه م نه اند و در حج زرد بود و در حج کد نیم در هر مردانید که م شکر در م شترش سه دریم با این نسبتین سفوف سورخان کبیر ...
عرق النساء نافع است ...
بلغم به چندین نمونه ...
سعد شیدانچ مکده و م کلزارم شترش ...
زیتون چرب کرده و جزو باطو هر روز دوشمال ...
دو جزو شترش ...
افقیون ...
کیم محمد باقری ...
دو کینه زایل میکند ...
سفوف مجرب ...
همه دوشمال را با جلا ...
که با کلیه قطع میکند ...
و ابتدا از رستان ...
استعمل ...
در این ...
سیاه و سفید ...
کوفته و بجز بخت ...
بعد از آن ...
سفوف ...
آور و تقویت ...
سفوف ...
بهت و دلشت ...
نموده در ...
شود و این ...
بای ...
تخم ...
چته ریا ...
خیر ...
تا باشد ...
نرم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عقاب یکریل شیر خشک عدس پنچ کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 شربت حلاوت چنانکه در طبیبان و بعضی از نویسندگان آمده است و بعضی از نویسندگان در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 گل گاوزبان پرسایه و شان اسطوخودوس غاریقون سفید از هر یک پنچ ل نخاع خشک از این پنچ سوسن کبود و قرمز از هر یک سه شقال در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 چهار صند و پنجاه شقال آب دو سه روز صیانت نماید بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 و شال آن بنوشند شربت العنصل کسین عضل نیز مانند منقول از کمال حبه صلابه سر و بگو و نصیحت شده و قطع اخلاط غلیظه در حق تنقیه النفس و پاک کردن
 رطوبت باشد وضع بیا عضل یک رطل و نیم با کار و چوبین بیزه کنند و با پانزده رطل سرکه که با شش نرم بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 انما نموده بقوام آورده کف بگیرند و این الدوله و جمیع از قدام این او و به اضافه کرده اند زنجبیل سیر که با فی عاقره حاجی انجودان زوفا خشک و پنجاه
 از هر یک پنچ شقال فلفل و شقال تخم زهر بری کاشم هر یک و شقال و نیم قرماد و شقال سداب شش شقال سافور یک سده شقال با عضل در سر که بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 و بنوشند شربت حلاوت چنانکه در طبیبان و بعضی از نویسندگان آمده است و بعضی از نویسندگان در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 الا و به حبه صلابه سر و بگو و نصیحت شده و قطع اخلاط غلیظه در حق تنقیه النفس و پاک کردن
 و عفو ترنمه اخلاط و نیکو کردن بکودمان بغایت موثر است چوب کادی و نیکوب کرده شاخ بادن پوست بیخ بادبان و تخم بادبان و تخم بادی و عذاب اند بر طرف
 از هر یک بطی کلسنج نیم رطل سنبل الطیب یک از چوب پاک کرده از هر یک چهار شقال صندل سرخ و سفید هر یک ده شقال کیشانه روز و چهار شقال آن آب بنوشند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 بجوشانند تا بکشد رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه که با شش نرم بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 چند جوش و نه تا بقوام آید و از سرش بردارند کافور زعفران از هر یک سه شقال در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 کیش شربت انترجی موافق نسخه قاجار حبه صلابه سر و بگو و نصیحت شده و قطع اخلاط غلیظه در حق تنقیه النفس و پاک کردن
 در شربت که نه صاف یا جمهوری بعد شش قطره که هر قطره صد و پنجاه شقال است بخت روز و پنجاه شقال صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 و بعضی از پوست ترنج شرب مسطر ترتیب میدهند و بعضی یکریل پوست ترنج را و در دیت و پنجاه شقال آب بنوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 با یکریل عسل بقوام آورد و شربت حلاوت چنانکه در طبیبان و بعضی از نویسندگان آمده است و بعضی از نویسندگان در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 نرم بجوشانند و کف بگیرند و بهر شقال عسل اضافه نموده و بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 طبع میدارند تا بکشد رسد و بعد از سرد شدن پاچه را افزوده و میدارند و سه شقال زعفران در آن حل کرده و شیشها کاشم و شیشها حکم کرده ایچیل روز و چهار شقال
 بگذارند و بهر حبه کاشم شود و قویتر میگردد و شربت حلاوت چنانکه در طبیبان و بعضی از نویسندگان آمده است و بعضی از نویسندگان در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 شرب حبه حنظل قسطا بلخ زرد چینی تخم کشوث تخم خرنه تخم خیار از هر یک سه شقال ابل تخم کرفس را با نه روز را سوسن تخم کاسنی بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 بیدانه انجیر زرد از هر یک ده شقال در یکین شیر نیابنیا شده بجوشانند تا بکشد رسد و با صد و پنجاه شقال شکر بقوام آورد و بهر روز ده شقال آنرا ابدات حیض و بول
 بنوشند و بهر گاه طبع یابن باشد با کلسنج مجوده شوی و غاریقون بنوشند شربت حلاوت چنانکه در طبیبان و بعضی از نویسندگان آمده است و بعضی از نویسندگان در ده رطل آب بجوشانند تا بکشد رسد پس صاف نموده و در آن او شکر بقوام آورد و شربت حلاوت حاصل است
 متقوی اعصاب و باغ و بکشد است انستین و چهار شقال غاریقون شل آن کلسنج هشت شقال بهر روز و ده شقال عاقل شل آن بصل تخم کرفس و زعفران
 سنبل الطیب سارون سیافنج هندی هر یک یک شقال و نیم نخاع اعلی السوسن یک سده شقال بیخ که فسنج را زیاده کند و ده شقال خود زعفران هر یک یک شقال
 و نیم و بهشت رطل شربت بجوشانند تا بکشد رسد و با یکریل و نیم عسل بقوام آورد و اگر بجای شربت آب و بجای عسل شکر کنند میتوانا بود و نوع دیگر که سفید
 حبه مالونیکاراق و ضعف معده که از بروده باشد و سوء القیه بغایت آلوده است انستین و ده شقال کلسنج هشت شقال تربید چار شقال غاریقون چهار شقال
 سنبل الطیب شقال در چهار صد شقال آب بجوشانند تا بکشد رسد و با صد و شش شقال شکر بقوام آورد و اگر ترید بهشت شقال و سنبل را با چهار شقال کاشم
 خواهد بود و نوع دیگر از حبه مالونیکاراق و ضعف معده و دیگر که با میریت طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است انستین و ده شقال کلسنج چهار شقال غاریقون
 ده شقال تربید چار شقال بجوشانند تا بکشد رسد و با صد و شش شقال شکر بقوام آورد و اگر ترید بهشت شقال و سنبل را با چهار شقال کاشم

دو حش سده اوی واقسام بالیو نماید باغ است موافق نسخه دما بر ششم خام که عبارت از دویله است بر ششم شش دانگ که معروف الجوان حریریت سید شمس
شمال و یک شانه و دیگر از سید شمال آبی که این باغ چند بار در دواخته باشند بخیا کنند پس بچو شاند تا بکند رسد و بر ششم را افشرد و برین
آورد و لبست و بخت مال گل که زبان و پانزده شمال با و پنجو بر عیجده و در سه رطل آب بچو شاند تا طشت بماند و آب او را اضافه آبی بر ششم کنند و با سید شمال
آورد و غیر شربت و ورق طلا از هر یک یک شال نیم و ورق نقره و روایه مصططک از هر یک و مثقال دران حل کنند و بعضی سجا پهلر بر کرده اند و اگر بیک کنند با
شکافت و گرم ابر شیم را برین کنند که با پانچو شش شربت ابر شیم معمول تاخرین است موافق نسخه مرحوم معفور حکیم محمد قرقی اکثر امرجه دور دفع مواد
سوداوی و قطعان و تقویت دل و اعضا و ریه سده و اقسام بالیو نماید و خوش و هموم لغایت مشر است ابر شیم حریریت سید شمال با سه و ز در حق کاو
و عرق بید مشک عرق شاتره و گلاب از هر یک یکین تیریز که شش شش مثقال باشد آب سبب شیرین آب امرو شیرین آب انار شیرین آب به شیرین
و بهیت شمال خنیا نند و بعد از ان بچو شاند تا برنج رسد و درین چو شاند درین مصططک سبیل سندی جوز بوا بسیارند و عطران از هر یک یک شال
عود ساج چند بر یک یک شال نیم و در چینی سه مثقال هر را گو بیده در پاچم بسته و آن را دواخته بچو شاند و بعد از ان آب امرو ابر شیم و اوقه
را افشرد و آب صاف کرده باشد شش مثقال شکر سفید و دویست مثقال اصل عسل قوام آورد و غیر شربت ورق طلا از هر یک یک شال و ورق نقره سه
سنگ نیم مثقال دران حل کنند و اگر قویتر خواهند مصططک زعفران و در پنج بنین قرفل عود سبیل صندل از هر یک نیم مثقال کوفته و حبه اضاف نمایند
شکر از هر دویست مثقال اصل با سید شمال سیکند و زعفران با منی چو شاند بلکه بعد از قوام در وحل سیکند و این النسب است چه زعفران از شش
صنیف الاثریش و شربت فواکه معقل معمول تاخرین است و اوصاف سایر قوتها وجهه تا بهین ضعف احتیاج است آب انار ترش و شیرین آب
ترش شیرین آب امرو ترش شیرین آب سبب شیرین آب امرو ترش شیرین که در کونج نامند آب زرشک از هر یک نیم جوز بوا آب شکر سفید بقوام آورند
بعضی کچر و آب بگو را اضاف میکنند و آن النسب است و اگر آب بگو را عیجده بچو شاند تا بکند رفته ثلثان بماند اولی است شربت فواکه شیرین حبه تقویت
و تا بهین صاحبان نیست طبع و حبه صاحب سعال موافق است آب سیو شیرین که مذکور شد با لث آن شکر قوام آورند شربت فواکه ترش تا بهین ترش
شیرین است و در نان شل آن صاحب سعال موافق نیست و اصل بعد سوراقت است که تا بهین ترش ترش بکند و بر یک ازین اثره موافق احوال شربت
با دویله مناسبه است آن نموده که اودی به اضافه را کوفته و با برنج بسته دران بچو شاند شربت عود و ترش معمول تاخرین مقوی معده و اختصار ریه و حبه
رفع غمیان و دیگر باغ و بخار را بخور باغ است آب سبب ترش شیرین آب انار ترش شیرین آب لیو از هر یک صد و پنجاه است صندل قند بقوام آورند
عود قاری صندل سفید کسرم قرفل مصططک سبیل الطیب اسارون بسیار با و پنجو به ساج شک و غیر ورق طلا و نقره دران حل کنند شربت
تریاقی که با دویله هم و گزیدن انی است و حبه کرب و قطعان و عثمان و بر لکین ششها سحر است منقول آنکه کرده آب زرشک آب سبب شیرین
یک صد مثقال آب لیو آب ترش بر یک صد و پنجاه مثقال با لث آن شکر قوام آورد و در دوازدی که آب ترش حل کرده باشند شش مثقال اضاف کنند
و بیوقت و اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است شربت حش منقول از ترجمه با بر دیرت حبه در کرده و دمانه و رحم و جگر و معض و دویله
و عرق السار و نفت الدم و راجد فواقی و قطعان و قرحه معاد و تهای دایره و گزیدن جوام و در دویله مفاصل سحر و البته انداخیز و رازیا نه بر یک صد و پنجاه
مثقال کیشانه و در سه وزن آن آب خنیا نند پس بچو شاند تا بهیت رسد بعد از ان صاف نموده و با شیر و گل سنج تازه سید شمال قند سفید
مثقال بچو شاند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال ریو چینی که گلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال و درین کرده کاوی حبه نموده دران حل کنند و از
مثقال لبست شمال است تا بماند شربت صندل حبه تقویت معده و رفع سعال سیلان خون و ضعف دل و بکتر جاربست شمال صندل سفید و لک
کرده و غیر طل گلاب و ششانه روز خنیا نند و صاف نمایند و جرم صندل در آب چو شاند تا بهیت قوه را آب و در پس صاف نموده با کاس باقی و بکتر جاربست
و اگر قایم خواهند که اوقه نامزدان ترش را دران خنیا نند و صاف نمایند و بعد از ان بقوام آورند و اگر قسم ترش را دران خنیا نند و صاف نمایند و در سکه یا در آب لیو
خنیا نند و در شربت صندل سنج و سفید با صاف کنند و اوقه تا بهیت شربت اجاص منقول از حاکم حبه در دویله و تهای حاره و ویرقان
انف و سبیل منفر است اگر آب خنیا نند بچو شاند تا بهیت شود پس صندل و شکر بقدری که خوش طعم بکند صاف نموده بقوام آورند و اگر قویتر شود

[illegible]

[illegible]

در دکان تازه با که پوست اندون صاف باشد با شکر بودست برون کنند و اگر سلب شد با شکر بودست برون کرده با عسل شکر بودست برون کرده با عسل
و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردگان در عسل سرت گرفته باشد با عسل تازه بستور بچوشانند هر بامی با دام که جبهه سرفه و خشونت سینه است
است بستور بچوشانند و بعضی با دام تازه دروغن تازه بچوشانند و بعد از سه روز راز و غن برون آورده با عسل پرورده می کنند حلو
آرد و روغن دار رسد و غلیظ و دیر بضم می باشد و مولد خون خلد مرگ و سودا و پوست خصوصاً در سحر و یون و انچه بی آرد و روغن باشد لطیفه
است و قشری غلیظ با نچه از قشری و تقصیل مجموع آن متعذر است و اگر بعضی کرده شده که و سوسری باشد بینه ساقین غیره حلو و شکر کاه
مولد خون نین و ملین سینه و موافق سودا که از بلغم شکون شده باشد در سمن این مضرب بچوشانند و اگر گندم بسیار نرم را با روغن باتش نرم بران کرده و شکر
آورده اندک اندک در آن بریزند و برهنند تا منعقد گردد و حلوای کرک بکین مایل اعتدال و لطیف ترین حلو است و جبهه سرفه و خشونت خلق و پوسته تنغ نام و
لا نچه راست سه جزو کرک بکین صاف کرده با یکدیگر و شکر خام با قدری آب بچوشانند و کف سفیدی نیم مرغ برآورده کف میزند و چون با تبا نوا هم رسد قدسی
کف چوبه بران بریزند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تمام که چون اندکی از دست گرفته باشد با شکر اندک حرکتی شکسته شود و انوقت نذیر بوداده و نارجل و اشالی
بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سولان موافق برون کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جبهه سرفه و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب جبهه
بخیا نند که نیم برادر پس در کسبه کرده و آفتاب بگازند و هر روز قدری آب بر روی بپاشند تا شروع کنند بسیر شدن پس آفتاب خشک کرده آرد و کتله
یا نصف و یا مساوی آرد و کتله مخلوط نمایند و آب را بچوشانند و ده اندک اندک ریخته برهنند و بچوشانند تا آرد بلغم تمام یافته باشد غلیظ گردد پس قدر
روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیر و شکر یا دو شتاب انکور بقدر شیرینی که مقصود باشد بپاشند و چندان بچوشانند که روغن
کرده شروع بدفعه کردن نماید بعد از آن منخریته و گردگان و نارجل و دایچینی و میل و جویا و قرفل و قفل هر یک قدری اضافه نمایند تا باقیه موافق آید
تر حلوای انچه از شاسته ترتیب دهند موافق سینه و خلق و قرحا و ساسا و ترطیب و جبهه سرفه و تب و ق نافع است را با آب بچوشانند تا غلیظ
و بلغم تمام یابد و شکر ماف کرده اضافه نمایند و بعد از آن که قریب بالغ شود و قدری روغن با دام شیرین و مغز تخم کدو خشکاش غلیظ مخلوط کنند و انچه از
خرفه ترتیب دهند بهبه امراض مذکوره بستور نافع و سرد تر از قسم سابق تخم خرفه راشیه غلیظی گرفته باشد با شکر و روغن سستو
اضافه نمایند بچوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفعه کنند و انچه از سنج ترتیب دهند قافض مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای شاسته
بچوشانند یا برنج را چندان بچوشانند که حل گردد و بستور شکر و روغن اضافه نمایند بستور طبع دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر
دو حلوای شاسته دایچینی مخلوط نمایند سملی بزرگ دایچینی خواهد بود حلوای سبب و به که مقوی سده و ملگرو دل و مولد خون صالح و معتدل است
اندر هر یک از آنکه خواهند بعد از پاک کردن از تخم پوست بگویند و طبع نمایند تا مهر شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب یا آب آن اضافه نمایند بهتر
و عسل کف گرفته باشد بچوشانند و اگر قدری که شیرینی او مطلوب شود اضافه نمایند تا منعقد گردد و منخریته بوداده بقدر احتیاج مخلوط سازند حلو
ما برنج و حلوای بانگ نیز گویند بهترین حلوای مقوی اخشا و موافق محورین است پوست بانگ خشک کرده را بعد از گرفتن پوست برون و روغن
آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بگویند و بستور حلوای سبب بشکر بقوام آورند و قدری آب با نچه که او را ترش کنند اضافه نمایند و بعد از جذب
ترشی منخریته بوداده با مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب میو یا آب نچ کتله پسندیده و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند
و انسب و نفع خواهد بود و اگر سجا بانگ نازک را نچه بستور بچوشانند و در روغن تقویت باه و قوت و ثقیل تر از حلوای سبب و نارنج است و طریق بودادن ترتیب
با دام جبهه حلوای آنست که با سوس گندم در گیاهی کرده برشته کنند و بخت برهنند که منفره سازد و ببرد و پس از سوس یک که در شتال نمایند فالوچ
مغرب از بوداده است از تر حلوای شاسته اعداد و زمانه شل آن و مضرب و سرد و مرطوبین است شاسته را با قندی شکر که مایل شیرینی کرد و چندان بچوشانند
که چون سرد شود بسته گردد پس و بطبیق کرده بعد از بستن بکار دین و زکده با شربت قند و عسل حبابه استخوان نمایند فرفنی و بعضی مبله یا شکر کثیر الغذا
در سمن بدن و مقوی کرده و جبهه خشونت خلق و سرفه و نمر و تولد سنی و پوست تنغ نافع و سرد و مضرب بکلیف و در روغن سدر و بلغم سستو آرد و برنج را با آب
و شیر یا لمانه چندان بچوشانند که مهر شود و شکر بقدر حاجت اضافه بچوشانند تا منعقد گردد و حلوای سبب و به که مقوی سده و ملگرو دل و مولد خون صالح و معتدل است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اما بتعلق بر مخرج هر یک که گویند که بقراط است و تصریح نموده اند که قوه ملهم اکثرها باقی میماند و هر چه جمیع بسیار داشته باشند تا بسبب قوه او
 باقیست بعضی معتقد است که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمیکردد و آنچه با شحم تریت یا بوقتش تا کمال باقیست و شرط است که موم را
 از نصف و کم از ربع آن نباشد بلکه ادویه شش جزو روغن پنج جزو و موم بلع جزو باشد و خدا و اعم از مرم و مرم مخصوص جراحات است و آنچه در وقت جراح
 باشد جهت سردی روغن زیتون رسیده و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیتون اتفاق نامند و در مواد یا بس و روغن کنجد و موم اول با روغن شحم
 بکار آید و اگر ترش بریزد آرد و ادویه صغیر اول در وحل کنند پس ادویه سحره را مخلوط سازند و طریق حل غیر مصطلک و عکس البطم و سوسیک و سکنجبین و امثال
 آن چنانست که در قدر مضاعف یعنی ظرفی آب در کرده بر آتش گذارند تا آب بخوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب نظریه اول بگذارند
 تا روغن از حرارت آب گرم شود پس غرض امثال آرد و روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط سازند هر چه **محل** بنون و خدا و آنچه
 سهل تر خوانده میشود و هر یک که جهت تسهیل گفته اند چه اول معنی تحریک مواد چه دفع از سالک چنانچه از پروین شده سیگردد و ثانی معنی اخذ عطایا
 بسبب شقایق با دار تا لایف جالینوس و عظیم الفضا است به جهت تسهیل و اصلاح عصب کونکلی اعضاء و استخوان و التهام جراحات و تحمیل و ارم در فم جهت تسهیل
 حکم بطبی در غلبه حرارت و اکل مفید است یقوتیه مردا سنگ را قدری سرکه نمقدار که سایه شود بسیار بیاورد و در آفتاب گذارد تا چهار رقیه را جذب کند پس بدو
 روغن زیتون تسقیه کند و و رقیه بیه گاو صاف و ربل و قیقه فقط اضافه نموده بر آتش نرم بریزند تا منعقد گردد و هر چه **محل** که هر چه
 نامند جهت شقایق و حکم بطبی و قرحه رطبه و دار الشعلب سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با سوسید و در سنگ سحق ربل روغن با آتش نرم بپزند
 و پیوسته بریزند که مردا سنگ صوب نماید تا منعقد گردد و هر چه **محل** که هر چه رطبه و دار الشعلب سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با سوسید و در سنگ سحق ربل روغن با آتش نرم بپزند
 در فم غوث و مواد فاسده با ککلیه میاید است موم زفت مکمل الی آتش محلول باب سداب سرکه حل روغن زیتون ۱۰۰۰ با آتش نرم بپزند تا منعقد گردد و هر چه
 در نجار و از زردت حل را تیج و نیم اضافه نمایند هر چه **داخلیون** بلغه سرابی معنی عانی دار تا لایف بقراط است جهت ارم حاره و اوجاع شدید
 و تعدد عصب خارج صلابات بنایه مفید است چهار رقیه مردا سنگ سحق را با یکبرطل و نیم روغن با آتش نرم حل کنند و تخم حلیم نیز در قوطا دم نموده و هر چه
 هر یک سال جدا گانه بنمایند لعاب هر یک بگیرند و از مجموع بقیه چهار رقیه با سوسید و آنکه تسقیه کنند و بپزند تا منعقد گردد و هر گاه زفت و خاک کثیر
 در موصاف از هر یک ۵۰۰ خبث متحدید اضافه کنند بنایه قوی الاثر است هر چه **محل** که هر چه رطبه و دار الشعلب سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با سوسید و در سنگ سحق ربل روغن با آتش نرم بپزند
 نافع است کندر اشق عکس البطم مکمل و مردا سنگ قه ها شنجف سرخ مکمل موم حل روغن زیتون شفت شغال هر چه **محل** که هر چه رطبه و دار الشعلب سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با سوسید و در سنگ سحق ربل روغن با آتش نرم بپزند
 و شنجف نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و تقویت تحمیل و دفع و اندمال آن و شقایق و دفع آثار و حکم در جرب و بواسیر و بواسیر و سحر و دفع کرم نافع است
 عکس البطم مکمل الی آتش حل موم مردا سنگ مکمل ل زرد و زرد طویل کند و شغال جاوشی زنجار صاف قه مکمل الی سکنج الی آتش را در سرکه حل
 با یکبرطل روغن زیتون بپزند تا منعقد گردد و هر چه **محل** که هر چه رطبه و دار الشعلب سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با سوسید و در سنگ سحق ربل روغن با آتش نرم بپزند
 و در موصاف حاره و خمره و شقایق قبل که انحراف باشد موم ال روغن کنجد یا روغن زیتون بهل بعد از گذشتن موم از آتش برداشته و تسقیه تخم
 بریزند و اگر ترسیده باشد و خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و خضض سفید تخم مرغ اضافه نمایند و جهت تسکین درد و کج خلقی و
 هر چه **باسلیقون** جهت جراحات نموده و در موصاف و در موصاف شل مرم تخم شفت زفت را تیانج موم از هر یک یک رقیه ربع یکی روغن زیتون
 و در زن ادویه بر آتش مخلوط سازند هر چه **محل** که هر چه رطبه و دار الشعلب سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با سوسید و در سنگ سحق ربل روغن با آتش نرم بپزند

و از جرات و استقامت سر برین بپوشد و آنرا با سوسیه برت راست مجموع در پیله مرغانی گذاشته سایر ادویه را مخلوط سازند هر صبح با آب
بن تمیز بنقل از کامل جهت اخراج بیکان و غار و آنچه در عضو فروخته باشد مجرب است انداختن فی خشتن را و از طویل با سوسیه بپوشد با عسل شسته
هر صبح مسقط بولاسیر گردان سوخته متغذیه زرد آلو با سوسیه بار و عن کوبان شتر بماند و بخوبی بکوبد و کند و فرم سفید آب جهت روغن
گوشت و رفع شور ملحه و امثال آن بجا نباشد نافع است مردا سنگ دل با سوسیه بپوشد و بار و عن کل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و هم سفید آبله و اندک کافور
اضافه نمایند هر صبح بنور خنک آتش و التهاب قروح بجا نباشد نافع است سوم بار و عن گلسترخ به گداخته آب که هم بهفت بار با آب جوشیده اضافه
هر صبح عرق مدنی که رشته گوشت بپوشد نیز مانند و از میوه غلیظ و امویه کشیده هم میرسد خصوصاً دلداری و اکثر و فاضل مانند خیال بیرون می آید
از ورم حار و درد عظیم هر صبح بیرون می آید باید کوبی و مانند آن هر روز برقی بچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بر
سینکند این سرهم آسان میکند بروز و هرگاه پاره شود موضع را بطول بایشکافت و در تنه استعمال باید نمود و سوم دل بردار سنگ خاکستری که سال
ال سوم بار و عن کل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهت التهاب بزر قطره بار و عن غنچه مخلوط کرده استعمال نمایند قیر و طی عبارت از سوم و روغن است
اقسام او باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه با بجهت التهاب سینه و ذات الصد و ریه های محرق و او را هم ملتهب باید موم سفید دل در روغن گل سال گداخته
و آب خیار که و آب برگ خرفه صاف نموده تسقیه کنند و هرگاه ترتیب بیشتر فواید سجا روغن گل روغن غنچه کنند و آب برگ بید و برگ جنابزی تسقیه کنند هر صبح
جهت سرطان متفرج و غیر متفرج سفید آبله و توتیای کوفانی شسته با سوسیه بار و عن گلسترخ بپوشد و آب برگ خرفه یا العاب بزر قطره یا عنب الثعلب آب خیار
و برگ که تسقیه کنند هر صبح اسلحه خنثی الرصاص بار و عن نیون بر روغن آتش مخلوط سازند و ملک البطم را در آن حل کنند هر صبح و دیگر جهت بیشتر
قیر که محتاج نیست شسته باشد خمیر پایه سه بوره از منی اجا و شیر اسرگین کوثر ابر مرغ ال و بن متفرج ال آب که آب ندیده هم صابون ال بار و عن نیون
استعمال نمایند هر صبح به سعه زرد و از طویل را تیج کلنار افاقا با سوسیه بپوشد و بار و عن گل سرکه بپوشد هر صبح ناسور و بواسیر و با سوسیه
و هر صبح قتل مانند جهت شقاق مقعد و در آن نافع است موم روغن کبچ پیله مرغان متفرج ساق گاو روغن کوبان شتر زرد تخم مرغ قتل با سوسیه بپوشد و آب
تخم کتان حل نموده هر صبح ترتیب بند هر صبح ناسور و بواسیر با سوسیه بپوشد و بار و عن گل سرکه بپوشد هر صبح ناسور و بواسیر با سوسیه بپوشد و بار و عن گل
۲۰ م موم و آب گلخص بقدریکه ادویه را بپوشد و با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرم شود هر صبح به چوب که شبکار مانند جهت زخمهای بد و او را هم
و تشنج و توده و جراحات نافع است به چوب را نرم سائیده بار و عن کبچ دل موم دل مرم ساند هر صبح کافور جهت قروح حاره و سوختگی آتش
و حمره و منده مجرب است ۳۰ م موم سوخته زاده ام روغن کل انداخته با سفید آبله ۴۰ م و کافور قیصری ام مرم سازند هر صبح رال منقول از حکایتی
جهت جراحات مرمنه عرق البر و بجا نباشد مجرب است و بجهت قروح آتشک ناسور بجا نباشد و منبت لحم و رفع گوشت فاسد و بصلع عضو ضعیف و ظاهر
نداشته باشد ختیر مکرر تجرب در قروح مایوسین نموده است کافور قیصری رال شسته که محل معبری و شجره و قیقین مانند کات بکند هر یک دل کوفته بچوب
دوم را بار و عن گاو تازه فی ملک که مسک و مجموع باشد و طرف آهین گداخته اول رال را ریخته و دوسه جوش کشد پس کات را بدستور پس کافور را بریزد
و دیگر جوش ندهند و در قروح مرمنه قدیمه تا سه روز با قدری از فوغل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن به تنه های بکار برند هر صبح زمانی از تالیف
والد خیر میر مجز مان نگار بنی رحمة الله تعالی جهت جراحات مرمنه بجا نباشد مجرب است و در تاثیر کمتر از مرم رال غلیظ و با عدال اقرب است از زردت کافور
پوست دخت کاج در و تاس کات شکر هر یک دوم سفید آبله منقول ۵۰ م مردا سنگ منقول ۳۰ م کافور قیصری ۱۰ م موم سفید دل روغن گلسترخ ۵۰ م
مرم سازند هر صبح آتشک از مجربات و از اسر است در یک شبانه روز رفع و آنها در خم آن میکنند توتیای سبک شیشه به شجرف ۱۰ م گرد چوبینی نیم م
و اگر مانند بازو شکر است باز و تخم مرغ که در زیر خاکستر بچوب باشد بقدر کفایت شسته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوبینی زیتون را که در زیر کافور
تا زیتون در آن تا پدید شود پس که با سوسیه بپوشد و از خاکستر و نیم شقال حل کنند بعد از آن است هر صبح جهت نضج دامایل و جراحات نافست کشید تخم مرغ
و تخم کتان سریش به چوب گل با لویه گل خطی با سوسیه بپوشد و بچوبه با شراب سیرنگ می نمایند هر صبح جهت نضج جراحات از مجربات است و جهت پاک کردن
در جراحات آن نموده است اگر دکنده را با قدری روغن گلسترخ و اگر ناسور روغن لغام زرد و تخم و چند آن روغن مخلوط کرده استعمال نمایند هر صبح

[illegible]

[illegible]

حکایت حکیم که در این باب غفلت و در غفلت قوت گرفته اند...
سعد از خرفه نین سوختن که ۳۰ دقیقه ۱۳ سوم ۵۰ حبس طین...
مهر و زور که عمل کنند و عمل بقدر که اضافی باشد...
سوز و دروغ که در این سوز که بوزن عمل بعد از حق...
ناید ضما و مجرب قیامت جهت تسکین ضما و در سوزانی...
که در وقت بیدار بکین که کند افیون زعفران...
استعمال نماید و از مجرب قیامت که در سوزانی...
زعفران و شکر و شکر قرص باشد استعمال نماید...
چون نماید تا بهر شود و عسل بوزن طبه اضافی...
در سوز که بعد از کفایه بالسویه برشته ضما...
سین تا سینه طه کند ضما و دیگر در آخر مفاصل...
زیاد باشد آب کاسنی ضما و اورام حار و دور...
تا بهر شود و در سوز و سوز و سوز و سوز...
بالسویه که طه نماید ضما و جهت اقسام...
بر ساق و گوشه و سینه و سینه و سینه...
باشند و اقسام پنج مجرب قیامت و جهت...
خردی گل خلی قیامت هر یک و در سوز و سوز...
تخم نعناع و نماید و سوز و سوز و سوز...
در خاکستر گرم چینه با هم خدن و دروغ...
استعمال نماید و دروغ و سوز و سوز...
و مجرب غفلت ۳۰ قافله ۳۰ حله ۳۰ حله...
و در سوز و سوز و سوز و سوز و سوز...
خرفه و سوز و سوز و سوز و سوز و سوز...
استعمال نماید و دروغ و سوز و سوز...
با آرد و سوز و سوز و سوز و سوز...
سعد که حار زعفران با بوم کلید الملک...
جهت درم طه و سوز و سوز و سوز...
درم و سوز و سوز و سوز و سوز...
خدا کند و در سوز و سوز و سوز...

در چوبه برگ خا بیلند و در بعضی روزها که منقول از معشره بر که جزوی ضما و جبهه جراحت یعنی ذی اسوار الاثقال که مخلوط با سبب لایحه است که مودود است منقذ
فهمند و آن منقذ هم که مودود جزو قوتی است که با فی منقول صبر و زور و کد کج و زور و غن تازه استعمال کنند ضما جبهه مخلوطه موجب است سفید آب سبب
منقول هم قلعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال کنند و بدست و آب انار ترش و یا انار رسیده را در ظرف مسی قلعی بچاشند تا غلیظ شود
استعمال نمایند ضما و جبهه کحل از مودود است سر را تراشیده و کشک سوخته و لشم سوخته و جو سوخته را با لوسیه بپاشند ضما و جبهه قلعی
از مجربات حیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات که اله گویند مختلف نمیکند و در وایند که مودود الشعل و از کیمیه سیرلغ الاثر است و قبا
حار و سر لیم الغود و زباده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن آن از صندلین بجهت دفع حدت و سورش آن طلا کنند و بر اعصاب
رکبه طهاره و جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعذر باشد یکبار بر همه اعضا ضما نمایند بلکه بر موضع بعضی و در بعضی نام
ضما شود و بعد از آن یکبار در بر همه مناسبه علاج کنند سیما یکبار و صندل سفید سوخته چوب آب سرشته استعمال نمایند و اگر صندل
سیما خمر یا به با آرد و بدل کنند قطعه از زردت بهتر است و صغیر تجربه نموده و صندل حبه دو آب لازم نیست ضما و یکبار جبهه بتی عجب است
کبریت کچر و منقذ و کان روغن تازه بی نمک هر یکی و جزو و بعد از آن ترکیب یکش بگذارند و در حمام بعد از کیمیه فالیدن موضع بجا
ضما نمایند و سه دفع رفع بتی و جمیع آثار کنند ضما و دو یکبار جبهه بتی و جمیع آثار مجرب است منقول زشتا و دود را بکوبند و در آب میو بگذارند
تا حل شود و زنجیر سرخ خردل سفید که حرف با بی است یکدسته تخم ترب هل مغرپسته مغر ادم تلخ نقشر خمیر یا نه که بکشتال ضما و دیگر از شیر
جبهه رفع آثار قاطبه و جرب مکر تجربه رسیده صیاب سدر مغر ادم تلخ تخم خربزه غیر منقشه اهر شب طلا کنند تا یک هفته رفع
نمایند ضما و دیگر جبهه جرب و رطب و یالین و موداد الشکل مجربات است منقول از حکمای هند است ده شقال سرپ را در ظرف مسی
بگذارند و سیاب و گوگرد و زنجیر هر یک ده شقال سایند و بعد از آن که ظرف را از سرش برداشته بهواسی آتش بکشد و رشته باشند ضما
حرکت دهند تا منعقد گردد و پس از آن نقاد چون بدست بماند هرگاه مثل عیار شود استعمال نمایند و هرگاه نتجه گردد سایند طلا کنند و دیگر
نیز از مودود است ضما و داء الثعلب و داء الحیمه از مجربات حیر میوه است شیطج که میش از یک جزوی از نیم سرخ و جزو و روغن
زیتون طلا کنند ضما و یکبار جبهه داء الثعلب مجرب میوه سرخ سوخته ضد خسته گوگرد و لوسیه روغن زیتون شسته اول موضع را به سبزه
اشنان یا پیا بعضی سایر بمانند و بشویند پس دوا مکرر ضما نمایند ضما و دیگر از مغان و منجین میوه مجرب است تخان خرم و سوخته منقول
سرگین موثر صدف سوخته قلعی سوخته منقول شش جزو و عطران نیم جزو ضما و جبهه شعرا و یکبار جبهه شعرا یکبار جبهه شعرا یکبار جبهه شعرا
طلا کنند منع روئیدن کنه و عفران ال کا فورنید انگ سایند استعمال نمایند ضما و جبهه با سرخ که حمور گویند و گل درم حار مجرب است که با آن
نافه پیچته با کشیزه بسیار رفیق شسته نقاد بر منقذ که بستگی از فزایل شود و دیگر طلا کنند قسم تنزونی که در گل درم حار از مودود
صندل سرخ فلفل شایف ما میا سفید آبلیم گل ارمنی زرد انج مر اسنگ که حصف کلی پوش در بند ی ریون چینی هر یک جزو و روغن
ایون هر یک نیم جزو و آب شسته بهیت اکت نزد ترتیب داده با کشیزه و کلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند قرص صغیر منقول از امین
جبهه قوبا و ارام بوده و صلاح عمومی است از مودود است در چوبه با دام تلخ هر یک جزو و قلعی از زرق جزو و قلعی را در شیشه بانه روز و یک
خیسانیده و قرص ترتیب دهند و با یک سنی روغن گل سرکه و امثال آن ضما نمایند ضما و قلعی دماغ که رفع نزلات مزمنه بحسب دلت و جبهه
نرم و قوت دماغ بویست منقول از زکریه نمک سنگ ناعلم سوخته بوره سوخته خرق سفید و نیم سوخته خردل سرخ زبد الجبر هر یک جزو
گوگرد و کشیزه با یک جزو و خضر زرد سیون اگر باشد افسنین بدل کنند صمغ عربی کندر قلعی و صغیر زنجیر و سوسن زنجیر ناز سافور سیاه
جزو و هر یک نیم جزو و سرکه را بچاشند و صلابین را قی بعد رد و وزن مجموع و سرکه حل کرده بپاشند و قرص ترتیب دهند و آب گرم ضما نمایند یا ضما
سرطان پیشتر و جرب حار و کاه و ارام حاره مجرب است و منع تریه میانه سرکه آب کاسنی سایند تا غلیظ شود و روغن گل با دودن ادم بوی
نمایند اگر آتشگیر و آب رنگ بسیار زافع است ضما و جرب یا نایه آرد و است تخم برماس با آن مغر و آلو که تلخ باشد و جبهه هر یک

[illegible]

آب او گرفته بر غنچه بریزند و جرم او را بپزند و غنچه را بزاران بارند و پاشویه از دست که بجهت الماراده و تعریق سهرت و نظاره است و طبیبان قند و روغن
 و منضج و معرقه میباشند و هر یک را او دی آن معلوم است و بجهت اختصاص بعضی مرقوم میگردد **نظول** جهت ترشید اعصار و دفع بختی و سردی
 حار و بنفشه برگ بیدنیو و فرخانی از جو خیار تر کدی تانه در آب طبع و هند تا مهر اگر دو و غنچه را به بخار و داشته با آب او عضو را بشویند و غسل او را نماید **نظول**
 جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعصار بر بخارست گل بابونه نستین روی مرز بچوش اسطوخودوس و منقش کله شمع معصوم عاشا جده خشک ببل قطره با یون
 شخم مختل جوز السرو و کامفیوس و ارشیان سومین بودند به دستور معلوم نظول کنند و اگر مجموع یافت نشود بعضی اکثرا جایز و در پاشویه با ویه مرطبه
 هر گاه با بودند و در ج و امثال آن اضاف نمایند اعانت بر تعریق میکند **قطور رات** عبارت از ترشید است که بر عضو بچکانند و در سحر و صبح اطباء مخصوص است
 بچشم و گوش و او دیهین یا شامه که در شامه پس قطوری که اختصاص گوش دارد و در اینجا مرقوم میگردد **قطور** جهت دوی و طینس بنایت نافع است
 منقول از معالجات بقراطی چند به دستور نظول که بوجه سرخ خرب سبزه با سوسیه و سرکه حل کرده و در گوش بچکانند و باید که یک گرم باشد **قطور ضیا**
 جهت دوی و سده از اجتماع هر که طینس نافع است بر سر خرب است سفید پوره سرخ و زعفران ۳ با سرکه قرص بسیار ناز و آن مناسب
 علموده بچکانند **قطور دیگر** که رفع آن علت مذبوره و ساعت کند صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر آن را با بول گاو و بول خوک بچکانند
 و صرصر بافتن صفهانی زنجیره و بختی و منگاجی بیک نامند و آن جو نیست کو پاک سیب **قطور دیگر** از جربات میر عطا الله بد فیکر افغانی
 سامه و گرمی و دوی و طینس ۲ و انگلیس ۲ و ارمنی شخم مختل چند به دستور که نیم زرد و در حرج نیم شغال و صرصر ۲ نستین نیم زرد و نیم و آنکه قطع و انگ
 از سرکه شسته بر روغن بادام تلخ حل کرده و گوش بچکانند و الله حیران آن تصرف به دستور که در فوق هر یک است نموده و به ترشید است **قطور دیگر** جهت
 آری که دفعه واقع شود طبع از نستین را با زهره گاو استعمال کنند و زهره سلطنت که سنگ شیشه باشد با روغن با بون بنایت نافع است و چکانند آن قطور و نظور
 که نقطه یا بر روغن قسط حل کرده باشد صبح و شام مداومت نمایند جهت جیس در گوش و مواد بارده و به ترشید است **قطور دیگر** جهت حیوانی که در گوش رود
 نظور را با آب فودج یا آب بگ شفا و علموده یک گرم بچکانند **قطور** جهت اخراج کرمهای متولد در گوش شراب کین ۲ و عسل ۳ و روغن گلشن ۴ سفیدی
 تخم مرغ ۲ و دیشی را آشته در گوش یک گرم کرده بگذارند و ساعتی به آن جانب تکیه کرده یک دفعه بسورت بیرون آرند **قطور** جهت در گوش که از حرارت
 یک نموده و روغن گلشن را با سرکه سبز و بچکانند تا سرکه بسوزد پس قطره اندازند و به دستور شبات اربعین با شیر و شتر آن و روغن بنفشه یا او را آب سیر و به ترشید است
 آب عنب انخاب نافع است و سفیدی تخم مرغ با خاصیت از جربات است **قطور** که جهت درم بار و در یخ نافع است زهره گاو را با روغن حیرانی یا امثال آن
 بچکانند تا سرکه بسوزد و روغن زهره بر طرف شود و سنگه استعمال نمایند **قطور** جهت چرک و درد قرص گوش مرصان صرصر زرد زعفران با روغن بادام شیرین
 تقطیر نمایند جهت تسکین درد افیون بنایت نافع است و به دستور جهت آن کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است و به دستور مراد را بچکانند
 بار و روغن قطور کنند و به دستور از زردت با آب عسل نافع است **قطور** که جهت رفع سیلان بطوات گوش اطفال نافع است شنبلیلی زعفران پوره سرخ
 هر یک انگلی عسل و شراب هر یک پنج قطره کنند و با پارچه پاششی آلوده کرده بگذارند **قطور دیگر** که منخ سیلان خون بسبب صدمه و ضربت گوش کن نیز
 خر گوش را با سرکه علموده بچکانند و به دستور که می گاه و نیز را با قدر پیچیده که با آب نیم بخت کرده آب او را فشرده و در گوش بچکانند از جربات است که اکثر اطباء
 گفته اند **باب چهارم در سحوطات و عطوسات و نشوات و نفوئات و تجارت و دونه سحوط** عبارت از چیز است که در بینی
 بچکانند و **عطوس** آنچه عطسه آورد **نشوات** آنچه در بینی کشند و بخور او خنده هر چه بخار و دوا او را اشتقاق نمایند و بخانه آنچه از اینها نشوید و
 طری کرده بکنند و نفون آنچه در بینی و سحوط جهت تقویت حافظه گویند و او است آن سوی سر و ریش سیاه گردان به ترشید است و زهره گاو
 قیر از نرم ساییده با روغن زیتون سحوط نمایند و ساعتی به پشت بخوابند و سوسه زهره خطاف را جهت سیاه روییدن روی سینه بچکانند **سحوط**
 جهت قطع رعان مجرب است حصفن هندی سوخته با آب باور و روغن سحوط کنند و به دستور سحوط عمیق سرگین زرد و نفون سرگین حرق و بسیار قوی اثر است
 و سحوط آب برف با آنکه آب گند نافع است **سحوط دیگر** که در قطع رعان بجدیل است چند تراخ سفید اکبر دم الاخرین با زرد کاغذ سوخته با صوف
 با روغن سحوط نمایند **سحوط دیگر** که قطع رعان بنایت سفید است با زردی سوخته و سرکه انداخته نان بقطار حرق کنند با سوسه نرم سحوط نمایند

معهول حبت در سربار و شقیقه و بیضه و خود فانی است معقول و صاف نیمل جبر و نیمل حفض کی نیم شغال شونیز جاد شیر و انگ کینج و انگ زهره کانا کنا
و نیز آب کرنش شسته قدر مدسی باب مرز جوش معوه نایند معوه حبت نکلیل ریح و داعی و سده بلغمی و سیک چند بدست شنگ فرنیون با سوسه قدر یک کینج
بار و عن زینق و امثال آن معوه کنند **لغوخ** گندارال کند زینق ایلو و نیمل نمد و نوردال کا فورد انگ ایفون و انگلی مادی سوخته نیمل با آب کینج
یا آب کا مود امثال آن معوه کنند یا بی آبها لغوخ نایند **لغوخ** حبت سکت و سنیاب و شیر غش نافع است جند طلیت زهره کانا مفروه و مجموع بار
مرز جوش و امثال لغوخ نایند **عطوس** حبت سده و داغ و سواد باره نافع است دمنج سواد بیضه میکند خرسفید جند خردل سرخ تر و از طول
مفروه و مجموع چون نرم ساینده بر پر مخ مالیده در بینی کتد باعث عطسه میگردد **عطوس** دیگر حبت فانی و لغوه و امراض داعی جبر و غرق سفید و نوا
مرز جوش بورد ارمنی شلخون هندی مشک با سوسه تمه نایند **خلج** حبت تقویت دل و داغ و انگلاب اسکر کا فورد نیمل روغن بنفشه و آب و نظر
سنگی کرده و بویند **خلج** و دیگر حبت منع صعد بخارات بدماغ و سرسام عاره و انطا عقل نافع است آشتیرای یک بید سرکه روغن گل جندل سفید بورد
نخله نایند **خلج** و دیگر حبت ضعف دل و سواد باره و قرفل کباب سیه شکله و انگلاب عرق بید شک یا عرق بار نخله کتد **نشوون**
حبت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب مورد جندل سفید کا فورد انگلاب سرکه و عود استنشاق نایند **نشوون** حبت جبر اخشیخ و چرک آن بویند
نرم ساینده با شرب استنشاق کتد و حبت پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نایند **نشوون** حبت رفع بدوی ساسه و سده مصفات
و تخمیل سول و مجته و رفع سده منبوم منقول از کفایه سید شیل میرز و قرفل باب پودینه یا آب مورد و شسته در بینی گذارند **بجور** حبت تقویت دل و داغ
خس لبان پوست بیرون ترخ ساینده با انگلاب مخلوط کرده و در جوف پودینه گداشته و در آتش نرم بسوزانند **بجور** حبت صلع و فزون و شقیقه و سواد
بارده و داغ از جبر یا حبت آجری بیده چند عدد و آتش سرخ کرده و در شراب انداخته سر را به بخار آن بارده و اگر داغی بسیار غلیظه باشد بجای شرب آب
کنند و بوسه آب مزج بسکر نیز جایز است **بجور** حبت زکام صیاه و دانه را بر روی سنگ لفته ریخته و دوا و استنشاق نایند و حبت جس کردن ماده کانا
که قطع سیلان رطوبات کند **بجور** سندر دس مجرب است **بجور** حبت ثقل ساسه و دود و کولین و ریح نبات نافع است مرز جوش سداب آتین شیم از منی
حدیثا پس با بوی اکلیل الکا کتد و یلو فربا سوسه بار و عن زیتون شسته چهار خسته جوشانیده و در ظرف لوله و اگر کرده لوله طرف را در سوراخ گوش گذارند
تا بخار داخل گوش شود **بجور** حبت ساقط کردن دانه های پودینه و زوده است گوگرد و ملا و اصل السوس و کبرک مورد و سوسه بار و عن زیتون شسته
جها ساسه دخته نایند و در آب برگ در جلولس کنند و نکند از **بجور** حبت رفع خفقان حین شتم و خصل شونیز کدش میوه حلک البطم هر یک جزوی چهار
نیم جزو مشک زعفران کدر بر جبر و عن زینق شسته قدر فذات را در آتش انداخته و دوا و بر هم رسانند باید که آتشان لوله داشته باشد که از آن
لوله و بر هم رفته پاک کنند و **بجور** حبت اعتناق رحم و عسر ولادت بیا نافع است شخم خصل قنده جاد شیر گوگرد و مر با سوسه باز مژه کا و شسته بر تنور بخور کنند
بجور حبت درد دندان و سواد نزل و پوست خشنک شمشک گل بابونه با سوسه جوشانند و سر را به بخار او بارند تا عرق بر چین ظاهر گردد **بابونج و هم**
و در حقیقت و فوائد و فرزبات و محولات حقه عبارت است از استرسال بایات به کای تقیم و رحم و فنیله استسار جادات است بروده بود
و در عرف نشانه نایند **و فرزبات** آنچه زنان از او دید و قبل و در رحم بردارند و حمل اعم از فرجه و احتمال و قبل و در بر است و وضع حقه و قبل
است و از حقه باید از قبیل جلو باشد بهیبت کیه و دخت که ظرف دیگر که بهیبت گردن کد باشد و از قی لوله بر طرف بار یک و صله نایند که آنرا چرک کرده
در صفت کرده و آب حقه را در کبسه کرده و حسن کبسه را بهم آورده و بیفشازند تا حقه برود و بار و باید که حقه کننده بر روی بخوابد تا آ حقه با معارطه با او نایند
و می باید تا قدری آبی که برود بریزد زنده از پناه شغال نباشد و بعضی را اعتقاد است که کتد از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحت اعضا و ریش را
شرط دانسته اند و معارعات آب او و به لایم است چه غلیظه باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و افشا و میثه و بارده سولدر ریح و کاه
محبوبت غشی و کربست و منافع حقه بسیار است از آنجا که آب او و منافع و داغ و اعضا و حالیه است و داغ سده اسعاد و نافع اقسام قوی و در فائیل سهل
شیر است که طول او بقدر انگشت میان انگشت باشد و فرزبات زیاده از قدر یک بند انگشت نباشد و چون آ حقه بر نگردد و تندیر نیست و کیفیت
قدرا دل بریزد تا آب دل را داغ کند و قبل از حقه آب او و به با دمان کتد و آب گرم حقه کنند **حقه** حبت برودت احشا و کرده و در رحم و مثانه و جبر

معروفست بحقته الادب ان روغن بادام روغن گردگان روغن حلیجیم از هر یک شال روغن زیتون ۱ ل با آب بوزن مجموع بپوشانند تا صفت
شود و در قیل و در حبس آب جاذبه کنند هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزبوجش در بنق اضافه نمایند حقیقه جهت طرح اسهال صفت بپوشانند
سفید آبله کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک ل و نوره تخم پنجه ۳ عدد و آب رگ یار رنگ مطبوخ جو مقشر پیاده بر روغن گل سرخ هر یک ل هرگاه بعضی
مخلوط باشد روغن پیرا بناید کرد و گل سرخ افق دار و گلنار و اصل مطبوخ کنند حقیقه جهت قوی و منقول از کمال الصناعت عثمانیه سپستان ۱۰۰
۱۰ حلیه تخم کتان ۵ سوس گندم گل خلی ۱۰ تنظریون دینق تخم راز نامرگ چینه ۳ عدد و در چهار صد مثقال آب بپوشانند تا ثلث بماند پس با فلفله با چهل
مثقال اورا با ۱ ل شکر سرخ بپوره ارمی آب گام که از آب گامی نامند و آن بی سرکه شیرینی باشد روغن بکند باز ده ل حقه نمایند حقیقه لینک که در این
حاره استعمال نمایند عثمانیه ۲۰ دانه بنفشه ۱ ل جو مقشر ۱ ل گل خلی ۱ ل سوس گندم خشک گل کلیل ۱ ل انجیر زده ۳ عدد و در صد مثقال آب بپوشانند
تا ثلث نرسد و چهل و هفت مثقال اورا با شکر سرخ و روغن بادام استعمال حقه نمایند اگر تیرید بیشتر لازم باشد عذاب بزرگ قطره اورا روغن تخم کدو
و آب بلبل بپوشانند حقیقه جهت برودت رحم و اجناس حصن نافست اش ۱۰ مثقال سکنج ۳ جابو شیر خنده تخم کرفس ۱۰ نانو ۲۰ راز نامر ۲۰ سیاه
۱۰ پوره حلیه ۱۰ شل آب شیر تازه مکه ۱۰ بپوشانند تا نصف رسد و چهل مثقال اورا با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته مکه ۱ ل روغن بکند ۱ ل در ۱
حقه نمایند و تا مکن باشد اساک کنند که آینه زود دفع نشود حقیقه جهت در مفاصل و عرق النساء و امثال آن نافع است حلیه ۱ ل بادام تلخ
منفردانه بید انجیر تخم کتان مکه ۱ ل با بونه ۱ ل شبت ۱ ل حب الفار ۱ ل خشک ل سورجان خربق سفید تنظریون کمال اش ۱۰ جابو شیر تخم حنظل مقل
کله ۱۰ تخم کرفس ۱۰ تخم شبت ۱۰ اسداب ۱ ل انجیر زده ۳ عدد و عثمانیه سپستان ۱۰ بعد از نیمه نظر را با روغن گاوی و روغن نیوی حقه نمایند حقیقه
جهت طرح اسهال و بقاء قیاس است سرخ ۱۰ عدس مقشر ۱۰ اردو جو بوداده ۱۰ گلنار ۳ جفت البوط ۳ پوست انار ترش ۵ در در ۱ ل آب بپوشانند تا ثلث
شود و تنی مثقال اورا با سفید آبله قبری صمغ عربی قاقیادام الاغون عصاره حلیه ایتس هر یک ل کاغذ سوخته کتقال و نیم زده تخم مرغ پنجه و عدد
روغن گل سرخ حقه نمایند حقیقه زرنیج جهت زحیر سهال و تحقیق با جهت قیره اسهال مجرب است نان بکست سوخته زرنیج سرخ و زرد کدو ۱۰ صفت
شبیانی مازو مکه اساک ۱۰ بید ۱۰ انقین ۱۰ ان قیام بلوط صمغ عربی ۱۰ دم الاغون ۱۰ با آب پیاده رسته قورس بسیار و در کتقال اورا با آب برنج
مطبوخ ۱ ل و روغن گل سرخ حقه نمایند حقیقه حار جهت زحیر شش و امراض و با تخم حنظل ۲ قلم ۲ تخم انجیر ۲ قورس ۲ پوست بک کبر بپوشانند
بارو روغن زیتون ۵ حقه نمایند حقیقه حار جهت فایح و لقه و لیشش و امثال آن شبت با بونج مرزبوجش حنظل حلیه تخم کتان بزرگ چینه ۳ سوس
گندم تخم حنظل و آب بپوشانند و دینق از هر یک یک کف انجیر زده ۳ عدد جو شایه با عسل ۱ ل و روغن زیتون ۱ ل آب گامی گویند و غلیظ
مشهور است که با سرکه تر تیتید حقه نمایند حقیقه جهت عرق النساء و امثال آن که بعد از حقه مسهل باید حقه نمود هر چند اساک آن شود بهتر است
چند بید ستر ۳ مثقال ۳ جابو شیر ۲ فرنیون ۱ بار و در و در و مثقال اورا در روغن شطره ۵ مثقال و امثال آن حله حقه نمایند حقیقه جهت نفیس و
گروه و اورام رحم صلبه بقاء نافع است عاقله الکحان مار الشیر عاقله مکه ۱ ل روغن بکند ۱ ل استعمال نمایند صفت حقیقه جهت سهال
صفراوی و گران که با بپوشانند از مجربات تحیر است خبازی و بنفشه نیلوفر ۳ جو مقشر سپستان ۱۰ عدد و بنفشه ۱۰ پوست بلبل زرد
تخم کدو نیکوب کرده جو شایه نیکوب کرده با عاب بزرگ قطره ۵ مثقال روغن تخم کدو ۱ ل شیر خشک ده حقه نمایند و انچه از بعضی اطباء کور است
که سهیل بصر در حقه جایز نیست اصل ندارد چه عصر در فوات مجاری و عروق حقیقه جاریست و در انقصیه و شرح اسباب و علل اسهال صمغ عربی
ادخال بلبلجات در حقه آن مذکور است حقیقه معتبره که در اکثر امراض نافست قورس ۱۰ عثمانیه سپستان ۱۰ عدد و بنفشه ۱ ل عنب ثاب ۱ ل
خبازی ۱ ل جو مقشر ۱ ل بزرگ چینه ۳ عدد و سوس گندم ۱ ل جو شایه با فلفس خیا شیرین ل روغن بادام ۱۰ ل بپوره ارمی ال رنجبین ۱۰ ل بطریقه
معلوم حقه نمایند قیاس و شایات فلفله خلی و بپوره با سوسه نرم ساسیده از حویله گدازیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشد بپوشانند تا ثلث
بطریق معلوم سازند اگر جای شکر رنجبین کنند در قیل و قیاس و دیگر که فویر است بنفشه و خلی مکه ۱ ل ملک بپوشانند بسیار و اگر فویر
نمایند تخم زرنیج و بپوره لقا را عینا ج اضافه نمایند در شکر عاقله و ادخال او در دانه زیتون و چون فلفس شایه بپوشانند بپوشانند بپوشانند بپوشانند

کوه صلابت رحم را بر سر بزرگ کبابی قشر شش ساخته خرد و دو توله مفر خسته شغال و دو توله مفر بادام محرقه بویژه دانه برون کرده و دو توله
 او ویه کوفته چغیته با مویز بر سنگ صلابه کرده فیتله ساخته فرزند سازند فرزند چه که انصاف ورم حار نماید تخم گتان نشاسته هر یک یکدوم
 زعفران و دو درهم گل سرخ خشک چهار درهم کوفته چغیته پیسیج بکشد و روغن گل و شیشخ داخل نماید و در دانه با سینه و چشم پاره بپزند
 آلوده بر دارند فرزند چه ورم نبشتند پیسه بط پاره عنکبوت بگذارد و قدری رب السوسن ساخته در آن حل نمایند و بکار برند
 فرزند خلیل او را م رحم نماید جلده نقل از زق سیه در هم گل حطمی تخم گتان هر یک یکدوم با عسل یا لبخا شنبه رسیده و در
 فرزند چه و در باب او را م پیسه بط مفر ساق کا و نقل زعفران زرد و پیسه ششوی در روغن گل و بایونه با روغن نرگس که برابر هم
 بسازند و بر دارند فرزند چه سه طان رحم را فغن نماید و ترن الهم را قطع کند قطعه اسرب بر صلابه انصباب روغن گل با لب
 تا غلیظ شود و بر دارند فرزند چه جبهه قرح رحم اول از عسل علی بکار برند تا نیم و کسافت که هست دو شود بعد از آن ششاید
 آب بارو استعمال نمایند آنکه خشک شود و مطلق تری و فرزند نماید و اگر زرد و چوبه صلابه شود و روغن گل مفرج ساخته ششاید
 از پیسه ساخته بر و مالیده بر دارند نفع عظیم باشد و در م رحم با کلسه زایل گرداند از میجیات است فرزند چه که در قرح فرج بعد از آن
 دار و اگر کم و تمیز و در سوزان و صعب رانستند گل حطمی کثیر اسفید مرد اسنگ خام شسته اسفیداج رصاص قاقیا گلنا رجا چا
 در هم پیسه بط و مرغ هر یک استار پیسه بنا را بگذارد و روغن بگیرد و اجزا را در آن بپزند و بسازند و ششاید سازند و اگر لعاب پیچ
 و روغن نفثه یا روغن گل نماید یا ده تسکین نماید فرزند چه جبهه قطعه خون و از الة قروح و عفونت رطوبات سائده از رحم گلنا ششاید
 نیانی سر سکه کاغذ سوخته زیره کرمانی به بر السویه باب برگ بید یا آب کشیده یا آب بار دو مطبوخ بسازند و بر دارند فرزند چه جبهه
 رحم را بقیه النساء و گویند نافع است سداب پوست انار نفع عسل مفر در کباب و قدری سرکه بپزند و چشم پاره بر دارند فرزند چه زعفران
 کا فود هر یک دانه ای مرد اسنگ دو دام حب الغار یکدوم کوفته چغیته بسینده تخم مرغ و روغن گل سرخ بسازند فرزند چه حکه و در گرد
 سداب پودنه خشک پوست انار عسل گل نفثه و او را کوفته چغیته در کباب و قدری سرکه سرشته به چشم پاره بر دارند فرزند چه
 حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است نفع خشک گل نیلوفر برگ سر و برگ سدر لاجورد و السویه بر روغن زیتون شسته بکشد
 فرزند کند و یک شغال را آب بالونج مطبوخ بر ناث ضاد نمایند و از آب و شراب اجتناب لازم است آلوده نکشد نماید و در
 که حیض جاری باشد بدان و او عمل نماید فرزند چه که رحم را قوت دهد و نیز فرج را تنگ گرداند و خوشبو کند آنکه نیم دانه خشک
 خالص یکدانه عود خیر درم فجاج از سر سقا قرفل هر یک یکدوم کوفته چغیته پاره چشم بر دارند فرزند چه که با نگی خواش جاع بدید آرد
 شب یمانی در آب حل نمایند پاره آن آلوده آنرا و حتی سعد و قرفل و سیلین و داز و که چون سر سقا ساخته باشند بلوط نموده و در
 قبل از جمیع برداشتن فرمایند فرزند چه که شیه را بکشد که از انداز وی سبزی سوراخ پوست انار فلفل السویه بسازند و چشم پاره
 پاره آن آلوده بر دارند فرزند چه زهره خرگوش محمول نمودن تنگی تمام آورد مشک و عنب و عود و مندی و در آنک بپایند و در شراب
 بچوبانند و چشم پاره آلوده نموده و چند بار بکشد محراب است فرزند چه اوقی و الفع و عجب الا شراست حجب است و در اقا قاقیا عسل و السویه
 فی سوراخ پوست انار ترش عود و مندی پوست ترنج نیم نیم درم حله را خوب ساخته بشرب سرشته به سدر و بلوط بر دارند فرزند چه بلوط
 از و خرت که سبک بکین گویند خشک بپایند و بپزند و ششاید ساخته و فرج نهند نبات تنگی کند ایضا محراب است شیر و دایان سب که
 در بل بار آورده باشند که آنرا بپزند و پیسه سس گویند در آن جامه سفید نیم کشته کرده جامه خشک نموده بکشد و در دانه بپزند و در آن پاره بپزند
 و ششاید ساخته بر دارند چند آنکه بپزند که تر شود فرزند چه که رطوبت مفرط رحم و فرج را نشویند و از سیلان رطوبت وقت جماع مانع آید
 محراب است جوز السوسن و سدر جبهه اش و نیم نیم درم حله را و روغن حاض و روغن نیم نیم درم حله و روغن حاض و روغن نیم نیم درم حله و روغن حاض و روغن نیم نیم درم حله
 و در فرزند چه که در قطع خون حیض و از الة قروح محراب است ما زوی سوخته و ام الا حوبین برگ مور گل راسی گل سبز و لاجورد

سایه در آب خیسانی که در آفتاب گذارد تا غلیظ گردد و مردار سنگ و آب را با هم صند نرم ساینده و آفتاب بگذارد بحدی که چون بر سفید مرغ
در آن فرو برد موی آنرا سیاه کند و بعد از آن که داخل مردار سنگ آنکس پس بگریزد از آب خا و آب سرد آید و سنگ را که هر یک جزو آفتاب بگذارد و در
آهن خیسانیده هر یک پنج جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند بازای هر طلیک نو و مثقال باشد ساخت ۵ ل راج سیاه ۵ ل ملح اندرانی ۲ ل پوست کز
تازه ده ل نرم ساینده اضافه نمایند و یکبار در آفتاب گذارند و بیشتر سفید آلوده استخوان رنگ او کنند و نگاه موی را با آب شخم شسته با سر مرغ یا سوگی با
چراگشت سیاه میکنند و اگر خواهند چو شانه تا غلیظ گردد و صبا سازند و در وقت احتیاج با جلم نموده با سر مرغ طلا کنند بربست **خضاب** گریه
از حاوی کبک که نایک - شش باقیمت برگ سداب باز و امله ضبث الحدید دسمه و انه خرما سوخته راج سیاه پوست انار را سخت نواشت و بپزد سیاه از هر یک یک
مثقال دیگر طبل که مثل اور و عنقیون چو شانه تا سرکه سوخته و روغن بامدور و روغن فیر قریب نصف رسد پس صاف نموده استخوان نمایند و غیر صاف نیز بپزد
خضاب دیگر ایضا از حاوی کبک منقول و متفق علیه جبرین است بلیله سیاه خبث الحدید امله راج رو و از وی جزو با سوویه یکبار در سر که خیسانیده بر سر
تا غلیظ گردد و صبا ساخته آب استخوان **خضاب** دیگر منقول از جبرین که را که تصحیح نموده که غلیظ نموده است حتی آنکه در حمام خضیه در آن گذارند و در
درمان گذارند که دندان را سیاه کند باعث تسوید موی میسید و تا ده سال اثرش باقی بماند خون بزغال سیاه که کمتر از یکبار باشد و در بکاه
ذبح کنند تا سفید گردد و از گاه دور کنند و در مثقال را با پنجه مثال سخت و خنثی راج سیاه و دول ملح اندرانی نرم ساینده از هر یک نیمه با خون مخلوط کرده
شسته کنند و شسته را تا مخلوط و سرکه بپزند مدت چهل روز بگذارند اگر زود تر خواهند سر روز دیگر و سه روز دیگر تازه سبب باید گذارند **خضاب**
این میل و تجربه رسیده امر و سنگ اکثرا با شش وزن آن آب خیسانند و سه روز در آفتاب بگذارند و بیشتر سفید استخوان کنند هرگاه سیاه کند صاف نموده
باز دیگر نکورات را بقدر سه ل اضافه نمایند تا با استخوان رسد پس صاف نموده و جزو خا و دیگر و سوسه با و خمیر کرده قدری قرقفل اضافه نمایند و در صبا
استخوان نمایند و جبرین اطباء اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی نباشد یکبار هم از راج خنجر بپزند موی سفید ساق گردیده سیاه میرود و در راج غلبه بر
و ضرر شش است ترکیبش لازم است **خضاب** منقول از ایلاتی و جامع و ویه و کتب معتبره و تقویه و تسوید و سوسه با امله مقشر خجانه در هم آب بوردو تا
صاف و پنجاه مثقال آب صاف مسدود پنجاه در هم چو شانه تا نصف رسد پس صاف نموده یا پنجاه در هم چو شانه خنجر و پنجاه در هم و شش آن خالص
بازوی بریان کرده که بر روغن زیتون آلوده باشد و پنجاه در هم صمغ عربی دوده در هم راج سیاه چو شانه تا سفید گردد و در شک قرقفل مطهر ساخته استخوان
و از ابل تجربه بکر تصحیح یافته و متقصدین نیز متفق اند که چون هر روز بر روغن زیتون بجاری تدبیر نمایند موی سفید نمیکرد و در دستور هر روز که در یکبار سیاه
نمایند و همیشه بلیله سیاه در من نگاه دارند باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد بعد از مدت یکسال شروع بلیله میکند این را پنجاه
است و اگر که چون موی سفید واقع نموده در حال بران نهاد و کتد سیاه بر داند از مجربات است زهره خطاف ۲ ل خون او و از نوشا در
و انگ طلا نمایند و قدری که از زهره او سوط نمایند و این که این لاله بجز بپخته اند و سباله در تاثیر او نموده و از پنجا یا سر شمره است
که بر سیاه زهره و غراب سیاه زهره بر سیاه زهره مرغ سیاه با سوویه با روغن کبک مخلوط نموده بر سر و بچید بماند و تاثیرش سیاه کرد
سفید است که بپزد سفید نشود و اگر دیگر علل را با سرکه و شسته کرده چهل روز دیگر گین سبب دفع کنند بر موضع موی مخلوق بماند و دیگر موی
سفید بر نیاید **ایضا** جگر البقر را با شراب بر موضع موی شوی برصد و استخوان بپزد موی سفید سیاه بر آید و مجرب است **خضاب** منقول
که زمان طویل سیاهی او بماند تا جلیل کهنه به بلیله سیاه نیم مثقال نواشت و یکبار **خضاب** ایضا از و منقول است که دست و جلد را سیاه
نمیکند موی سر و بچید بلیله سیاه میکند و مجرب است و آنکه برگ تمام را شسته آب بپزد را که یک بند انگشت او را بپوشاند چو شانه تا سفید
شود و قطره از وی بر روی کار و یا صفحه آهن صیقلی بریزد چون آن سیاه کند نگاه صاف نمایند و اما اسکند سیاه کند باید چو شانه
از صاف او را بپوشانند تا قریب الاغدا گردد و در جرم تمام را مبر آنچه بر شانه نمایند و آب بنقد را با بکرم حنم نموده بر اصول شمره بماند و در
و اگر نشویند اما در حمام تا شش ساعت بکشد نماید اما در او به **خضاب** که امهات اند و سه **خضاب** و برادان سر تا آهن و ساخت و
و آنکه سنت فلانی است که در کان نانه و آب بر روغن و سرکه جفت در آن و در آن سنگ که با امله و از پوست انار در راج سیاه و خنجر و قرقفل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برش ناستند و غلیظ و سیاه را بهین سیاه و در قش مایل حمرة را منس و حمرة ملکه غلیظه که در رخسار اطراف بینی پدید آید و دشنام گویند و آنرا از مو الجلبب خمره
و سدره و تحت جلد بخوبی که دو و سه پهن بماند آن سرخ نیکو و سبزید باشد و سرخ تیره و کبود دمیت نیز گویند و مواد سودا که متفرق شد به نقطه را خد
و بغار سی خالی نماند و آنرا از مواد بلغمی آشتی کرد و بهین سفید و صمغ گویند و غلظ را بر صمغید و سودا را بر صمغ یا به و شور یا خارش از آن که متفرق باشد و متفرق
کرد و مایل به سبزه باشد و سیاه نماند و هرگاه چرک از آن سیدان نماید سفید و رطبه شیرین و بی چرک را سفید یا به شور سودا و بی چرک را قوبانامند و شکسته است
سفید یا به سبزه قوبانامند و هرگاه سیاه باشد و سفید غایض تر است و آنرا چرک و مجاد و اورا متفرق سازد و ساینده نماند و آنرا سفید و شکسته یا به باشد و بی خارش نماند
و آنرا به التهاب حده و وجع قلیل الحد و زرد آب تراوش کند بوی نارطرسه و آنرا از جلد با کل حکم رسد جمره و آنرا با کل نرسد نماند و آنرا سبزه پدید
یا حمرة و در باطن قرصه او دانه های شبیه دانه انجیر باشد تنبیه گویند و شور تر که جلد را ثقیله و اگر کند و رطوبه شبیه بکوبش آب تراوش نماید جوده نماند و
بی قرص که در سر پدید و با خارش باشد پوستها سفید و جدا گردد و دوشل شوره ریزد و سبزه نماند و قسمی از کچلی است و آنرا با تخم موی سر باشد و جلد را متفرق
کند خرازد و بر یک پدید و سودا و سبزه کچلی و شور غیر متفرق هرگاه بسیار نرسد و متصل بهم با حمرة و خارش باشد شبیه نماند و چون نقطه باشد نبات اللیل
اکثر بر دانه و در شب بعد از خواب می آید و بغار سی ابر و کبیر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کموت لون باشد جرب ایس گویند و چون متفرق بر آید و
تیره رنگ باشد نایل نماند و آن عسلیه و غلیظه و سماریه و منکوسه میباشد و چون شور سودا که مخصوص سابق باشد از بنس ماده دوائی الطیم نماند و شور شبیه
بسر که خد بجا نماند که چرک با خشک میشد و تنزی و لذیع را خفص گویند و شرط است در تاثیر او و یک کلف و نمش و بهین و اشال آن که در با زحام باشد یا سوز
یا خاراب گرم بداند و بماند تا سرخ گردد و پس از دیر را خد و کتند و چون او و به مجربه دیمواد مذکور در باب نهادات مستطهره که تیرخی از آن سر قوم میگردد
دو اگر چه کلف مجرب است از روت را در بره گاه و حل نموده بماند و بدستور تخم خربزه متفرقا و ام تلخ خربزه که از بیق باب سرشته استعمال نمایند و بدستور
جربه کلف و نمش و بهین نباتیه نافست تصفیه تر مسین تخم ترب تخم ترشیک و قطعه تلخ و با و ام تلخ و بوره از منی و فلفل آشتی مجموع را در آب و صمغ سبزه
جربه از آن کلف و نمش و اشال آن از نموده آرد سوسن اسرگین کجک و قطعه تلخ نه آرد سبزه که ملاک کنند و در دیگر آب بلبوس گندم بنشیند و در
دیگر باقی مقرر که سبزه تر تخم ترب تخم خربزه نخود پوست و از شسته از هر یک خردی زنج سرخ و زرد و در و از روت و سطلگی بوره کچل و در نیم باب
پایه اشال آن ملاک کنند و دوائی که جهت رفع آثار و خیلان بسیار نافه است از روت نبات متفرقا و ام تلخ آب و صابون بماند و
اشق را در سه که حل نموده استعمال نمایند و دوائی که آثار بجا نماند را رفع کند و سبزه را تلخ نماید که بوره صبر زرد یا سوسیه با سرکه استعمال نمایند و بدستور
سفید کرده را با پیس مرغ بماند و چنین زنج را با کبیر ملاک کنند الصفا که به همه جمیع آثار خون مرده و خیلان نمش از نموده متفرقا و ام تلخ صفت
حرف پایلی نخود مقرر که سبزه تر مسین زرد البهر استخوان بوسیده از روت نبات آب صمغ استعمال نمایند و دوائی که جهت سبزه رطبه بعضی حرق و همه با رغن
و نه بماند و بدستور با دام تلخ مازوی سبزه و سرکه خد و کتند و بدستور قوبال النحاس مرصاف کند شب بیانی را زاوند و طویل را چ خاکستر چوب زرد
صبر زرد بار و عن گل سرخ و سرکه بماند الصفا که جهت سفید یا نافع است و بدستور جربه رطبه و خرازد جرب و قفل و قوبانامند و موسی و دار الشعل مجرب است
شیاف مایه عصف فلیز جرب زرد چوب بوره بار و عن با دام تلخ و در و عن خردل با ناصفا استعمال نمایند و صمغ جوده و سدره و قروح و سبزه کشتی
عل تنزیر بک چنانکه با سرکه و در و عن کل خد و نمایند و چون سرخ سفید را کوبیده با سرکه حک کنند و نصف وزن برنج که کوه اضاف نمایند و در حمام با
جبه نبات اللیل هم مفید است و دوائی که جهت نبات اللیل نافست صبر زرد و صمغ عدس با سرکه و عسل بماند و بدستور که بوره و خد
زنج را نباتیه مفید است و از شملیک م قاهره آب و از مجربات و اندام و بدستور ملا نموده آب بلیله زرد و با صبر زرد و آنرا با حرق باشد نمایند آن را در جو آب با ک
و آب کبیر و بدستور آب که درخت با صندل بوش در یک از مجربات است و عصاره صمغید و آب که جهت جرب باقی است و حکم عجیب الاثر است اما غیر مقرر بلید زرد
غیر مقرر نوشه در بیتی مقول در و عن کبیر بچوشانده و با فلفل آن بماند و در دیکه آتش عضو را در اندام امیکه از حراره آتش سبزه شود باید که در ملا
نموده از اگر ا موقوف داشت و تقریر کرده که این تدبیر کشتن با بلیکند و جهت حکم که از حراره مقرر باشد ملا نموده متفرقا و ام تلخ و در و عن کبیر بچوشانده و با فلفل آن بماند و در دیکه آتش
و بدستور خمش مسخر که کبیر صبر زرد و شسته با آب کاسه و آب کبیر فلفل که بسیار مفید است و در و عن کبیر بچوشانده و با فلفل آن بماند و در دیکه آتش سبزه شود باید که در ملا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اما اراضی را پس یکی آنکه در ابتدا سر حرکت دهد با سیلان رطوبات بنی و قلته اکل بعد از آن درم مستطیل در عقب گوش هر دو علاج
گشودن رگ با زین بت پس طمانودن ثقل تخم کتان که روغن او را افشوده باشند با صابون و برزقطونا و هرگاه متغیر گردد و علاج قرحیا
کرد و دیگر ناخته است که بترکی سباج گویند عکاش تنگی نفس و برآمدن خضوف بینی و سریش اکلند و عدم اکل است علاج
قلع با شیره داخل خضوف و خضوف عرقین بنخون مسود کردن بزاج و زرنیخ و هم بنکار و استعمال مسکات بر آمدن و دندان زباید و کمان بنام
و باعث قلته اکل نشود است علاج قلع و مالیدن موضع بزفت و خلطیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سوزان نمودن
و شونیز و دیگر خضوف است و آن ظهور درم یکبار سیب است در زیر زبان علاج گشودن سفید عین و قنصیدانی که در وقت خضوف طبع نموده
و کل آن دیگر ناخته است علامتش هم آمدن چشم و سریش اکلند و عکین بودن و اکلند کی سینه و بر خاستن بوی است علاج اگر در
باربع وزن او روغن چینی با روغن نمود چ کرده بر روی رخ سرد کرده بخوراند و آن حخته کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت و بلند از هر کیل و
و خجشال نیکوب کرده با جراته روز بدهند اراضی عین مثل خفیه و اشال آن و بیاض و غیره علاج همه بدستور صاحب انسان است مگر نکند
ادویه قوی را استعمال باید نمود اراضی سیه و احشا و از آنجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود و الا از داغ
علاج حاره و از تخم مرغ خام بگلگون شده و یاد در سر که چند روز بگذارد تا پوست تخم نرم گردد نگاه بدهند و بدستور دادن شیر بند استعمال و خلط
و آب خج حله مع خجاری بسیار نافع است و حقیر سعال تریاک دارد و حبثا طرا تجربه نموده است و بارده را حبثا و حبثا حله داده و در شتم بارده
نفع نموده اند که این دو را مجرب است از پانه شونیز قنصید شش هر یک سه شقال روغن دانه تازه هفتاد لیکه بکرده بدهند هر روز بدستور
سیاهم باید داد اگر شری باقی ماند سرور و دیگر دینی چار پا بریزند و گویند اگر سالی یکبار این او میرا بدهند هیچ مرضی در آن سال مبتلا نگردد
و اعشاب فربهی او نیز بشود و بدستور و قنصید و آب گرم بدهند از مجربات شمرده اند و این و از اینها نافع است سیر و سیر سفی زرنیخ
را و اندر حرج هر یک سه شقال جوشانیده صاف نموده با بست شقال عسل بدهند و در شده سعال خضوف و جبین را نافع دانسته اند و داغ بر
و مسوط و عطران با روغن زیتون بنایتی موثر است دیگر قنصید است علامتش احتباس بل است و بی آرامی و بر آمدن شکم علاج تخم کتان
که عبارت از قنصید است بنجاه شقال او را در آب ریخته جرم او را بخوراند و آب او خفته کرده بگردانند تا اطلاق واقع شود و ششای تخم کتان صابون
و سوز از مجربات است خصوصاً با قدری زهره گاو و خوراندن کثقال زهره خرس حبث در شکم و در جگر و سده از مجربات است و بدستور شش
از خلطیت تخم کتان حفظ کردن و خوراندن آب بنزد و مرغ سرگین که بوتر و زیت و شراب بیدیل است و دیگر احتباس بل است علاج شراب و زهر
گاو و هر یک نو شقال بیکرم بدهند و حقیر این دو را تجربه نموده است شوره صاف را از خجشقال تا بهفت شقال در است حل کرده بدهند و
حال رفع علت کند و با بعد از دو اداون از چوبهای کم عرض بجهانند و چون دهنه فرنگ در چشم سپ بکشند با نجا صیبه او را ریخته و مجرب است
چوبگیری و سینه گیری هرگاه سینه گیری از چوبگیری حادث شده باشد روز آب و گاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف بنویسد
و اگر هیچ قسم علف بنهر هم نرسد گاه و جوراد آب و قدری شیر شخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از چوبها نشد خضوف
و حشبات دست و خضوف از عان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته و دگر بنیزند و بجای جو حله و عدس و حب البقر و اشال آن دهند و گندم و
خفته نافی است و شیر را در روغن بنه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوه تمام مالتند و پوست تازه گوشتند بپوشانند اراضی قوایم کی قنصید
است و آن وقتی عارض میشود که عرق داشته و دفعت سرد شود و داغ حرکت که در گردن گردد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است علاج پوستیدن و
مسوط بپوره ارمنی و روغن گل سرخ و بخور و لعل کردن مبلطوخ در سینه ترکی و بر بخاشف و کندر دانسته آن و هرگاه زایل نشود داغ خضوف سرد کرد
و بخ دم باید کرد و عرق علقی است که با سستی قوایم سوزی او شل و التعلب بریزد علاج موضع را چند جا با شیره شنگافند تا خون بقدری رفع شود
و بپا خضوف لایده بروغن کردن شتر و روغن جربالغ شونیز و ثقل تخم کتان خنود نماید چو علقی است که بسبب جل گران کثرت شرب بعد از اکل علق
یشود علامتش دیگر گام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعصاب تشنج قوایم است علاج خضوف با بنزد وین طرف پیشانی و طرف سمت مسوط کردن کتان

اولاً در نظر علاج ادریه عاده شش را باید در برنج است و انفسه است و اعتقاد علی که سبب حمل گران و حرکت بسیار در سینه است و در اینها می و درشت
بر آید از آنکه با ملک هر سینه علاج بیهناست و محلات مثل میوز و غفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و غسل تنهید نمایند و درم تحت اگر کبیه و خراج و
یکی از قوام بجز از الفیل از ریختن هوا و غلیظ است علاج تنهید مواضع است بخنطل تازه و مقلد اشق و سیر و غدره انسان از بحر بالست و بدستور سینه
زیت و خورسیدان دیو چینی با و به و شیر و نخل به با بوند و تخاله و امثال آنکه آن طبایق علی است که باعث ورم حوالی سم گردد و باخشنه و شکافها و
علاج بیهناست و داغ کردن است باستره آبش سرخ کرده و خراج انچه شبیه با نهایی انجیر بوده باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و سرخ
سبب قشره خفیه عاقر که از اینجین بهر علاج کشیدن سینه و چکانیدن روغن جوی و روغن شیخ صفان و امثال آنست شقاق طریق
علاج آنست که مکر آب بشویند بلکه دبی در آب گرم بگذارد پس سم را خشک کرده و این ادریه را گرم نموده و شکافهای بچکانند ملک بلغم و سینه
بر در رطوبت بگذارد و سرخ اضاف نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن منسج گوسفند و روغن کنجد یا کنجد عمل و زرد
تخم مرغ و تخم کتان از زعفران را علاج کرده اند و ادعای خیلی بالا سم و سابق بسیار نافع است امراض جلد از آنکه جرب است علاج آنست که زنجبیل و
با آن صند در روغن کاه و چاشنیده طلا کنند و در آفتاب بنزد آید و در روزگار نمایند و انچه حقیر تر بنموده این دو هستند گوگرد و جرب و سیاه بکوبد و قهوه
نفع بخورد بعد از آنکه این با روغن تازه و سابق و صابون مخلوط کرده موضع جربا بعد از شستن با آب گرم و صابون نهاد نمایند شیرینج و لغاغات
و آن عاقلی است که انچه رطوبات تراوش کند و باخارش باشد علاج تنهید اوست بصابون و سرکه و سد ز و بدستور خردل با است نافع است سبب
در این دنکستر و بنگ با سرکه در روغن گل انجیر با حقیر است حکم علاج خارش شل جرب و شیرینج است و در ادریه او شراب و سرکه و سرخ
در هرگاه به سبب خارش حقیر دم جادت کرد و کنیز را سوراخ نماید با آب مخلوط کرده دم او را بشویند و یک هفته همین عمل کنند برص که تبرکی الای
حقیر انچه جرب بنموده ضد است که دباب اطلیه برص مذکور است با روغن و آب ایشان شسته و ضد و نموده و چون پوست بپسند و اثری باقی
ماند تکرار نمایند و الا فلا کوکب علی است که بسبب اکل مغرط مواد فاسد و کثیف جمع گردد و در روزگار علاج تنهید اوست بقره و سرکه و کوبد
بارو غنها و بعد از شقاق و مساجح جراحت کردن و ادریه جراحت در باب برهم مذکور است و احتیاج بنگار نیست امراض حاصل علاتش ضعف
حرکت عضو مخصوص است و چون دست بر آن منسل گذاشته بغیر از معلوم گردد و علاج ضد قوام و تنهید زنجبیل و غلظ و سیر و سرکه و محلیه
است و داغ منسل معلوم و در صحن مهر و مواضع نیز داغ نافع است و انصاف رفت و تدبیر بر روغنهای حار و لفظ او را م انچه در آن تا آخر باقی
و با آنرا با شیرینج اجمال نماید علاج تنهید بعد از ادریه مجرب است و بدستور جادوس کس بوس گندم که نمایند و سایر او را م بدستور
مساجح نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتنی باب و تخنطو باشد ننگ و شیر کاه و چاشنیده غدی با و تر کرده دوسه روز تکرار نمایند مگر در کاه
و در محل تنگ را با صبر و سرکه ضد نمایند و غدی با آن تر کرده بگذارد و ننگ ابر روی آن بکشد و او را م حاره را اولاً برداغ مثل گل آرد
و طبله بر رطوبت او را جو آب کاسنی آب کشیده و سرکه طلا کنند بعد از آن محلات و او را م حاره و بارده و مرصند را در است و او انها بجلالت تنهید نمایند
مثل مغر و سینه انجیر و سرکه کاه و در روغنی تر و مرصند اشق و دلی و کاه و امثال آن جراحات علاج آن بذر و رات و مرهم مذکوره در
الابواب سابقه نمایند و انچه مخصوص جراحت پشت و دباب است سرکه کینچش و سرکه کینچش الاغ و خاکستر تها کوست که بعد از شستن با آب گرم هر روز
انچه بد کنند امراض انچه از انچه عیاست که ماندگی باشد علاج سرکه و سرکه و سرکه آب منسج کرده بدهند و بعد از لحظه اند که که بگردانند
با سار و گیلان داده ساعتی حرکت نفرموده پس در نه آب دستها را با او با دم و مقفد و نهارد و این بشویند پس خشک کرده بر روغن کاه
و ننگ و شراب الوار با سم تعلیه نمایند و اگر ماندگی از ویدان بسیار باشد سینه اش را بشویند و چهل و چشتال و عن کنجد یا روغن تازه حنظل
و یکبار دیگر آب مر و حنظل کنند شش عاقلش عین نفس و غر و غرق اضلاع است علاج داغ تهیجا است که هر طرف را سه داغ شدت کنند
و یکی زیر ناف پیشه علی است که اکثر تشنگی و بی آرامی نفس زدن و اضطراب حرکات علاج تدبیر با و اشعیر و تعلیف مذکور است تازه
و در دانه و در آب و ضد و قوی حشمت و تنهید جاده که و در دانه و امثال آن در بجا و او را م و سوط کافور و آب کشیده و سرکه حنظل با شیر

بیشتر تازه آب دکه کنند منقیر الالوان چون بهایم را خواهند که تغییر لون او شود خاک تر بنحیه را آب نمیکرد و ثبوت تمام مایده
تا چو که زایل شود و آب گرم بشویند پس موضع را با شب بمانی ثبوت تمام مایده و بجهت سیاه کردن بقر را آب بنیل بنحیه مایده سیاه گردد
و جهت سرخ کردن بقر را آب ملح القلی بنحیه مایده و مایده بجهت کبودی بنیل را که تر از تقیم کنند و جهت سفید کردن بر روغن و روغن تر بنیل مایده
آن در بیضات موی مذکور شده چیلکه اکتال عمل ملاب و مروت بیاض چشم حیوانات است و اکتال خربق را روغن آن و از اسرار است سقوط
پودینه و در دماغ شیر را روغن هستی او و مجرب است **باب سبت و سوم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ**
و در جزو ایشان و کچرا ناروان را با سرکه و آب بچوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بگذرانند بجهت آن که دست تاب گرمی
آورد پس دست مایده و سرکه اثری باقی ماند با آب صابون بشویند و تصحیح نموده اند که هر اثری را آب و صابون زایل گردد و این عمل زایل شود
و بدستور چون ایشان را با سرکه بچوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با بشویند و بعد از آن آب و صابون روغن را بماند یا سر
علا و شیر تازه با نلک نمیکوفه مخلوط کرده بآن بشویند و پس از آن ایشان و صابون و تفق علیه است که ترشی ترنج روغن رنگ و آب
آثار مایده اثر پوست آثار و سایر آثار موضع بگوگرد و وید کنند و سرکه بگوگرد مایده و بشویند رنگ و صفت
خمر اگر در برنج مایده و صابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و آب لیمو را روغن است **قلع جمیع الوان** و با آب باقی بشویند
نشاکی و وید کرد دهند ایضا دین باب مجرب و البته اند موضع البه کین مرغ طلا کنند و آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند قلع رنگ
خون در حاکم این تمیز مذکور است که ترشی ترنج با نلک زایل کنند جمیع الوان خون است مگر خون کرات و این فرق غریب است و بدستور چون
موضع را بچاشند و آب ایشان بشویند روغن اثر خونها بماند و بدستور چون سرکه بچوشانند و آب او بشویند از حجات
قلع رنگ عفران چند بار بقعه سائیده و وید کنند روغن میکنند و بدستور انجیر را در آب بچوشانند تا رنگ بر دارد و جامه را بچاشند گرم
بوده و بشویند پس از آن صابون و بدستور شستن جامه و صابون همین اثر دارد **قلع اثر تقیم لیمو** را پاره کرده در است بنفشه
موضع را آن آلوده بعد ساعت دست مایده و لفت رند و صابون و آب گرم بشویند **قلع رنگ شکوفه** و میوه ایشان
پوره را سائیده بسیار بچوشانند و بدستور قدری ایشان را با خطمی پوره بچوشانند و موضع را ساعتی در هر گری مکرر بگذرانند پس با آب
بشویند **قلع رنگ بنیل** است ترش را بچوشانند و موضع را آب فرو برده بعد از دو ساعت آب و صابون بشویند رنگ آلوده
سوزانید خاکستر او را آب شسته بر موضع طلا کنند و بعد از دو روز آب و صابون بشویند **قلع رنگ ثوت** اثر ثوت سیاه
توت سفید بشویند و بدستور سرکه بگوگرد و وید کنند زایل میگردد **قلع رنگ انار** ایشان را با صمغ عربی و شب بچوشانند
و آن طلا کنند و چون خشک شود دست مایده موضع را بنفشه رند و آب بشویند و بدستور شستن آن بضمغ عربی و ایشان همین اثر دارد
و گویند اثر پوست گردان را بر روغن و صابون بشویند **قلع رنگ بنفشه** و حمر را با ناروان و قرا و و بشویند و بعد از آن صابون
و گویند چون بگوگرد و وید کنند زایل گردد و بدستور ایشان و سرکه و ترشی ترنج از حجات است شستن جامه های رنگین
که تغییر کند قطعت را در آب جوشانیده لباس را بشویند **حمر ثبات رنگ جامه** را خربق بنیل را گویند و بنفشه و جامه را
تر کرده بعد از آن برنگی که کنند زایل میگردد و **قلع آثار روغن** آن در جواب روغن آنچنان بشویند تا زایل گردد و چون
بما شش سفید بر روغن آلوده باشد روغن را بعد از تر کردن موضع بر آن بپاشند و بسیار دست مایده آب سرد و صابون بشویند و هرگاه که
و بچری آلوده باشد خال که کند مایه بار بر روغن بسیار دست مایده و بنفشه رند و تصحیح نموده اند که چون زهره گویند و بر طلا کرده آب ایشان
و قلی بشویند و شمع او را از اقسام البته زایل گردد و هرگاه خواهند داشت زایل کرد آفت نکند سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین
که اند و بعد از مدتی بنفشه رند و روغن چرخ کنند اند که چندان برایشی بآن آلوده باشد بسوس کنند و روغن را با و هرگاه که
بگوگرد بچاشند و خواص ایشان را زایل کنند از نا بشویند و بدستور مذکور است و چون لباس نکین باشد اول با خطمی بشویند پس آب ایشان را

۱۲ **قطع آثار سیاه و سفید** اول بدو شتاب بشویند پس آب با قلی که گرم کرده باشند و جهت رفع بوی آن اولاً لیسکه بعد از آن لیمو
بشوند و آب نیم بقدر جمع میرا محرق باشد از آن سو به سو چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع سیاه بقوه بماند و بعد از آن بشویند زایل گردد و گوشت
بروغن زیتون نیز رفع اثر لفظ میشود **شلع رنگ غالیه و طیبوب** بر گین که بر تر آب جوشانیده جاسه را با و بشویند و آب پنج با قلی لیسکه
و از آن عرق چار بایان و از پوست سیاه بدستور است که در قطع رنگها سیاه مذکور شلع اثر و **عنه از اوراق کتاب** بخت
استخوان سوخته را شل غبار بسایند با دم شب و یک مہ نبات سیاه نرم سخن کرده بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالا آن انشتاب تا صبح گذارند
و اوراق باقیشتان را همچون گل شایا روی واکن ملکه شود همین خل سکند اما **قلع نوشجات** با یک ریخ را بروغن زیتون و اندکی بوره ارنی شب
بیانی ساینده و بر نوشجات بماند از آن نوشجات میکند و همین عمل در بدن چرک جاسه نیز سیاه بر شوشت و درین آب سیفیداب جصاصین فو نیز از کج
است و **شلع موم** عمل را گرم کرده بر موضع موم آلوده بریزند و بماند تا موم بسط سیاه بند پس با لیمو داشته موضع را با آب گرم بشویند و
جاسه را دروغن شیر خفت جوشانید و گذارند پس بجای آن و آب گرم بشویند و ایضا به بوره و صابون و آب گرم بشویند و **ناید شلع قیروفت**
و قطران و موسیائی و امثال آن آردنخ و آب اینخته استعمال کنند و بدستور بروغن زیتون را دروغن شایا مذکور و سیاه
شل دبق از بوبات دانسته اند **اقسام شستن جاصحات** بر این است و یک نیت بشین را کل و دیر بشین و صوف
و سقر لاد و لندره و امثال آنرا چون یک ملک و جاسه ابریشمین جاصحات بصابون پاک میگردد و بشویند که سیفیداب نیز بشویند پاک میشود و الا وان تحلف را بر
که بریزد از آن چرک میکند و جاسه سفید بر رنگ آلوده کرده چون کینه در بول شتر گذارد و زرد دیگر بصابون و آب یک بشویند رفع آن میشود و بول
جاصحات نیز بشین شود و **باب بست و چهارم در دستور جاصحات شیور که بر شست جاصحات از آن است** و
از آنکه علمای صناعت و فضیلت این علم بسیار عظیم است و بهترین ایشان قسوس روحیه و این العوام و او هم و قطریه و سواس و این جالبین است اول
کسی که بدین شایان را کرده و ایشان را شکار آموخته قطران با دشت و موم است و صید باشد استخراج که ری است و شکار کجری و جمع را نسبت به بیام
اود اند و طریق آن بسیار و بیان نیک و بد و سایر حالات طبعی بسیار که استخراج نامند با نحای مختلف تحریر کرده اند چون امور صاغات امر از مناسبات این
مجموعه است بنا علیه گفتار بیان آن نموده و انچه از تقدیم نظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که بعضی امور در محصل ثانی بال محسوس میگردد و
حرکت ریه باین مقعد و انتهای سخنان سینه که عظیم زوئی است از آن جهت عظم و قوی که در سایر حیوانات قاعده دماغ است محل توقف مواد غلیظه
شمار و از کاسه سر جمیع سر اصداع حاض نمیکرد و در باین سبب تجارت تحسین میشود و مهربانی گردن دشت شیور را سنا سنا بنیاست
جبارت از برآمدگی های طرف بیرون مهر است و در دمای این جنبش تقیم است بخلاف سایر بیایم که موقوف و پیچیده است و فاجع و عرق الف و نیز سایر
نمیکرد و **اعلامات کلیه عته و هر ض** چون هر ض بعد از خواب شب پر و بال خود را مبتکار باز و بال افشانی کند و مردمک دیده و صاف و نو
باشد و با طراف از وی جستجوی چیزی نکند و از ناط پر و بال نماید و با خواش صید و فصله اش معتدل القوام و سفید و صوفی و رفع شود علامته صحه است
و باین اوصاف هرگاه و چنین پروانه بر لب است و قوه زند و کثیر حرکت باشد و دالت بر حراره و میوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر روده و طحال
واحد و صفات مذکوره علامته صحه است پس اگر سر را حرکتی پیدا بد و دالت بر افت دماغ کند انعم از آنکه در حسن دماغ باشد یا بدش حرکت عصب
و اگر بیکر چشم را بموشد و رطوبه از آن سیلان نماید و دالت بر طره و آفت چشم کند و هرگاه دماغش بعد از سیاهی سفید گردد و دالت بر آنکه کند
و اگر بال را بتامه جمیع نماید دلیل است بر غلبه طبیعت غریبه و چون با وجود آن هر دم بر بای نشیند و چنین رفع فصله بد شواری استخراج کند دلیل است بر کوا
و آفت روده و شقاق پاد و کمف دلیل حراره غریبه و لوزیدن با دلیل فقرس و مفاصل و درم فوق را لوزیت و کشیدن سوی خود و مبتکار دلیل گرم
و قس است و کاشیدن بال راست و منتظر دلیل ضعف جگر و خارش بینی است بعد از افراط دلیل کله و صد آخوف دلیل ریاح غلیظه و دلیل بطبعه نمودن دلیل
تخمه و فغان از نشین و تکی سطر دلیل سوزش امراض راس و له علتی است که سر بسیار حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه بر تفع دارد پس اگر
نویسند که سر مزاجه بر رفع باشد و تغییر در چشم هم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بدش حرکت اعضاء و اصل از اصل دماغ باشد مواد

و هو ادعاه باب تقطير و سفید آب تعلیه نماید و سقوط کنند و تسقیه بکباب نماید و در باره تسقیه بکباب که مندرج در آن خبیثه باشد باید کرد
تضمین برنج خوش مطبوخ و آنچه بشکرت باشد علاج آن عضو گفته هر مقصود
بحدیکه عبط طعم نتواند نمود و علاج هرگاه نرسیدن باشد پیش آتش و الا و افتاب بدارند و نول بطیوخ بابونه و تسقیه باب برگس آب بود کنند
علتی است و پیش ریاخ که حرکت بسیار شود و اگر کند علاج نعل باب شربت و مدغن خرد تسقیه بشیر و نمکرم ذره کنند و دستور آب غاب و نهفت نیز سفید
امراض عین غشا شکواری است و منبرج نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خالکی که بوتر با جمیع حیوان است و در شب به بنید و عرم البعبا
جواب لب بکباب سفید است علاج منع بحالت و اقتصاد بحبوب و تقطیر بکباب و شکر نمایند و علاج غشا ده و بیاض تقطیر بر آب و شکر و در آب
اتساع و نزول آب علی که در روز و صبحان کنند و علاقه شش و صبح شدن مردک است در روز و صبحان را به صحت و بصر و انی شش و در دوده و
منه و مردک و صبح نمیکرد علاج تقطیر بر آب است با عسل و علاج سیلان رطوبات بتقطیر آب سوز کنند و او هم آب مورد را با توتیای سفول تجویز کرده است
و علاج سکه یک چشم و هم آمدن آن اجازت آن بشکلا بخون بال نارس طویر بنایت زرموده است و دستور جهت طویر و اکثر امراض چشم مفید است
چند که آن حدود نقطه ای مرغ و دود است در یک چشم علاج وضع را با سیر یا لند و بعد آن خاکستر برگ زیتون بپاشد و علاج سلاق که سرخی یک
است اصلاح است و بی جوشش تقطیر بکباب و دروغن بسته کنند و علاج جرب که خوشه و سرخی یک است بتقطیر شراب و سفید آب و سماق متفرع در یک است
و علاج بذله که غب فی سیلان است بتقطیر و مرغن گسرخ و شراب باید کرد و دوسوع که کثرت اشک است هرگاه فرو در آتش عارض شده باشد بر دغن
مخطوط بشیر و خمران تقطیر نماید امراض منسره و مصلب منسره البغاری منسره و مصلب پانچکال گویند از جمله امراض آن یکی تقطیر است که عبارت
از ریزه شدن دپوست انداختن باشد و علاج سفید یا تضمین این دو است نشانه بروز تراب را در روغن بیدارنجیر جوشانیده استعمال نمایند و سکه
منسره و ناخن را که از صدمه و اسباب خارج بهر سیده باشد تضمین باب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب نصباب بود باشد بر دغن با دهم و تخم کبوتر
و منبرج تسقیه نمایند و التو که کج و پیچیدگی تضمین لب که و شب کنند و طبیبی که بهم آمدن و باز نشدن مصلب نیست و دود مت تضمین بر دغن کنجد
روغن تازه و سقوط از آن نیز نمایند و طعمه نبرده تخم مرغ خام باید داد و ثابیل که بر کی زکیل گویند و آن در جنجال و انگشتان حادث میشود و این دو
که رطوبت کنند که از مجربات است اشق متقل ازرق هر یک و جز و نیوکوب کرده کیشانه روز در سر که بخیسانیده پس در دغن حل کنند و گل غلیم جز و
و تخم نو و تخم کتان بنفشه با بونه هر یک یکچوناضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کردن جنجال را بمقارن خون آوردن موضع بن ناخالص
باید کرد و تضمین با چینی و اشال آن باید نمود و در ام حاره را تضمین کل ارمنی و صندل مرغ و کافور و زعفران با سرکه کنند و باره و نرسد و تطلیع
برهم و اخلیون و دبلق و مومینج با عسل و سایر محلات نمایند امراض دمان و زبان و حنجره و آلات متفلس علاج خوشنوده و دمان
مانع خوردن طعمه کنند بیدانه را با حلیله در کباب خبیثانیده تسقیه آن کنند و کنجک محمده دهند و باشند آن کثیر از شاسته بسیار سفید است و تشنج
عقل حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تسقیه باب بلخ انجیر و مومین و تضمین بر دغن کرد کان کنند و درم کنجد و لادن تسقیه باب کرم منروج بلایه
قطونا و تضمین با بنجیر با قدری سیر نمایند و چون منفرج کرد و چرک او را پاک کرده برگ غاب را شل غباب سائیده بپاشد سعال و ضیق النفس و غلا
تو اثر نفس و باز داشتن دمان و ضعف حرکت است هرگاه این علامه از حراره مزاج و یا مواد یا شت تعجب باشد میل باب میکند و نبض میرد و با گرم
بباید شد و آنچه بسبب بخار و دمان باشد این امراض با او نباشد و علاج آن تسقیه بر دغن کنجد با قدری منج عربی و صاب بیدانه و گل ارمنی است و
با حراره باشد لا غری ظاهرا گردد و تسقیه بشیر الاغ و کثیر از لاشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بروسی اسفناخ و کشیز و برگ بید و اشال آن خوابا ساید
داع طرفین منسره و پیشانی که بچوب مورد و کشته بسیار مانع دانسته اند و هرگاه از برده باشد علاقه شش حرکت بر سیلان رطوبات خلیفه از دمان است
علاج تسقیه بکباب و کل شیء الاغ که قدری سر کینش حاکم کرده باشند باید کرد و در دغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلیت بعضی تجویز نموده
خفقتان علاقه شش قاهر نفس صدای مخرب و حرکت منتهای عظمه دور قی است که باناک حرکتی این عوارض محسوس میگردد و علاج تسقیه
و کل متوم و صاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر کهای و علفهای سمی نخوراند و طعمه از زنده تخم خام و چوبه بر سر سار و دره بپزند

در کمال آزار و علاج بدادون طبع انحراف و در غرض و غشای کینه و خنای و در شوری نفس این و در بنای نافع است پوست بخت تم مرغ را نرم سازد
با سوزن چوبی که ده بدهند و تسقیه آب بکرم بدهد و از نایند که حراره غالب باشد تسقیه بروغن بنفشه و کلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند اهراس
که زهر که عبارت است از تخم سبب آن کثرت اکنح طعم بیوقت و عدم بهضم است علاتش قی کردن و سستی بلل و سردی و خنک غلطیدن و زرد شدن
داشتن و دمان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج گر سنگی و پیر و از بیشتر فرمودن و طعمه از برنج و ذره و حبوبات و دادن است و ذره
سوم که بک کرم کشته دین و دارا که گوشت پیچیده بدهند و زنجبیل و سبزه که دریا و اجنبی فلفل هر یک جزو حروف امین ربع جزو با شکر حساب قدر
فلفل ساخته است و انما بید و بخت رفع رطوبات غلیظه و سوزج را از مجربات دانسته اند قدر شربتیش از سه عدد تا هفت عدد است و سواض و سیم
تسقیه طبع صطکی و فلفل استوده اند و بروی اغصاع تازه و پودنه و سداب که سر که بدان پاشیده باشند بخوابانند و در زیشین گسترانند و با سبزه
رسیده است که انسان و وحش و طيور سه صنف اند که تخم نمیشود از انسان یکم و در اسب مسافر و از وحش شیر و بنگ و از طيور
که بک کشته مرغ و قطا که بفارسی سنگ اسکنک گویند و علاج علاتش قی و از ظهور رنج و قلته اکل است علاج طعمه از بلخ و خفاف و خرگوش کنند
و می که در کور شد بسیار نافع است و حقه بلخ را زاید و کرفس تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند پاشیده الان و بلبله زرد و پستور تخم سنگ پشت با
شکر بنای نافع اند و شیان شک و از روت و عمل و نمک بسیار مفید است و شیان پیله خور را مخصوص باز بهیان کرده اند و هرگاه حراره ظاهر
باشد چنانکه در سبب است و شیان و حقه با بلبله زرد کنند و پیچ و شیان و بجزی جبهه اسهال نمودن قدری نوش در آب و روغن تازه دادن بسیار
است و با بلقی رفع فضلات و انما با طلاق رفع مواد می نماید و علامه گرمی که در زهر که بهر سبب منکوس شدن سر و کشته شدن دمان و
شدن است و علامه گرم روده و بلوی فضله و غلطیدن و قلته اکل است و علامه گرم معده خروج و ظهور است علاج آب برگ شفتالو با گوشت
یا آب گوشت با آب پیچیده و عمل نمیکرد و بدستور قبیل و برنگ کبابی نقشه و اگر ترکی و تر بدینند را با سوسیه ساییده با عمل حب کرده باید
داد و با سوسیه علاتش ظهور خون با فضله و مسا و بهضم و طعم و سقوط قوه و دفع شدن فضله با شوری و قلته مقدار آن و کثرت مرآت است
علاج حقه بلخ تخم کتان بود و روغن آن و روغن گردگان و روغن نازیل کنند خصوصاً چون قدری از گردگان سوخته اضافه کنند و روغن
تعدد و شقاق و اهراسه بروغن و سبزه که در کمان شتر و روغن حب البوم کنند اهراسه و علاتش سده و درم آن تشنگی و مفراط و احساس نفس
برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تسقیه آب بلخ و شک و پیچ خنک و بلخ و عقیق که بک کشته و کباب پاشیده بیکد که در آب مغسول ریخته و چینی گل سرخ
کاسنی با سوسیه چوشانیده آب و در بدهند و طعمه از زده تخم مرغ خام و آرد عسل یا شکر و گاهی از محوم لطیفه آب بلخ عدس کنند و سوسیه بخت
سینه سترده بار و جو و خندان و صطکی و سرکه مکرر تفهید نمایند و زودادون موضع بهر زمان است قوی بلخ علاتش خشی فضله و سینه بر خنک
و بی آرامی علاج تسقیه آب بلخ و حله و شربت با عمل کنند و آب نسرين و آب زریق و عرق بهار نارنج که حله و در آن خیسانیده باشند تا
و حقه بیا به نوبه بار و روغن تخم کتان و با پودنه و اشال آن بنای نافع است اهراسه و حاصل و جلیپین علاتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم
طعمه بخت عدم قیام است علاج هرگاه حراره ملین باشد موضع را زود دهند و جلیپین و کلاب و کافور و حنظل و بوش در بندگی و
و سرکه قدری سوزان و در عطران ضا و نایند و تسقیه آب عذاب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حراره باشد و روغن گردگان و نازیل و سبزه
دهند و عطران بسیار مفید است و گوشت کنجشک بار و روغن با دانه نیم و شکر نافع است و در سرکه چوشانیده است را بان تر کرده بر موضع
بندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سناکی با عمل بقدر یک دانه عقیق یا شربت و درم کف که شکر نامند زودترین است
از مواد و محرکه و سده بید باشد علاج پوست خشاکش را گویند و در سرکه بخت نوزن او بر قطونا می کوفته و قدری روغن گل اضافه
نموده و بکرم ضا و نایند و طلا که در آن بخت در علاج نایل می شود بنای نافع است و هرگاه سوزج و براسم کافوری معالجه کنند اهراسه و جلیپین و بار
و سبزه از آنجمله خفیف بر آمدن و چینی است پس اگر با وجود آن لافه گردد و سبب قلته ماده غذای خود بود و در سینه و سینه باید داد
تقویت با سوسیه با ویک که در اهراسه حوصله بخورند باید نمود و اگر بدون درن باشد سبب آن مواد فاسده است و بدستور و بر عطران و سبزه و زیشین

و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ث ج
 د ص ن ط غ ق ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ث ج
 ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ک ل م ن و ل ی ق م معروف بداجیبی به ترتیب حروف بهی
 ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ی ک ل م ن و ل ی ق م معروف بداجیبی به ترتیب حروف

م ل ه ح ح ن ف ک ی م م م م م م م م م م
 م ل ه ح ح ن ف ک ی م م م م م م م م م م
 م ل ه ح ح ن ف ک ی م م م م م م م م م م
 م ل ه ح ح ن ف ک ی م م م م م م م م م م
 م ل ه ح ح ن ف ک ی م م م م م م م م م م

ط ی ب ترتیب حروف ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن

ط ی ب ترتیب حروف ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن

ط ی ب ترتیب حروف ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن
 ا ب ت ث ج ح د ذ ر س س ص ص ط ط ع غ ن

